

شماره ۱۰۸

در صفحات دیگر

- \* دوران انقلاب، روزهای قدسی ایثار
- \* شهادت یک افسر هوا دار در جبهه های جنگ
- \* توطئه‌ی جدید به اصطلاح دادستانی بر علیه مجاهدین و سعادت
- \* نظر استاد علی‌تهرانی درباره‌ی جنایات چماقداران
- \* بهیزاد نبوی، شرمساری یادیدگی؟! \*

نشریه مجاهدین علیه القادریین لاجر انجمن

# جنگ

نشریه مجاهدین ★ خلق ایران

سال دوم - شماره ۱۰۸ - پنجشنبه ۱۶ بهمن ۵۹ - تک شماره ۳۰۰ ریال

## سالگرد انقلاب گرامی باد

در آستانه‌ی دومین سالگرد انقلاب ۲۲ بهمن خاطره‌ی تابناک این روز تاریخی را گرامی داشته و حلول سومین سال انقلاب را به خلق قهرمان ایران تبریک و تهنیت می‌گوئیم. "مجاهدین خلق ایران" در سالگرد این روز بزرگ، ضمن بزرگداشت خاطره‌ی شهدای انقلاب و وفاداری به آرمان‌نشان، میثاق خونین خود را در بیمودن راه آزادی و برقراری نظامی عاری از استبداد، استعمار و استثمار و نیل به جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحید بی‌تجدید می‌نمایند.



در صفحات ۱۶ تا ۹

## مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی

در باره‌ی سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت

امواج آتشفشان سرکش انقلاب ایران، آنچنان خیره‌کننده است که در تمام نسلها و تاریخ آینده به یاد خواهد ماند. خلاصه تا آنجا که به درون جامعه و پتانسیل انقلابی آن برمی‌گردد، انقلاب مشروطیت در برابر انقلاب ۲۲ بهمن سخت کوچک می‌نماید.

## شعارهای انقلاب، عملکردهای بعد از انقلاب

به حرکت درآورد و در ادامه‌ی خود پایه‌های دیکتاتوری شاه را فرو ریخت.

رژیم شاه که با سرکوب خونین هر حرکت حق‌طلبانه‌ی خلق، تسکت ناپذیر جلوه کرده بود، سرخوش از نجات و آرامش ظاهری و در عین حال شکننده‌ی جامعه، در منجلاب غروری عظیم، یکه‌تازی می‌کرد. در حقیقت، بسیاری در "نوه‌م قدر قدرتی رژیم" فلج شده بودند و رژیم در "نوه‌م رام بودن توده" گستاخانه یکه‌تازی می‌کرد و گور خود را بدست خود می‌کند.

شروع مبارزه‌ی مسلحانه در آغاز دهه‌ی ۵۰ توانست تا حدی این "نوه‌م‌ها" را بقیه در صفحه ۳

مقدمه: دیکتاتوری وابستگی پهلوی، بحران اقتصادی - اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه در اواخر عمر سیاه خروشان توده‌های ظاهرا خاموش مردم را، در جهت تحقق حقوق پایمال شده‌شان،

اطلاعیه مجاهدین خلق ایران درباره شهادت دوتن از شرکت‌کنندگان در مراسم بزرگداشت مجاهد شهید بهرام کردستانی در اثر هجوم مسلحانه چماقداران به این مراسم

به نام خدا

به نام خلق قهرمان ایران همدستان آگاه و مبارز! مردم قهرمان پرور لرستان! هنوز چند روز از شهادت مظلومانه‌ی برادر مجاهد

"بهرام کردستانی" گذشته است و هنوز خون پاک این فرزند آگاه و دلیر لرستان بر سنگفرش خیابان‌های خرم‌آباد نخشکیده است، که بار دیگر اعمال جنایتکار ارتجاع در این بقیه در صفحه ۶

سرمقاله

## چماقداری، وجهی از حاکمیت انحصار طلبان

دومین سال انقلاب در حالی به پایان می‌رسد که از برکت! حاکمیت دوساله‌ی انحصار طلبان بر ثنوت جامعه و مقدرات مردم و عملکردهای ارتجاعی آنان مملکت و مردم ما دستخوش مشکلات، نابسامانی‌ها و مصیبت‌های زیادی گشته‌اند و امیدهای بسیاری مبدل به یاس شده است. در اینجا نمی‌خواهیم که به مجموع گارنامه‌ی درخشان! دوساله‌ی انحصار طلبان حاکم و نتایج و پی‌آمدهای عملکردهای آنان بپردازیم و فقط آثارهای به مساله‌ی چماق‌داری می‌کنیم که خود یکی از خطوط برجسته‌ی این گارنامه‌ی درخشان است! جریانی که در تمام دو سال گذشته بر فضای اجتماعی و سیاسی جامعه ما حاکم بوده و الحاق که خدمات ثابانی به انحصار طلبان و تثبیت حاکمیت آنان کرده و خود یکی از وجوه بارز این حاکمیت شده‌است و به نظر هم نمی‌رسد تا وقتی که حاکمیت انحصار طلبان برقرار است بتوان پایایی برای آن تصور کرد.

طی دو سال گذشته چماق و چماق‌داری سیر و جریانی آکنده از فاجعه و جنایت را پشت سر گذاشته است و صدها و هزارها کشته و مجروح و مصدوم از این مردم قربانی گرفته است و احتیاجی به گفتن هم ندارد که تقریباً تمام این بقیه در صفحه ۲

### ورسکتکی تاریخی در کرد بورژوازی از اسلام

ایدئولوژی: بررسی محتوای ادراکات به اصطلاح اسلامی خرده بورژوازی غیر سنتی

اکنون پس از تشریح مختصر دیدگاهها و عناصر تشکیل دهنده محتوای "اسلام" صوری

خرده بورژوازی سنتی، نوبت به بررسی آن دسته از استنباطات و ادراکات به اصطلاح اسلامی

می‌رسد که مسس خصوصیات و منافع انصار خرده بورژوازی غیر بقیه در صفحه ۸

# چماقداری، وجهی از حاکمیت انحصار طلبان

بقیه از صفحه اول

**داستان چماق داری که همانند خط سیاهی در طول دو سال گذشته کشیده شده با آن همه فجایع و جنایاتی که او باش چماق دار مرتکب شده اند، همواره این سوال را به ذهن مردم متبادر کرده است که این جریان ننگین و جنایت بار از کجا آب می خورد و چه دست هایی در پشت آن قرار دارد.**

قربانیان از اعضاء و هواداران نیروهای انقلابی بودند. تنها از مجاهدین خلق تاکنون چماق داری بیش از ۳۰ شهید برجای گذاشته و تعداد زخمی ها و مصدومین نیز واقعا خارج از شمار است البته روشن است و ما هم تاکنون بارها گفته ایم که جریان چماق داری و کاربرد آن فقط در حد نیروهای انقلابی متوقف نشده و در جریان پیشرفت خود از آن فراتر رفته و حتی امنیت مردم عادی را نیز در معرض تهدید و مخاطره قرار می دهد. و هم چنین چنان که بازم تاکنون بارها گفته شده این جریان در روند توسعه و پیشرفت خود بالاخره از تروریسم سر در می آورد که تاکنون نمونه هایی از آن را هم مشاهده کرده ایم.

در همین دو هفته گذشته او باش چماق دار و بعضا مسلح به سلاح گرم از قبیل گلت و ژ-۳ در خرم آباد تعدادی از مردم و هواداران مجاهدین را به خاک و خون کشیده، سه نفر را کشته و دهها نفر را مجروح و مصدوم کرده اند. گویا جنگ و مقابله با تجاوز عراق و جنگ برادرگشی در کردستان و خطرات و ناآرامی هایی که بعضی مناطق دیگر کشور را تهدید می کنند کافی نیستند که مدت ها است ایادی ارتجاع می گویند تا مناطقی لرستان را نیز به آتش بکشند. و چماق دارها نیز در هیئت و حمایت برخی از افراد و عناصر نهادهای رسمی با گشتار مردم و هواداران نیروهای انقلابی در خدمت این آتش - افروزی قرار گرفته اند.

جریان چماق داری اخیرا صحنه های شوم دیگری نیز خلق کرده است که نشان می دهد چگونه این جریان از حد و حدود قبلی خود فراتر رفته و در میدان های جدیدی وارد شده است. اخلاص و اغتشاش در سخنرانی رئیس جمهور در اصفهان و حتی پرتاب لنگه کفش به سوی ریاست جمهوری، حمله های شبانه به بعضی کتابفروشی ها و به آتش کشیدن آن ها، نمونه هایی از این گسترش جدید است و هم چنین در این زمینه می توانیم از حمله به یک مسجد در همدان و ضرب و جرح مردم و پیش نماز مسجد یاد کنیم، روحانی مبارزی که حاضر نشده در خط حزب حاکم قرار بگیرد.

این در حالی است که البته تاخت و تاز در قلمرو قبلی نیز هم چنان به قوت خود باقیست. در همین دو هفته گذشته شاهد مواردی از حمله به خوابگاه های دانشجویان بوده ایم که او باش مهاجم ضمن ضرب و جرح دانشجویان و اخراج آن ها از خوابگاه ها در رابطه با دختران دانشجو از دست زدن

به حرکات و اعمال شرم آور نیز فروگذار نگرداند. خوابگاه های دانشجویان اشغال شده و سپس به مراکز فعالیت و بسیج و سازماندهی او باش تبدیل می شود در حالی که مراکز گروه های سیاسی نیز که از مدت ها پیش اشغال شده به مراکز از همین قبیل تبدیل شده و بعضا عناصر چماق دار اشغالگر از طرف نهادهای رسمی به سلاح های گرم نیز مسلح شده اند! جالب اینجاست که در تمام این موارد او باش چماق دار از حمایت نهادهای انتظامی انقلابی! نیز تماما برخوردارند و اساسا مطابق دستورالعمل ها و رهنمودهای آن ها عمل می کنند. در موارد زیادی که این نهادها خود نخواهند رسا و علنا وارد ماجرا شده و احيانا با مردم درگیر شوند از مراکز خود دستور می گیرند که از "مردم" و یا "مردم شریف تهران" کمک بگیرند که معنای آن استفاده از چماق دارها و پیش برداختن آنهاست. حمله به فروشندگان نشریات گروه های سیاسی و مجروح کردن آن ها با سلاح هایی از قبیل چاقو، تندی و تجاوز به حریم مردم عادی از قبیل بازرسی و گشتن کیف دستی های خانم ها نیز هم چنان دایر و مرسوم است و مواردی نیز وجود افراد و کتک زدن و شکنجه می آن ها به قصد گشت گزاری شده است. صحنه های هجوم های وحشیانه به راهپیمایی ها و میتینگ ها نیز که عموما با به آتش و خون کشیدن آن ها همراه بوده هنوز از یادها نرفته است.

داستان چماق داری که همانند خط سیاهی در طول دو سال گذشته کشیده شده با آن همه فجایع و جنایاتی که او باش چماق دار مرتکب شده اند، همواره این سوال را به ذهن مردم متبادر کرده است که این جریان ننگین و جنایت بار از کجا آب می خورد و چه دست هایی در پشت آن قرار دارد.

**مجاهدین خلق که خود بیشترین قربانیان و تلفات چماق داری را متحمل شده اند، تاکنون بارها اعلام کرده اند که حاضرند به طور مستند و با دلیل و مدرک، مسئولین و جریان های پشت پرده ای چماق داری را در یک دادگاه علنی و یا از طریق معرفی کنند.**

رادیو تلویزیون به مردم معرفی کنند امکانی که هیچ وقت فراهم نشده است. چرا که در اختیار گذاشتن چنین امکانی به هیچ وجه به صرف و صلاح انحصار طلبان نبود و حتی می بینیم که از ترس افشا شدن ماهیت چماق دارها از پخش تلویزیونی سخنرانی رئیس جمهور در اصفهان نیز طفره می روند تا چه رسد به این که چنین امکانی را در اختیار مجاهدین خلق بگذارند. ما امیدواریم که توانیم شماری از جریان های پشت پرده ای چماق داری را در شماره های آتی به اطلاع مردم برسانیم و نشان بدهیم که چگونه در پس پرده، این ریاضات توسط حزب حاکم و عوامل آن کارگردانی شده است. البته امروز دیگر ابعاد و واقعیت چماق داری و عوامل پشت پرده و روی صحنه آن ای همه روشن شده است. حتی کسانی که روزی در برخورد با پدیده ای چماق داری و تحلیل آن که صرفا علیه نیروهای انقلابی به کار گرفته می شد، "چماق زبان" را مطرح می کردند (که گویا متقابلا از طرف نیروهای انقلابی به کار گرفته می شود) پی بردند که چماق داری یک جریان سرکوب گرانه ای غیر رسمی و یک جانبه از جانب محافل انحصار طلب حاکم بوده است که در هیچ حدی هم متوقف نشده و به تدریج بر علیه هر کس و هر نیرویی که با ارتجاع و انحصار طلبی سرسازگاری داشته باشد اعمال می شود. تهاجم چماق دارها به آقای رئیس جمهور که امروز این حملات قرار گرفته اند و از طرف دیگر هم به توطئه های ترور و کشتن خود از جانب یک گروه سیاسی اشاره می کنند دلیل روشنی بر این واقعیت است.

بنابراین روشن می شود که هرگونه انتظاری هم در جهت جلوگیری از چماق داری و پایان دادن به آن از طرف این صاحبان انحصار طلب قدرت و حاکمیت، انتظاری بیپایه و عبت است. البته این بدان معنا نیست که در این صورت چماق داری باید هم چنان به تاخت و تاز و فاجعه فرینی خود ادامه بدهد. بقیه در صفحه ۲۳

به حرکات و اعمال شرم آور نیز فروگذار نگرداند. خوابگاه های دانشجویان اشغال شده و سپس به مراکز فعالیت و بسیج و سازماندهی او باش تبدیل می شود در حالی که مراکز گروه های سیاسی نیز که از مدت ها پیش اشغال شده به مراکز از همین قبیل تبدیل شده و بعضا عناصر چماق دار اشغالگر از طرف نهادهای رسمی به سلاح های گرم نیز مسلح شده اند! جالب اینجاست که در تمام این موارد او باش چماق دار از حمایت نهادهای انتظامی انقلابی! نیز تماما برخوردارند و اساسا مطابق دستورالعمل ها و رهنمودهای آن ها عمل می کنند. در موارد زیادی که این نهادها خود نخواهند رسا و علنا وارد ماجرا شده و احيانا با مردم درگیر شوند از مراکز خود دستور می گیرند که از "مردم" و یا "مردم شریف تهران" کمک بگیرند که معنای آن استفاده از چماق دارها و پیش برداختن آنهاست. حمله به فروشندگان نشریات گروه های سیاسی و مجروح کردن آن ها با سلاح هایی از قبیل چاقو، تندی و تجاوز به حریم مردم عادی از قبیل بازرسی و گشتن کیف دستی های خانم ها نیز هم چنان دایر و مرسوم است و مواردی نیز وجود افراد و کتک زدن و شکنجه می آن ها به قصد گشت گزاری شده است. صحنه های هجوم های وحشیانه به راهپیمایی ها و میتینگ ها نیز که عموما با به آتش و خون کشیدن آن ها همراه بوده هنوز از یادها نرفته است.

داستان چماق داری که همانند خط سیاهی در طول دو سال گذشته کشیده شده با آن همه فجایع و جنایاتی که او باش چماق دار مرتکب شده اند، همواره این سوال را به ذهن مردم متبادر کرده است که این جریان ننگین و جنایت بار از کجا آب می خورد و چه دست هایی در پشت آن قرار دارد.

**تهاجم چماق دارها به راهپیمایی ها و میتینگ ها نیز که عموما با به آتش و خون کشیدن آن ها همراه بوده هنوز از یادها نرفته است.**

جنایاتی که او باش چماق دار مرتکب شده اند، همواره این سوال را به ذهن مردم متبادر کرده است که این جریان ننگین و جنایت بار از کجا آب می خورد و چه دست هایی در پشت آن قرار دارد و چگونه است که تاکنون از طرف مقامات و مسئولین مملکت هیچ برخورد قاطعی در جهت جلوگیری از جنایات چماق دارها و پایان دادن به این جریان توم به عمل نیامده است؟ چگونه است که قاتلین شناخته شده ای بر پایمان مظلوم و بی گناه چماق داری در امان از هرگونه پیگرد و مجازات، آزادانه و آشکارا می گردند و دست به جنایات جدید می زنند؟ چگونه است که حتی رئیس جمهور مملکت نیز از دست چماق دارها در امان نیست؟

واقعیت این است که اگر مقامات و مسئولین دست اندرکار و به خصوص دستگاه قضائی مملکت می خواستند، برخورد با چماق داری و جلوگیری از آن اصلا کار مبشکلی نبوده و نیست اما مسالما اینجاست که چماق داری برای این حضرات فواید و نان و آب فراوان داشته است و اساسا خود عناصر و جریان های انحصار طلب حاکم هستند که در پشت جریان



# شعارهای انقلاب، عملکردهای بعد از انقلاب

بقیه از صفحه اول

نشانه و در زیر انبوهی از مشکلات اقتصادی و اجتماعی خرد کرده بود.

انقلاب در باور این زحمتکشان نویدرهایی از جنگال سرمایه داران و نزول خواران و غارتگران را می داد و خط پایانی بر فقر و محرومیت و بی سامانی و رنج هایشان می کشید. اینان با شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، در سودای فردائی که لااقل آب و نان و گاشانه ای داشته باشند پا به میدان مبارزه گذاشتند: با اعتصاب های صنفی - سیاسی خود خواهان افزایش دستمزدها و شرایط بهتر کار شدند، بانکها و موسسات غارتگر سرمایه داری را به آتش کشیدند و ... اما پس از انقلاب، در

زندگی پر رنج مستضعفان تغییر چندانی حاصل نشد. ساخت طبقاتی جامعه دگرگون نگردید و فقر و محرومیت و بیکاری و ناامنی توده های عظیم، همچون سرنوشتی مقدر بر پیشانی باقی ماند. اقدام قاطعی درباره ی مصادره و ملی کردن زمین ها و سرمایه های غارتگران به عمل نیامد و اگر هم در مواردی به همت برخی از جریان های مترقی در درون باسداران و هیات های هفت - نفره و رجال سیاسی، حرکاتی در این زمینه صورت گرفت با هزاران مانع به اصطلاح "شرعی و قانونی و مصلحتی" از طرف حاکمیت روبرو گردید.

به راستی که "مستضعف - گرایی" حضرات از حرف و شعار فراتر نرفت و برای خیل زحمتکشان و بی چیزان بهره ای بار نیاورد. نگاهی کوتاه به موقعیت اقتصادی جامعه و وضع طبقات محروم، عمق فاجعه ای را که مردم ما درگیر آن هستند آشکار می کند. فاجعه ای که از اوج محرومیت و درماندگی و کفایتی و عدم صلاحیت دست اندرکاران حکومتی سخن می گوید. دولت حاکم در مقابل این فاجعه ی کمرشکن سخنی جز این ندارد که بگوید: ما نه برای نان و آب و خانه بلکه برای "اسلام" انقلاب کرده ایم!

درد جانگناه و فقر انباشته ی محرومین و مواضع سیستم "حامی مستضعفان" در مقابل آنان بسیار زیاد است. کافی است که فقط به یک صحنه از این تراژدی دردناک نظر بیندازیم: ویران کردن خانم های مستضعفان در منطقه ی خاک سفید تهران پارس در پناه حمایت سربازان و پاسداران!

آموزش انقلابی توده های مردم عمل کند، نقشی ارتجاعی و تفرقه انگیز به عهده گرفته است و گویا رسالتی جز مردم فریبی و نفاق افکنی به عهده ندارد. بی دلیل نیست که شعار آزاد کردن رسانه های گروهی از تیول انحصارگران، در جامعه شکل گرفته است و مردم در هر موقعیتی فریاد می زنند: "صدا و سمای ما، از انحصار حزبی آزاد باید گردد."

متوالی و طولانی در روزنامه های بزرگ کشور و نیز کارکنان شریف رادیو تلویزیون در سال ۵۷ گوشه های از مقاومت مردم در برابر هیولای سانسور بود. به همت همین مبارزات و پایداری ها بود که چهره ی مطبوعات در روزهای آخر عمر رژیم و ماههای نخستین پس از انقلاب به کلی عوض شد و رسانه های گروهی توانستند نقش مهمی در آگاه کردن توده ها

نظام ارزشی آن سر باز می زد. خواسته ی مردم در مورد انحلال حزب و تغییر تاریخ شاهنشاهی، حاکی از مقاومت آنان در مقابل این تهاجم رژیم بود. مردم نمی خواستند در قالب های انحصاری رژیم، فرهنگ زدائی شوند. پایداری مردم برای تحقق هریک از این خواسته ها، اگر چه جزئی می نمود، اما در عمق خود نشانگر ایستادگی آنان در برابر حاکمیت انحصاری رژیم بود.

درهم شکند و بهشت آرام و امن سرمایه داران و غارتگران بین المللی را آشفته کند. بحران اقتصادی - اجتماعی جامعه و تضاد بین دیکتاتوری مطلق شاه و سیاست جدید امپریالیسم (حقوق بشر گارتر) و در نتیجه شل شدن بندهای اختناق، به یکباره توهمات را درهم فرو ریخت و در میان بهت و ناآواری همگان، سیل خروشان توده ها را به حرکت درآورد.

توده های که طی سالیان دراز، کوچکترین حرکت حق طلبانه اش سرکوب و کمترین خواسته ی طبیعی اش پایمال شده بود به ناگهان برخاست و در قالب شعارها و حرکات انقلابی، حقوق غصب شده اش را فریاد زد و با تحمل رنج و اینار خون، آن را از چنگ دژخیمان غاصب شاه درآورد. در این نوشته تلاشمان بر اینست که عمده ترین خواسته ها و شعارهای مردم را در دوران قیام بررسی کرده و با گذری بر شرایط موجود میزان تحقق این خواسته ها را داوری کنیم. این بررسی تا حدودی برایمان مشخص خواهد کرد که حاکمیت پس از انقلاب تا چه حد توان پاسخ گویی به نیازهای مردم را داشته است.

## انحلال حزب رستاخیز

در جریان قیام دی ماه سپهر قم و تظاهرات و گردهم - آئی های قبل و بعد از آن خواسته های مردم حول مسائل مشخص و خاصی مطرح می گردید. یکی از این خواسته ها که از مدت ها قبل در مرکز توجه افکار عمومی قرار داشت انحلال حزب شه ساخته ی رستاخیز بود.

رژیم شاه در اوج فرعونیت خودش دست به تاسیس این حزب "فراگیر" زد تا بلکه بتواند با گسترش اختناق و اعمال فرهنگ و ایدئولوژی خود، نیش از پیش پایه های حاکمیت خود را مستحکم کند.

در کنار این حرکت، اقدامات دیگر شاهانه از قبیل تغییر تاریخ هجری به شاهنشاهی تبلیغ و ترویج فرهنگ فاسد غربی و ... تلاشی بود برای اعمال فرهنگ و ارزش های بورژوازی حاکم و پایمال کردن شخصیت مستقل و متمایز خلقی که از حل شدن در حاکمیت و

اکنون که نظری به شرایط سیاسی - اجتماعی حاضر می اندازیم با نوع جدیدی از حاکمیت انحصاری و اعمال مرام و نگرش خاصی روبرو می شویم که در پوشش اسلام تلاش می کند تا انسان ها را در قالب های فرهنگی و ارزشی حاکمیت حل کند. این شیوه را در برخورد غلط و مکانیکی با مساله ی حجاب و تبلیغ و ترویج ایدئولوژی با زور تهمت و توهین و چماق و تصفیه، تحقیر و توهین به ارزش ها و شخصیت های ملی و تاریخی (مثلا دکتر مصدق و ...) تحریف و تغییر تاریخ در جهت نظرات قشر و گروهی خاص (به کتاب تاریخ سوم دبیرستان نوشته ی حسن آیت وحداد عادل مراجعه کنید) و ... به خوبی می توان مشاهده کرد.

جلوه ی روشن این حاکمیت انحصاری و قالبی خواستن انسان ها را، در حزب "فراگیر" جمهوری اسلامی و دستجات و گروه های اقماری حول و حوش می توان دید. شعار "مصنوعی" که اخیراً در برخی از تظاهرات مردم شده می شود گویای مقاومت مردم در مقابل سنت های "رستاخیز - گونه ای است که پس از انقلاب با نام اسلام و جمهوری اسلامی در جامعه شکل گرفته است. این شعار چنین است: -مسلمان بیاخیز - "حزب" شده "رستاخیز"!

## آزادی قلم و لغو سانسور از رسانه های گروهی

یکی دیگر از خواسته های اولیه ی مردم در روزهای آغازین قیام، آزادی مطبوعات و لغو سانسور از رسانه های گروهی بود. این رسانه ها در طول حاکمیت اختناق، نقش مهمی در تشییع رژیم شاه بازی می کردند. اعتصاب های



بهمین

## تامین حقوق محرومین و مستضعفان

قبل از قیام دی ماه قم، مبارزات زحمتکشان جنوب شهر و خارج از محدوده برای تامین مسکن با سرکوب نیروهای رژیم روبرو شد. مامورین رژیم خانم های محقر و نیم ساخته ی زحمتکشان را در مشربیه و اسریره و ... که با خون دل و رنج زن و فرزند بنا شده بود ویران کردند و اعتراض آنان را با گلوله پاسخ دادند. به طور کلی بار اصلی انقلاب بر دوش اقشار تهی دست و زحمتکش شهری بود که با کمک سایر اقشار و طبقات خلقی و با حضور فعال طبقه ی کارگر و تظاهرات و اعتصابات طولانی و کمرشکن این طبقه، توانست رژیم شاه را سرنگون کند. استعمار و جنسیانه ی امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته و دربار بهلوی، این طبقات محروم را به خاک سپاه

و بیان حقایق اجتماعی ایفا کنند. اما اکنون قریب دو سال پس از آن روزها، بازهم غبار محدودیت و سانسور چهره ی دستگاه های تبلیغاتی را تیره و کدر کرده است. مطبوعات آزاد و وابسته به گروه های مترقی و انقلابی دیری نپایید که با یورش چماق داران و دستور دادستان کل انقلاب تعطیل شده و یا بدون نظر مقامات مسئول منتشر می گردد. و آثانی هم که باقی ماندند به آسانی زیر سلطه ی جناح و حزب خاصی به توجیه و تحسین عملکردهای حاکمیت پرداختند. مقایسه ی سطحی بین روزنامه های امروز با روزنامه های اوایل انقلاب و حتی روزنامه های اواخر عمر رژیم شاه، به خوبی روند محدودیت و سانسور را در این دوره ی دوساله نشان می دهد. سخن از رادیو - تلویزیون نیز فراوان رفته است. این دستگاه مهم تبلیغاتی که می توانست و باید در جهت ایجاد وحدت و

# بهادرنوی، شرمساری یادریگی؟!

بهادرنوی پس از اجرای چند شوی تلویزیونی که قبل و در آستانه‌ی آزادی گروگانها برگزار کرد (والحق که برای تکمیل خیمه‌شببازی مربوط به آزادی گروگانها، لازم هم بود)، در تاریخ ۷ بهمن ماه برنامه‌ی جدیدی در تلویزیون اجرا کرد که مروری بر آن را لازم تشخیص دادیم.

البته ایشان چیزی بیشتر

از "عمله"ی این "شاه" کار نبوده و نیستند و پرداختن به ایشان از این جهت است که در جریان آزادی گروگانها، زبان گویای جناح انحصارطلب و مرتجعی شدند که تصمیم گرفته بود پس از استفاده‌ی کامل از گروگانها برای سرکوب انقلابیون و خارج کردن دور از دست رقبای حکومتی، سرانجام گروگانها را آزاد نماید. بهزاد نبوی در

آخرین شوی تلویزیونی خود به جای شرمساری نسبت به آنچه واسطه‌ی انجامش بوده‌است، با دریدگی خاص خودش رو در روی خلق ستم‌دیده‌ی ایران به جوابگوئی پرداخت که ذیلاً به نکاتی از آن می‌پردازیم:

— بهزادنبوی در جواب این سوال که "اگر آمریکا به تعهدات خود عمل نکند، دولت ایران چه خواهد کرد؟" پس از حواشی و زوائدی می‌گوید: "اگر آمریکا به تعهد خود عمل نکند، تعهد بین‌المللی را زیر پا نهاده و در حقیقت همان چیزی که ما خواسته بودیم برای مردم جهان به اثبات خواهد رسید!"

اولاً: در صحت جدید ایشان تعهد بین‌المللی آمریکا مطرح شده، درحالیکه در شوهای قبلی می‌گفتند الجزایر از طرف آمریکا تضمین داده‌است. قبل از آن نیز مجلس، آزادی گروگانها را در گروانجام شرایط پیشنهادی مجلس قرار داده بود و پیشتر از آن، استرداد زنده‌ی شاه و برگرداندن پولهایش و... را به عنوان ما بسازا آزادی گروگانها قرار داده بودند!

ثانیاً: گویا آقای بهزاد نبوی القباوی اسلام و انقلاب را نیز فراموش کرده یا آن را به بهای اندک حفظ ریاست و حاکمیت زبوانسه‌ی خود و هم‌پالنگی‌هایش فروخته‌است. چرا که مگر نه اینکه به اعتبار آیه‌ی شریفه‌ی "کیف یگون للمشرکین عهد عندالله وعند رسوله..."، هیچگونه رابطی عادلانه‌ای بین خلق‌ها و امیرالبنس وجود ندارد و هر چه هست با اسارت است و با نبرد. و حال ایشان صحبت از تعهد بین‌المللی شیطان بزرگ می‌کنند!

ثالثاً: براساس استدلال خودشان پیشنهاد می‌کنیم که چندین قرارداد نظامی و اقتصادی با آمریکا ببندند و سرمایه‌ی این خلق محروم را در اختیار غارتگران قرار دهند، و پس از آنکه وابستگی ایران به آمریکا کامل شد، به این وسیله آمریکا را جهانخوار و افشا سازند! واقعا که...

## بازدید امنیتی یا بدرقه‌ی گروگان‌ها؟!

— بهزادنبوی در جواب اینکه آیا شما گروگانها را بدرقه کرده‌اید یا خیر، می‌گوید: "من

## اطلاعیه انجمن حقوق‌دانان مسلمان در رابطه با آزادی گروگانها

انجمن حقوق‌دانان مسلمان در رابطه با آزادی گروگان‌های جاسوس آمریکائی اطلاعیه‌ی صادر نمودند که قسمت‌هایی از این اطلاعیه به شرح ذیل می‌باشد:

"حتی‌الامکان" وضعیت مالی را به قبل از ۲۲ آبان ماه گذشته عودت دهد "بازگشت به گذشته" تأیید عادلانه بودن روابط مالی و اقتصادی ایران با آمریکا است. مضافاً بر اینکه در بند دهم، مقررات اقتصادی تحمیلی "مقررات قانونی" لقب گرفته است."

اطلاعیه‌ی فوق‌ابنگونه پایان می‌یابد: "در یک جمعیتی از توافقنامه‌ی ایران و آمریکا، به روشنی خط تجدید روابط با آمریکا، پذیرش صحت مناسبات پیشین و حتی لغو تحریم اقتصادی که سال گذشته آن‌همه مورد استقبال قرار گرفت، دیده می‌شود. این توافقنامه‌ی تمکینی مؤید جرحشی است که به عنوان راه‌حل از سوی محافل ارتجاعی در نظر گرفته شده تا به‌زعم خود با دست بازتری به رودزروئی با نیروهای مردمی بپردازند. گرچه در این روند با عدم توانائی و قابلیت ارتجاع در حل مسائل مبرمی که مردم با آن دست به گریبانند، حتی با روی آوردن به سبوه‌ی کهنه‌ی سازش با امپریالیسم نیز جوابگوی خواست اقشار میلیونی خلق نخواهد بود... پایان

مسالهی گروگانها مسلماً "آغازی است بر کوشش ارتجاع برای تقدیم پیشکشهای دیگری به امپریالیسم که در رأس آن ضدیت با نیروهای انقلابی و مترقی قرار دارد."

"آزادی جاسوسان آمریکائی از ایران در شرائطی انجام شد که مصادف با آغاز زمامداری زسمی ریگان بود، این شتاب ناشی از عواملی است که اهم آن چنین است:

— ترس از تهدیدات و تبلیغات جمهوریخواهان آمریکائی - منی بر واکنش در قبال عدم آزادی گروگانها.

— خاتمه دادن به تحریم اقتصادی برای سرازیر کردن کالاهای ساخته‌شده‌ی غرب.

— فیصله دادن به مسالهی گروگان‌ها که به صورت مشکل لاینحلی در سر راه "جرحش به سوی غرب" درآمده بود.

— جلب حمایت کشورهای امپریالیستی و حل مسالهی خارجی برای پرداختن به مسالهی داخلی و بخصوص در جهت افزایش ضدیت و فشار بر علیه نیروهای مردمی."

در قسمتی از این اطلاعیه آمده است: "به لحاظ حقوقی در توافقنامه‌ی منتشره، تعهدات ایران صریح و روشن است: آزادی گروگانها، قبول سپردن تضمین مالی! قبول داوری در رفع اختلافات با کمپانی‌ها و... درحالی که تعهدات طرف مقابل (آمریکا)، مشروط، چند پهلوی و معلق است!"

در قسمتی دیگر آمده‌است: "به لحاظ اقتصادی نیز، تعهدات آمریکا نامعلوم، مشروط و ناقص است. در قسمت اصول کلی توافقنامه اشاره شده که آمریکا

جهت منافع آمریکا مایه گذاشته‌اند، ماست مالی کنند.

## طلب حق مسلم مردم چرتکه اندازی نیست

ثالثاً: به چه حقی از ملت می‌خواهند که از ایشان حسابرسی نکنند؟ آیا می‌خواهند با استفاده از لغت کاسب (که در فرهنگ غیرمردمی ایشان، به عنوان تحقیر به کار گرفته شده) سعی در تحقیر ملت نموده و به این وسیله دامن آلوده‌ی خود را از دست مردم رها نمایند، خیر مردم تا آخرین ذره‌ی حقوق خود را از امپریالیست‌ها طلب خواهند کرد و گریبان هر

خوب بود که خود آقای نبوی نیز جایی که پای منافع خلق محروم ما در جریان است، چرتکه می‌انداختند و به این آسانی حقوق مسلم مردم را باز چیه‌ی قدرت طلبی خود و امثال خود قرار نمی‌دادند.

کسی را هم که حقوق آنان را وجه المصلحتی قدرت خود قرار دهد، رها نخواهند کرد. مردم ما الگوئی مانند حضرت علی (ع) را پیش روی خود دارند که موقعی که برادر سلطنتش عقیل، برای کار شخصی به آن حضرت مراجعه می‌نماید، چراغ مربوط به بیت‌المال را خاموش می‌کند تا مبادا پسیزی از بیت‌المال مردم بی‌جا شود. آن وقت وزیر مشاور از مردم می‌خواهد که در قبال میلیاردها دلار بیت‌المال بی‌تفاوت باشند، تا حضرات هر چه می‌خواهند بکنند.

— بهزاد نبوی در آخر نیز به جای توضیح اعمال خود و همدستانش، از مردم طلبکار هم شده و می‌گوید: "چرا جوی درست می‌کنند که مردم را (از انقلاب) مایوس کنند؟" باید گفت که مردم از انقلاب مایوس نمی‌شوند، بلکه از متولیان دروغین انقلاب مایوس می‌شوند. ریاکاری و دروغگوئی و پشت‌هم‌اندازی حضرات است که مردم را مایوس می‌کند. اگر کارهای شما در جهت منافع مردم باشد هرچه بیشتر مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد، مردم بیشتر اعتماد خواهند کرد. لیکن نه شما انقلابی هستید و نه انقلاب به شما وابسته. مردم راه انقلاب را خواهند پیمود و متولیان کاذب آن را نیز رسوا خواهند کرد.

که زندانیان سیاسی (مثلاً مجاهدین) دارای هیچ‌گونه امنیتی نبوده و توسط مأمورین رسمی و غیررسمی مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار می‌گیرند و... و بهشتی رئیس دیوانعالی کشور نیز می‌گوید که "اوس هتل نیست"، وزیر مشاور و امثال او فرودگاه را بازدید امنیتی می‌کنند و دانشجویان پیرو خط امام، آسیری مخصوص آمریکائی‌ها را می‌آموزند تا به گروگانها بد نگذرد...

— بهزاد نبوی در جواب این سوال که "میزان اموال و ذخائر ایران که در قبال آزادی گروگانها به ایران مسترد گردیده"، جقدر است؟ می‌گوید: "آیتقدر هم دیگر مثل کاسب‌ها چرتکه نیندازید که جقدر گرفتیم و جقدر دادیم!"

اولاً: خوب بود که خود ایشان نیز جایی که پای منافع خلق محروم ما در جریان است چرتکه می‌انداختند و به این آسانی حقوق مسلم مردم را باز چیه‌ی قدرت طلبی خود و امثال خود قرار نمی‌دادند.

ثانیاً: چه بسا خواسته‌اند یا به‌همان کشیدن پای کاسب‌ها، از اسهت اعداد و ارقام به یاد داده‌ی خود بگاهند. مثلاً ۲۴ میلیارد دلار مورد تقاضا را که به ۲/۷ میلیارد دلار مصالحه شد، قابل قیاس با مثلاً ۲۴ ریال یا تومان مورد بررسی و چرتکه اندازی کاسب‌ها بکنند و به این وسیله، میلیاردها دلاری را که از جیب این ملت و در



# بیاد حماسه آفرینان سیاهکل

۳ نکه می گفت  
حرکت مرد در این ودای خاموش  
سیاه

برود شرم کند...

\*\*\*

شامگاه ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹، خروش گلوله‌های یک هسته‌ی چریک جنگلی، سکوت سنگین حاکمیت شب را درهم شکست و از فراز کوهها و جنگلهای گیلان تا دوردست کویر تشنه‌ی این میهن اسیر، طنین افکن شد.

این هسته‌ی جانباز چریک از حدود پنج ماه پیش (یعنی از اواسط شهریور ۴۹) به فرماندهی فدائی شهید علی-اکبر صفایی فراهانی و به همراهی ۵ تن دیگر، برای بسیج و تدارک عمل مسلحانه رهسپار جنگلهای گیلان شده و در این فاصله وضعیت منطقه را از شرق مازندران تا غرب گیلان شناسائی کرده بودند. تیم شناسائی جنگل که در طول کار تعداد افرادی به ۹ نفر رسیده بود، در ارتباط منظم با تیم شهر قرار داشت و در صدد بود که زمینه را برای شروع عملیات در بهار سال ۵۰ آماده کند.

اما در همین فاصله، به دنبال دستگیری یکی از افراد شهر در ۲۳ آذر، تهاجم پلیس شاه به گروه شهر از ۱۲ بهمن آغاز گردید. در فاصله‌ی چند روز، چند نفر در تهران و گیلان دستگیر شدند

متعاقب این موج دستگیری، یکی از چریکها که در کوهپایه‌های سیاهکل، معلم بود و از محل انبار آذوقه گروه جنگل خبر داشت، به چنگ پلیس افتاد. تیم جنگل

در مواجهه با این ضربات، زمان عمل را به جلو انداخت و در شامگاه ۱۹ بهمن، با حمله به پاسگاه سیاهکل و خلع سلاح آن، پا به میدان عملی فدائی نهاد. قبل از این عمل، چریکها یک اعلامیه‌ی توضیحی بین سرنشینان روستائی یک اتوبوس پخش کردند.

حمله‌ی غافلگیرانه و موفق به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل، همچون بمبی، سکوت و خفقان حاکم بر جامعه را شکست و در درون منتظر و ناباور جوانان مبارز و انقلابی آتش به پا کرد. آنان که رنج جانگناه سکوت و بی عملی مدعیان دروغین مبارزه را با تمام وجود لمس کرده بودند، اکنون به آتشی که از کوهپایه‌های سیاهکل سر کشیده بود، چشم می‌دوختند. رژیم نیز از این سو، خشمگین از عصیان شبانه‌ی مثنی جوان "برانداز"، نیروهای سرکوبگرش را شتابزده بسیج کرد.

هسته‌ی چریکی پس از حمله به پاسگاه، به سوی جنگل عقب نشست و تا ۱۸ اسفند همان سال، در حلقه‌ی محاصره‌ی دشمن، به مقاومت پرداخت. در این مدت تعدادی از مزدوران سرکوبگر رژیم شاه کشته شدند و از چریکها، مهدی اسحاقی و محمدرحیم سائی به شهادت رسیدند. فدائیان شهید صفائی، انفرادی و نیری نیز در یک خانه‌ی روستائی در قریه‌ی چهل ستون به اسارت افتادند. روز ۲۶ اسفند، دژخیمان ساواک ۱۳ تن از این فدائیان جانباز (۷ تن چریک جنگل و ۶ چریک شهر) را به جوخه‌ی

آتش سپردند تا به خیال خود، آتش این عصیان انقلابی را خاموش کنند.

سیاهکل - اگر چه به عنوان یک تجربه‌ی ناموفق به خون نشست - اما همچون جرقه‌ای در دل شب درخشید و رهگشای بسیاری از جوانان انقلابی شد. به همت همین جانبازان بود که "سازمان چریک‌های فدائی خلق" در عرصه‌ی پیکار انقلابی با رژیم خونخوار شاه درخشیدن گرفت. سالهای جانگناه بعد، نام "چریک فدائی" در حماسه‌های خونین نبرد، در خیابانها و زندانها و شکنجه‌گاهها و میدانهای تیر زنده می‌شد و شور و امیدی می‌آفرید.

پس از انقلاب امید آن می‌رفت که فدائیان خلق با برخورداری از سابقه و تجربه‌ی انقلابی، رسالت خود را در بسیج بخشی از نیروهای مبارز به انجام رسانند. اما متأسفانه در عمل با اتخاذ مواضع زیگرایی و ابتدائا چپ‌روانه، از پس انجام چنین رسالتی بر نیامدند. با اتخاذ این مواضع، سردرگمی، بی‌خطی و جناح‌بندی در درون سازمان و طیف پیرامونش قوت گرفت و به انشعابات متعددی انجامید. اپورتونیزم راست، به مثابه‌ی بهائی در برابر چپ‌رویهایی گذشته، چهره نمود و در آستان سازش با ارتجاع، خون و نام "فدائی" رابه‌بازی گرفت.

اما علیرغم همه‌ی این میراث خواریها و بازیهای فرصت طلبانه، حماسه‌ی سیاهکل به مثابه تجلی راستین و سازش‌ناپذیر "فدائی"، در خاطره‌ی بسیاری از رزمندگان این خلق فراموش‌ناشدنی است.

اعمال مشکوک او بخصوص در موضع سرپرستی کمیته‌ی معروف سفارت آمریکا و نقش فعال وی در توطئه‌ی دستگیری و شکنجه‌ی "سعادت" در خانه‌ی امن مجاور جاسوسخانه تأکید کرده و اعلام جرم‌ها و هشدارهای لازم را به مقامات مسئول قضایی کشور داده بودند. اما علیرغم این شکایات و اعتراضات مردم، "ماشاءالله قصاب" به کمک همدستانش همچنان در کنف حمایت و حتی با استفاده از برگه‌های مأموریت نهادهای رسمی و به اصطلاح انقلابی، لجام‌گسیخته و مسلح به جان

## غارت ۲۰ هزار نسخه از کتاب مقاومت در برابر تجاوز عراق توسط کمیته مرکزی

طی چند روز گذشته یکبار دیگر شاهد هجوم ناجوانمردانه به محل چاپ و تهیه‌ی یکی از کتابهای سازمان بودیم. جریان از این قرار است که ساعت ۷/۵ صبح روز سه‌شنبه ۳۰ دی، هنگامی که دو کارگر صحاف مشغول انتقال فرم‌های چاپی کتاب "رهنمودهایی در باره‌ی مقاومت مردمی و شیوه‌های جنگ خیابانی" به صحافی بودند، مأمورین کمیته‌ی مرکز سر می‌رسند و با حمله به صحافی مزبور، فرم‌های ۲۰۰۰۰ جلد کتاب را که قیمت آن بالغ بر ۳۰۰،۰۰۰ تومان می‌شد، به یغما می‌برند. که اگر برحسب سنت معمول قضیه ادامه پیدا کند، مطمئناً کتابها سر از کارتن‌سازی یا جایی شبیه آن در خواهند آورد.

به دنبال تضییقات و اعمال دشمن شادکنی که در بحبوحه‌ی جنگ ایران و عراق، هر روز یکی پس از دیگری از جانب انحصارطلبان شاهد هستیم و طیف گسترده‌ای از دستگیری و زندانی کردن هواداران در جبهه‌ها تا جلوگیری از امداد و کمک‌رسانی به جنگ زدگان و... را شامل می‌شود، این یکی از تازه‌ترین ارمغان‌های ضد -

انقلابی حضرات است. آیا مطالب این کتاب به تفرقه و از هم پاشیدن صفوف مردم در مقابل دشمنان می‌پرداخت؟ و یا مردم را در برابر توطئه‌ی امپریالیستها خام می‌کرد و یا راه سازش با امپریالیسم را هموار می‌کرد و...؟ نه هیچکدام از اینها نبود. این کتاب، تنها طرق آماده‌سازی و شیوه‌های تجهیز و مقابله‌ی خلق در برابر تجاوزات دشمن و حملات احتمالی را می‌آموخت، که مخصوصاً این روزها، در

و مال و عرض مردم یورش می‌برد و کسی را یارای مقابله و جلوگیری از او نبود. تا اینکه کار تعدیات و شکنجه‌های او بالا گرفت و حتی گفته می‌شود که جنایات فجیع افشانشده‌ی دیگری را نیز مرتکب گردیده است. "مجاهدین خلق

جریان جنگ با رژیم عراق، بیش از هر زمان دیگر مردم میهن ما به آن احتیاج دارند. آری واقعیت این است که در شرایطی که اغلب دست‌اندرکاران و نهادهای رسمی از حداقل تأمین و آموزش مردم بازمانداند و بهای بی‌کفایتی-های خود را با خون هزاران شهیدی که فداکارانه در این راه جان می‌بازند، می‌پردازند، بسیاری از خود حضرات اذعان دارند که مطالب کتاب اگر نه بی‌نظیر، حداقل کم‌نظیر بوده است. گواه آنهم استفاده‌ی خود آنها از این کتاب است که براساس شنیده‌ها و دیده‌ها، حتی در برخی مراکز سپاه در شهرستانها آموزش داده می‌شد. منتها از فرط خجلت، در هنگام مطالعه و آموزش جلد آن را می‌کنند، تا هویت آن پوشیده بماند!

ناگفته پیداست که ما این استفاده‌ی "شرمگینانه" را هیچگاه نکوهش نکرده و لب‌به‌اعتراض نگشودیم. زیرا آنچه قبل از همه برای ما اهمیت دارد، ارتقاء آگاهی و توان انقلابی مردم‌مان در برابر توطئه‌ها و حملات دشمنان بوده و هست.

بدین ترتیب خود قضاوت کنید که آیا بهتر از این می‌توان به دشمن خدمت کرد و وقیحانه‌تر از این می‌توان به ضدیت کور و بی‌حاصل بر علیه مجاهدین برخاست؟ به راستی این عمل چه چیزی را به اثبات می‌رساند؟ آیا این‌گونه اعمال خائنانه، دلیل آن نیست که تنها چیزی که این افراد - جریان‌ها را به خود مشغول داشته، حفظ حاکمیت - ارتجاعی و انحصارطلبانه‌ی خود به هر قیمت است؟ اگر این افراد در ادعاهای خود

بقیه در صفحه ۲۱  
بقیه در صفحه ۱۸

### اطلاعیه مجاهدین خلق ایران

در رابطه با

## دستگیری "ماشاءالله قصاب"

به نام خدا

و  
به نام خلق قهرمان ایران

توقیف وی ( برخلاف قانون اساسی که بر ضرورت استناد و تصریح به جرائم ارتكابی متهم تأکید می‌کند ) از جرائم مشخص وی سخنی به میان نیامده است، اما امروز کمتر کسی از عملکردها و خلاقکاری‌های او بی‌اطلاع مانده است. در این رابطه "مجاهدین خلق ایران" بیش از یکسال است که بر ماهیت و

سرانجام مقامات مسئول قضایی به دنبال اطلاع عموم مردم از اعمال و جرائم "ماشاءالله قصاب" به ناگزیر وی را دستگیر و زندانی نموده‌اند. اگرچه در اطلاعیه‌ی صادره راجع به

# شهادت دوتن از شرکت کنندگان در مراسم بزرگداشت مجاهد شهید بهرام کردستانی

## در اثر هجوم مسلحانه چماقداران به این مراسم

سنن خدشناپذیر هستی به دنبال خواهد داشت. توسل به عوامفریبی و مجازشردن این همه جنایت و آدم‌کشی آشکار، مسئولیت‌های شدید آنان را تغییر نخواهد داد. آنانکه به این سرعت و با این سادگی آخرین شیوه‌ها و شگردهای رژیم شاه جلاد را پیشه ساخته‌اند و مردم بی‌دفاع را در مراسم ترجیم یک شهید به رگبار گلوله می‌بندند، در صورت ادامه‌ی این راه جز سرنوشت و سرانجام طاغوت در پیش روی نخواهند داشت.

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون  
مجاهدین خلق ایران  
۵۹/بهن/۱۱

خود، به سرکوب آگاهی‌ها و نیروهای انقلاب و چماق‌داری و گشودن آتش به روی مردم بی‌گناه و بی‌دفاع روی آورده‌اند. "مجاهدین خلق ایران"، این فاجعه‌ی دردناک را که دو شهید و چندین مجروح و مصدوم برجای گذاشته است، به مردم قهرمان لرستان و خرم‌آباد و به خانواده‌های داغ‌دیده تسلیت می‌گویند، و برای آنان صبر و پایداری انقلابی آرزو می‌نمایند. همچنین لازم می‌دانیم که باز هم به مقامات مسئول قضایی و سیاسی کشور یادآور شویم که ره‌گردن قاتلان و آدم‌گشان و تعلق و مسامحه در برابر چنین فجایعی، طبیعتاً "پی‌آمدهای قانونمندی خود را بر اساس

هموطنان عزیز! مردم آزاده‌ی لرستان! شرکت قاتل مجاهد شهید "بهرام کردستانی" در این جنایت فجیع و همدستی و همکاری برخی مسئولین نهادهای رسمی، به خوبی نشان می‌دهد که پدیده‌ی شوم چماق‌داری و همه‌ی جنایات و فجایع ناشی از آن، نه تنها با مسامحه و مماشات چشمگیر انحصارطلبان حاکم روبروست، بلکه اساساً به مدد این جریان ارتجاعی و قدرت‌طلب و وابستگان آن، به تاخت و تاز خود ادامه داده و حتی به تعرضات مسلحانه نیز مبادرت می‌ورزد. این جنایت به خوبی اثبات می‌کند که در واقع این قدرت‌پرستان انحصارطلب هستند که برای حفظ سلطه‌ی

مراسم به شهادت رسیده‌اند و تعداد زیادی مجروح و مصدوم برجای مانده است. در جریان این تهاجم ضدانقلابی، "سلطانعلی مرادی" معروف به "عظیم" که قاتل مستقیم و معرفی‌شده‌ی مجاهد شهید "بهرام کردستانی" بود و چندتن دیگر از سردمداران شناخته شده‌ی چماق‌داران خرم‌آباد که بعضاً در آموزش و پرورش و یا برخی از نهادهای به اصطلاح انقلابی این شهر واجد سمت‌هایی نیز هستند مشارکت داشته‌اند، که طبیعتاً مشخصات کامل آنان از سوی خانواده‌های شهید و جوانان مسلمان خرم‌آباد به مقامات مسئول ارائه شده و به اطلاع مردم نیز خواهد رسید.

خطه‌ی قهرمان پرور فاجعه‌ای دیگر آفریدند. این بار در بعد از ظهر روز پنجشنبه ۵۹/۱۱/۹ مراسم هفتمین روز شهادت برادر مجاهد "بهرام کردستانی" مورد حمله‌ی چماق‌داران مسلح ارتجاع قرار گرفت. آنان ابتدا با سنگ و چماق و چاقو و سپس با استفاده از سلاح گرم و تفنگ ژ-۳ به مردم شرکت کننده در این مراسم که به دعوت خانواده‌ی مجاهد شهید بهرام کردستانی برپا شده بود، حمله‌ور شدند. در نتیجه‌ی این تهاجمات وحشیانه و گشودن رگبار گلوله به روی مردم بی‌دفاع، یکی از خواهران هوادار مجاهدین به نام "مهری صارمی" و یکی از خانم‌های شرکت‌کننده در این

## گزارش قتل نا جوانمردانه دوتن از زنان شرکت کننده

در مراسم بزرگداشت مجاهد شهید بهرام کردستانی در خرم‌آباد

### بدست مزدوران مسلح ارتجاع

هه از دخالت "عظیم مرادی" در جریان هر ۴ قتل اطلاع دارند. جالب آن که از طرف مقامات قضائی هیچ گونه اقدامی در جهت دستگیری وی انجام نگرفته است و او آزادانه با ژ-۳ از تپه‌های گورستان بر روی مردم رگبار گشوده است. وقتی حزب ارتجاعی با تمام قدرت بر کلیه ارگان‌های شهر دست می‌اندازد و بین نهادهای تحت فرمان او رابطه و هماهنگی لازم ایجاد می‌شود دیگر چه مقامی در شهر باقی می‌ماند تا کوچک‌ترین اعتراضی به این وحشی‌گری‌ها نماید؟ مقامات مسئول چه جوابی دل‌رند به مردم قهرمان خرم‌آباد بدهند که تعدادی چماق‌دار، مسلحانه در کنار چند مقام اداری و آموزش و پرورش، بر روی مردم بی‌دفاع، آتش می‌گشایند و آن‌ها را به خاک و خون می‌کشند؟ آیا حزب حاکم و ایادی آن قصد دارند با این اعمال، رژیم منفرود پهلوی را نیز روسفید کنند؟ ما هشدار می‌دهیم نگذارید کاسه‌ی صبر خلق لبریز شود.

انجمن جوانان موحد خرم‌آباد در رابطه با حوادث اخیر شهر، اطلاعیه‌ای صادر کرده و از مقامات خواسته موضع روشنی در قبال حوادث فوق بگیرند.

حکومت نظامی بوجود می‌آید، و کسی جرات بیرون آمدن ندارد! در این شرایط شب هنگام، چماق‌داران برای عوام‌فریبی و سرپوش گذاشتن بر جنایات خود، کتابفروشی "الفتح" (پاتوق اوباش شناخته شده‌ی شهر) و هم‌چنین چادر حزب‌اللهی‌ها را به آتش می‌کشند. گفته می‌شود در این حادثه پاسابانی نیز از ناحیه‌ی گردن تیر خورده است.

اسامی چند تن از مجروحین این حادثه به شرح زیر است:

- ۱- منصوره کاکاوند ۲-
- مجید وثوق ۳- شاهرخ حسامی
- ۴- زهرابهداری ۵- حجت بیرانوند ۶- محمود سگوند
- ۷- احمد سپهوند ۸- ذبیح فلاح ۹- مهدی مرعی ۱۰-
- امید امینی ۱۱- محمد بیرانوند

تهاجمات چماق‌داران در خرم‌آباد تاکنون ۴ شهید داده است. "مژگان اسدی"، "بهرام کردستانی"، "مهری صارمی" و "کبری ایازی". قاتلین آنها را تمام مردم شهر می‌شناسند و

نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسند، شروع به تیراندازی می‌کنند که در اثر اصابت گلوله، خواهر دانش‌آموزی به نام "مهری صارمی" هوادار سازمان، و مادری به نام "کبری ایازی" همسایه‌ی بهرام شهید که بر سر مزارش آمده بود، به شهادت می‌رسند مردم گرداگرد این دو شهید جمع شده و خشمگین فریاد می‌زدند: "این سند جنایت ارتجاع است" (تعداد جمعیت در این موقع به ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر می‌رسید). اوباش که هنوز تشنه‌ی خون بودند، بر بالای بلندی‌های مشرف به گورستان رفته و از آنجا جمعیت را به رگبار می‌بندند، که در اثر آن عده‌ی زیادی مجروح شده و به زمین می‌افتند. بوی باروت و خون بر آسمان گورستان بلند بود. اوباش در این فاصله بیش از ۴۰ نفر را دستگیر می‌کنند. بدنبال این جنایت فجیع، همان شب در سرتاسر شهر خرم‌آباد وضعیتی شبیه

رفته و بعد از اعلام سکوت، مراسمی را به مناسبت هفتم شهید برگزار نمودند. در تمام این مدت عده‌ای اوباش مسلح به کلت و ژ-۳، در اطراف جمعیت پرسه می‌زدند که در میان آن‌ها "عظیم مرادی" (قاتل مجاهد شهید بهرام کردستانی) و "بهن بهرامی" و "غلام زرنیا" از سردسته‌های معروف اوباش، و متاسفانه برخی افراد نهادهای و ادارات شهر از جمله آموزش و پرورش دیده‌می‌شدند. چماق‌داران ساعت ۴ و ۴۵ دقیقه در اواسط برنامه به طرف جمعیت حمله می‌کنند. آن‌ها ابتدا بیرحمانه شروع به پرتاب سنگ می‌کنند، تا بلکه بتوانند جمعیت را متفرق و پراکنده سازند. ولی با وجودی که عده‌ی زیادی با سنگ مجروح شده بودند، جمعیت با خشم و کینه و با صدای بلند فریاد می‌زدند: "عامل قتل بهرام، اعدام باید گردد"، "این سند جنایت ارتجاع است". اوباش که با سنگاندازی به

روز پنجشنبه (۱۱/۹) مراسم هفتمین روز شهادت مجاهد شهید "بهرام کردستانی" توسط اوباش به خاک و خون کشیده شد و دو شهید دیگر برجای گذاشت. (هنرجوی قهرمان بهرام کردستانی روز اول بهمن ماه در خرم‌آباد به دست "عظیم مرادی" از سران اوباش و همدستان پاسدارش به ضرب ۵ گلوله به شهادت رسیده بود).

مراسم شب هفت این شهید طبق اطلاعیه‌ای که قبلاً خانواده‌اش داده بودند، از ساعت ۱ تا ۳ بعد از ظهر در مسجد امام حسین خرم‌آباد و مراسم زنانه در همین ساعت در خانه‌ی شهید برگزار شد. بعد از اجرای مراسم در مسجد، جمعیت به طرف خانه‌ی شهید بهرام افتادند. آن‌ها با نفرت و کینه‌ی عمیق از ارتجاع فریاد می‌زدند "پیام خون بهرام، نبرد با آمریکا" هم‌چنین بعد از پایان مراسم زنانه، جمعیت حاضر در خانه‌ی شهید نیز به این عده پیوسته و به طرف گورستان شهر راه‌پیمائی نمودند البته در هر دو مراسم چماق‌داران سعی داشتند جلسه را به هم زده و اغتشاش ایجاد کنند که با برخورد هنشیارانه‌ی مردم، خاموش شدند. در گورستان جمعیت بر سر مزار



# دوران انقلاب،

## روزهای قدسی ایثار

از صفحه آخر

چه روزهایی بود، روزهای خونین یکسال جنبش! روزهای همبستگی، روزهای گذشت، روزهای مهربانی، روزهای ایثار، روزهای دوستی، روزهای سلام، روزهای آشتی خلق با هم و قهر با دشمن!...

با یادآوری آن روزها، غمی ناشناخته که خاص مرور خاطرات شیرین است، به آدم دست می‌دهد. گذشته از تصویر راهبمائیهای عظیم و سیل خروشان خلق، تصویری که معمولا از آن روزها در ذهنها مانده‌است، مربوط است به فداکاری و ایثار و وحدت و یکپارچگی خلق، که برآستی شکفت‌انگیز بود. از خود می‌پرسیدیم چه شده که دیگر جز به ندرت شاهد دعاها و درگیریهای مردم با یکدیگر نیستیم؟ نگاه‌های خشم‌آگین جای خود را به دوستی داده، همکاری و تعاون جایگزین بی‌تفاوتی و بیگانگی شده، و به جای جوانکهای بیگانه‌ی متلک‌پران سرکوجه‌ها، جوانهایی ظاهر شده بودند که در سرمای زمستان و آفتاب داغ تابستانها، ساعتها در خیابانها و چهارراهها می‌ایستادند و ماشینها را راهنمایی می‌کردند. یا نوجوانانی که توزیع نفت و ارزاق را به عهده گرفته بودند. و با

این دو آنچنان به هم وابستند که از وجود یکی به دیگری می‌توان پی برد. این سطحی‌نگری و اشتباه است که خیال کنیم می‌توانیم با حفظ کردن بافت اقتصادی و روابط حاکم بر جامعه، اخلاق و فرهنگ را متحول کنیم، اشتباهی که مقامات کنونی دارند مرتکب می‌شوند و می‌خواهند شیور را از سر گشادش بزنند. آقایان! مگر با شلاق و باخشنامه و دستور و بکیر و ببند! دایره‌ی مبارزه با منکرات! یا حتی با تاسیس وزارت امر به معروف و نهی از منکر! می‌توانید فساد را ریشه‌کن کنید؟! مطمئن باشید تا وقتی یک گروه اندک سرنوشت ملتی را بازبچه‌ی قدرت‌طلبی خود کرده‌است، تا وقتی که وابستگی هست، تا وقتی که ساده‌ترین حقوق و آزادیهای مردم / لگدمال می‌شود، تا وقتی که استثمار هست و تا وقتی که بیکاری (که حاصل وابستگی و استثمار است) وجود دارد، فساد هست، فحشا هست، اعتیاد هست، و جنایت هم هست! تا وقتی نتوانستهاید تفریح مناسب، هنر متعالی و رادیوتلوویزیون مردمی (و نه بوق تبلیغاتی ارتجاعی) ایجاد کنید، نخواهید توانست جلوی نوار کاستهای مبتذل و فیلمهای رسوا را بگیرید، و نمی‌توانید به مردم هم بگوئید طرف این

اجتماعی زمان طاغوت دارد جان می‌گیرد. اگر چه هنوز هم مردم با جان و دل به هموطنان مصیبت دیده‌ی خود کمک و یاری می‌رسانند، اما دیگر آن همبستگی شور انگیز تاحدودی افت کرده‌است.

### علت چیست؟

آیا بر کسی پوشیده است که علت آن تعالی و سبب این انحطاط و رجعت به عقب امروز چیست؟ با تجربه‌ی این دو سه ساله که شمای از آن را وصف کردیم، معلوم شد که آنچه می‌تواند فرد و جامعه را اصلاح کرده و بدی‌ها را بزدايد، انقلاب است. آری، انقلاب کیمیاگر است و مس‌ناسره‌آدمهارا تبدیل به زر ناب می‌کند. انقلاب شفابخش است و ناهنجاریها و امراض فردی و اجتماعی را علاج می‌کند. انقلاب مرهم است و زخمهای سالیان را التیام

فردی که در این روزها در بیمارستان امام خمینی در مقابل در ورودی بیمارستان امام خمینی گرفتند تا مانع مردمی که برای اهدای خون می‌آوردند، بشوند. ولی مردم از بیمارستان گذشتند تا خود را به مرکز خون رسانند.

صرف می‌کرد تا خیل مردم مشتاق و داوطلب را قانع کند که به خون احتیاج ندارد! وقتی رژیم سعی کرد با کمبود و گرانی سوخت و ارزاق عمومی، مقاومت مردم را در هم بشکند، مردم به هم نزدیکتر شدند و با همبستگی بیشتر این توطئه را خنثی کردند. تعاونی‌هایی در محلات مختلف و در گوشه و کنار شهر به وجود آمدند که مایحتاج مردم را به قیمت ارزان در اختیار مردم قرار می‌دادند. هر کس به فراخور حال، به این تعاونی‌ها کمک و یاری می‌رساند. یکی مغازه و محل کسب خود را در اختیار تعاونی گذاشته بود، و دومی ترازو وسایل آن را تامین کرده بود، سومی وانت یا ماشین خود را به رایگان در اختیار تعاونی قرار داده بود، چهارمی تامین کالاهای مورد نیاز تعاونی را و با بهائی ارزانتر از معمول تقبل نموده بود و بالاخره عده‌ای هم وقت خود را برای خدمت در تعاونی وقف کرده بودند و به این ترتیب با مشارکتی همگانی، تعاونی‌ها به راه افتادند و نیازمندیهای مردم را بر طرف می‌کردند حتی کاسب‌های دیگر هم رعایت می‌کردند و بعضی داوطلبانه قیمتها را پایین آورده بودند، بر دیوارهای شهر این نوشته به

سازمان انتقال خون که قبلا بخش عمده‌ای از نیروی خود را صرف تشویق مردم برای اهدای خون می‌کرد، در طول یکساله‌ی قیام، تقریبا همیشه از نظر موجودی خون اشباع بود و حالا باید نیرو صرف می‌کرد تا خیل مردم مشتاق و داوطلب را قانع کند که به خون احتیاج ندارد!

مردمی که دارو و پنبه و الکل و پتو و ملاقه می‌بردند، به بیمارستان‌ها سرازیر می‌گردید و در عرض چند ساعت، آنجا را از این لوازم اشباع می‌کردند. و به خاطر داریم مردمی‌را که برای اهداء خون خود به مجروحان در مقابل بیمارستان‌ها ازدحام می‌کردند و صف می‌بستند و برای آنکه بتوانند خون بدهند، التماس می‌کردند!

روز ۱۳ آبان ماه ۵۷ که رژیم دانشگاه را به گلوله بست، مأمورین در مقابل در ورودی بیمارستان امام خمینی موضع گرفتند تا مانع مردمی که برای اهداء خون خود هجوم آورده بودند، بشوند، ولی مردم از نرده‌های بیمارستان گذشتند تا خود را به مرکز خون برسانند! به این ترتیب با وجود تعداد بسیار زیاد افراد مجروح و مصرف فراوان خون، سازمان انتقال خون که قبلا بخش عمده‌ای از نیروی خود را صرف تشویق مردم برای اهداء خون می‌کرد، در طول یکسال قیام، تقریبا همیشه از نظر موجودی خون اشباع بود و حالا باید نیرو

چه احساس مسئولیتی آن را انجام می‌دادند! ماشینهای خالی دیگری تفاوت نمی‌گذشتند و معمولا مسافران منتظر را سر راه خود به مقصد می‌رساندند. حرکات و رفتار و لباسهای جلف و خودآرائیهای زننده، به تدریج داشت فراموش می‌شد و به جای آن، مردان و زنانی ظاهر شده بودند که مطالعه می‌کردند، به مسائل سیاسی و اجتماعی علاقه نشان می‌دادند و با جدیت و به منظور فهمیدن و فهمانیدن، با یکدیگر بحث می‌کردند.

دیگر کسی به فیلم‌های مبتذل سینماها، شوهای مستهجن تلوویزیون و نوارهای بی‌ارزش خوانندگان آن علاقه نشان نمی‌داد، و جای آن را شور و علاقه‌های والائتری گرفته بود. هر قدر انقلاب پیش می‌رفت و هر قدر شرایط دشوارتر می‌گردید، این تحول در روحیه‌ها زرف‌تر و زیباتر می‌شد. شاهد بوده‌ایم که وقتی مسلسل‌های نظامیان ناگهان بر روی جمعیت آتش می‌گشود در آن هنگامه که طبیعتا باید هر کس به فکر در

این سطحی‌نگری و اشتباه است که خیال کنیم می‌توانیم با حفظ کردن بافت اقتصادی و روابط حاکم بر جامعه اخلاق و فرهنگ را متحول کنیم.

می‌بخشد. وقتی جامعه در جهت انقلاب و در جهت تغییر روابط ظالمانه‌ی اجتماعی دارد حرکت می‌کند، ناهنجاریها و تضادهای اجتماعی هم رو به حل می‌رود. اخلاق اجتماعی منزه‌تر می‌شود، و جامعه رو به پاکیزه‌تر شدن می‌گذارد. صفوف خلق به هم نزدیک‌تر شده و یکپارچگی و اتحاد وجود می‌آید. اما وقتی

انقلاب کیمیاگر است و مس‌ناسره‌آدمهارا تبدیل به زر ناب می‌کند. انقلاب شفابخش است و ناهنجاریها و امراض فردی و اجتماعی را علاج می‌کند. انقلاب مرهم است و زخمهای سالیان را التیام

چشم می‌خورد که "نه از کمبود سوخت نگرانیم، نه از کمبود آذوقه، هر چه داریم برادروار باهم قسمت می‌کنیم!" راستی آن روزها چه روزهای خوبی بود! یادش به خیر!

اما امروز با تاسف شاهد هستیم که بسیاری از آن چیزها تغییر کرده و فرهنگ و روابط

چیزها نروند. راههای سالم شرکت سیاسی مردم را که بستاید و حتی به مردم توصیه می‌کنید در سیاست مداخله نکنند! اجتماعات و میتینگ‌های سیاسی (غیر از آنچه دست‌بخت خودتان است) را که مانع شده و یا به میدان جنگ و قتلگاه تبدیل کرده‌اید، کتاب و نشریه را که دارید به یک جنس قاچاق و کلای ممنوع! تبدیل می‌کنید، رادیوتلوویزیونتان که به جز تبلیغات به شدت ارتجاعی یا برنامه‌های خشک و بی‌روح و مبتذل، چیزی تحویل مردم نمی‌دهد و گویا فقط کارگزار تبلیغاتی جریان ارتجاعی حاکم و چند نفر معدود سران آن است. فیلم و تئاتر و غیره هم که چه عرض کنیم! خب، شما بفرمائید این مردم چه باید بکنند؟ و آیا راهی به غیر از پناه بردن به انواع فسادها برایشان باقی گذاشته‌اید؟ و آیا اینکه روزهای پاک و زیبای همبستگی و تعاون و فعالیت و شور، امروز مورد حسرت ما واقع بوده گناهش جز برعهده‌ی مسئولین بعد از انقلاب مملکت است؟! بعد از انقلاب مملکت است؟! بعد از انقلاب مملکت است!؟



سنتی و بخشی از بورژوازی لیبرال (در شرایط کنونی) می باشد.

نکته ای را که در این بررسی باستی بدان توجه داشت، این است که ادراکات و برداشت های این بخش از خرده بورژوازی را به دلیل متنوع بودن و وسعت طیف آنها، نمی توان در یک کادر فکری مشخص گذرانید. از این رو تفکرات مزبور در چارچوب های فکری متفاوتی که اساسا بر مبنای دیدگاه ها و مواضع اقتصادی - اجتماعی متفاوت اقشار و لایه های مختلف خرده بورژوازی غیر سنتی تعیین می شود، قرار می گیرند.

مثلا "چارچوب دیدگاه ها - ثی که بیان کننده و توجیه گر منافع اقشار بالا و مرفه خرده بورژوازی و لیبرال ها هستند، مسلما با چارچوب تفکراتی که نماینده ی لایه های پایین و متوسط خرده بورژوازی محسوب می شوند، متفاوت است. اولی جامعه ی ایده آلش یک نظام سرمایه داری است، در حالیکه دومی مدافع و خواستار استقرار یک نظام خرده بورژوازی بوده و حداقل در کوتاه مدت مخالف سرمایه داری بزرگ است، و بالاخره متفاوت با این دو دیدگاه، برداشتهای دیگری نیز در همین طیف وجود دارد که در حکم مترقی ترین شاخه های تفکرات مذهبی خرده بورژوازی به شمار می رود. این برداشتهای که شعار نفی استثمار نیز در آنها به چشم می خورد، منعکس کننده ی آرمانهای خرده بورژوازی چپ (رادیکال ترین بخش خرده بورژوازی) می باشد. البته چون شعار "نفی استثمار" فوق، فاقد بنیاد عینی (اتکاء به

ورسنتی تاریخی درک خرده بورژوازی از اسلام

بقیمات صفحات و اول

بررسی محتوای ادراکات به اصطلاح اسلامی خرده بورژوازی غیر سنتی

نوآوریها و ادراکات بالنسبه مترقی وانگیزندهای که درآثار برخی از نویسندگان وابسته به خرده بورژوازی به چشم می خورد، عموما به شکل پراکنده و جزئی و فاقد یک سیستم نظری منسجم ومدون می باشد.

بهره کشی و طبقات باشد، و بیشتر یک نوع "سوسیالیزم خرده بورژوازی" را تداعی می کند. (۱) البته چارچوب های فکری فوق وجوه مشترکی نیز با یکدیگر دارند که بازتاب خصلت ها و ویژگیهای مشترک اقشار مختلف خرده بورژوازی غیر سنتی است.

جنبه های مثبت و منفی در دیدگاه های فلسفی خرده بورژوازی غیر سنتی

ویژگی رو به گسترش و تطبیق پذیری (نسبی) شیوهی زندگی و تولید خرده بورژوازی غیر سنتی (۲)، موجب می گردد که به طور کلی فرهنگ این اقشار، در قیاس با دکامنیسم و محدودیت فکری خرده بورژوازی سنتی، از پویایی و وسعت دید بیشتری برخوردار شود، که در

مهمی که در این تلاشها به چشم می خورد، وجود نارسائی ها و ناتوانی هائی است که این نویسندگان به علت فقدان یک بینش دیالکتیکی، در بکار بردن به جا و صحیح نقطه نظرهای علمی در تشریح مفاهیم مذهبی، بدان دچار می شوند، و معمولا آنها را به دام مکانیسم (۳) می اندازد. البته نقطه ضعف مزبور، یعنی نداشتن بینش دیالکتیکی، در دیدگاه های جامعه شناسانه و نقطه نظرهای اقتصادی نویسندگان مزبور، به نحو بارزتری ظاهر می شود، که ما بعدا به آن اشاره خواهیم کرد.

این نگرش مکانیستی را می توان هم در نوع استدلالها و تشبیه و تمثیلها، و هم در برداشتهای و دیدگاه های فلسفی متفکرین مورد بحث، مشاهده کرد. البته آنها سعی می کنند مفاهیم و داده های مذهبی را به اصطلاح از زاویه ی نگرش علمی مورد مطالعه و بررسی قرار دهند. لیکن ضمن این بررسی، قوانین و اصول یک

مترقی از اسلام، عموما به شکل پراکنده و جزئی بوده و فاقد یک سیستم نظری منسجم و مدون می باشد. با این همه، نقطه نظرها و دستاوردهای مزبور، حاوی عناصر واقع گرایانه و جنبه های مثبتی هستند که در حد خود قابل تأییداند. به عنوان مثال می توان به کوششهایی که به وسیله برخی از روشنفکران و نویسندگان مذهبی خودمان، در راه نگرش و برخورد علمی با مذهب به عمل آورده اند، اشاره کرد، که با توجه به مضمون مترقی آنها (شوریدن بر علیه تصورات ضد علمی و

فراموش کردن ضرورت تبیین فلسفی و جایگزینی آن با تشریح مکانیزم ها که در برداشتهای بسیاری از روشنفکران مذهبی وابسته به خرده بورژوازی مشاهده می گردد، نشانگر همان علم زدگی یوزیتویستی است که ممکن است باعث لوٹ و مبتذل شدن اعتقادات و اموری بشود که فلسفه های درخشان در ورای آنها وجود دارد.

رشته از علوم را که ناظر بر بخش معینی از واقعیت است، به حوزه ی دیگری که موضوع و مساله ی مورد بررسی در آن حوزه قرار دارد، تعمیم داده، و ذر نتیجه تفاوت کیفی قلمروهای بقیه در صفحه ۱۷

قشری مذهب سنتی)، گامهای مثبتی در جهت برده برداشتن از تضاد دروغین علم و مذهب، به شمار می رود، و به موقع و در حد خود حرکتی ارزشمند محسوب می گردد. اما جنبه ی منفی و اشکال

این عوامل در مجموع موجب افزایش انعطاف و تحرک فکری آنها می گردیده، که در پرتو آن امکان می یافتند در زمینه ی تفکر مذهبی دست به نوآوریهای بزنند. البته این نوآوریها و برداشتهای بالنسبه

پاورقی:

- ۱- راجع به نظرگاه "سوسیالیسم خرده بورژوازی" در مباحث آینده توضیح خواهیم داد.
۲- این ویژگی با ماهیت میرنده و رو به زوال خرده بورژوازی غیر سنتی تناقضی ندارد. در واقع این "ویژگی" بایستی در کادر "ماهیت" کلی اقشار خرده بورژوازی مورد توجه قرار گیرد. منشاء این تفاوت نیز اساسا ناشی از شکل خاص مناسبات اقتصادی - اجتماعی و شیوهی تولید خرده بورژوازی غیر سنتی است. چه همانطور که می دانیم خرده بورژوازی غیر سنتی، مولود سرمایه داری بوده و از این رو برخلاف خرده بورژوازی سنتی که با پیدایش بورژوازی و رشد کم

گامهایی که برخی از نویسندگان و روشنفکران وابسته به خرده بورژوازی در راه نگرش و برخورد علمی با مذهب برداشته اند، علیرغم نقایص و نارسائی هائی که به علت فقدان یک بینش دیالکتیکی، در آنها به چشم می خورد، لیکن به اعتبار مضمون مترقی آنها (شوریدن بر علیه تصورات قشری مذهب سنتی)، به موقع و در حد خود قابل تأیید و ارزشمند محسوب می گردد.

مجموع صلاحیت بیشتری را در جهت سازگاری با نیازها و ضرورت های نوین ناشی از پیشرفت شرایط اجتماعی واجد می گردد (البته نه بطور استراتژیک) چه، رشد مناسبات سرمایه داری و پیچیده تر شدن حاکمیت امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه (که همراه با انعکاس پیشرفت های عظیم علمی و صنعتی در این کشورها بوده)، مسائل جدیدی را در پیش رو قرار می داده که بینش عقب مانده خرده بورژوازی سنتی، از پاسخوئی به آنها ناتوان بوده

طبقه ی کارگر) است، بنابراین نمی تواند در دنیای واقعی تحقق پذیرد. کما اینکه رویاهای شیرینی هم که پیروان این تفکرات در مورد نظام ایده آل و جامعه ی آرمانی خویش در سر می پروراند، به دلیل اینکه از ساخت واقعبینانه و قانونمندبهای اجتماعی و حرکت بر اساس آنها ناتوان هستند، در حد شعار و رویا باقی مانده و عملی نمی گردد. از این رو نظام اجتماعی مبتنی بر این افکار و ایدئولوژیها در مسیر عملی خود، نمی تواند بشیر امحاء

ماتریالیسم نیست و در چارچوب فلسفه های غیر ماتریالیستی (و من جمله تفکرات مذهبی رایج) نیز می تواند مصداق پیدا کند. در مقابل بینش مکانیستی، بینش دیالکتیکی قرار دارد که توضیح کامل تر، صحیح تر و گلا واقع بینانه تری از جهان و پدیده های آن به دست می دهد، و بخصوص تفاوت های کیفی حوزه های مختلف جهان و طبیعت را که بینش مکانیستی از تشریح آن عاجز است، مورد بررسی قرار می دهد (البته همانطور که می دانیم در دیدگاه ایدئولوژیکی ما، دیالکتیک در یک چارچوب توحیدی به کار می رود. زیرا به اعتقاد ما چارچوب ماتریالیستی برای آن تنگ و نامتناسب می باشد و تنها در چارچوب فلسفه ی توحیدی است که دیالکتیک قادر به توضیح همه جانبه و کاملا صحیح پدیده های مادی خواهد بود.)



از صفحه اول

# مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی (۱)

در باره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی

## انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت



در مجلدی "مسائل خارجی" این چنین لوداد:

... من به واشنگتن پیام فرستادم و گفتم این (منظور دولت از هاری است) آخرین فرصت شاه برای تحت کنترل درآوردن اوضاع است و اگر این فرصت هم از دست برود و دولت از هاری هم سقوط کند، سقوط شاه حتمی است و امریکا باید بکوشد راههای دیگری برای حفظ و حراست منافع خود جستجو کند. من توضیح دادم که منافع امریکا و صلح جهان در حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران خلاصه می شود و با توجه به ماهیت انقلاب ایران، حشها و سبیلای که می تواند این امر را تامین کند، یعنی استقلال و تمامیت ارضی ایران را حفظ کند و از به خطر افتادن صلح جهان جلوگیری نماید. نیروهای مسلح ایران است. از این رو سفارش من به دولت امریکا این بود که باید از انهدام ارتش ایران در جریان انقلاب جلوگیری کبری کنیم. به نظر من به خاطر ارتباط ویژه امریکا با ایران، باید بررسی می کردیم بقید در صفحه ۱

کلمه قیام بکار برده می شود. ضمن تاکید بر حقایق فوق، بیشتر به خاطر تاکید بر جنبه های "عصائی و سوری" نوده های مردم در نقطه اوج انقلاب در روزهای ۲۱ بهمن به بعد است. یعنی قیامی که کاملا در هدف موضعی خود که همانا ساقط نمودن رژیم شاه بود، موفق و به تمام خصوصیات یک قیام پیرومند آراسته بود. چراکه: اولاً: بر اوج موج انقلابی و خروشان تمام خلق استوار بود. ثانیاً: درس، در نقطه ی جرحش کیفی مسیر تاریخی انقلاب، یعنی حداکثر کسبکی در نیروهای دسم و حداکثر پیوستگی در صفوف خلق، بدید آمد.

ثالثاً: بیسروترین اقتدار و طبقات مردم در آن به طور همه جانبه سرک داشتند، و حتی جناح کمی دانیم، نگذاشتند به طوری که امیرالیست ها و صاحبان جدید قدرت می خواستند، تحول مسالمت آمیز بیس برود. بلکه آن را به رغم همه ی بلندگوهای که در حیابان ها گوش را کر می کردند که "هنوز اجازه ی جهاد مسلحانه داده نشده..." تا قلدی یک قیام سلححانه ارتقا دادند. قیامی توده ای که با فاطمیت تمام و شعار "مرگ یا پیروزی" نه فقط شبکه ی پلیسی - نظامی و

توضیح: همزمان با پایان دومین سال انقلاب، فرصتی دست داد تا با برادر مجاهدان "مسعود رجوی" به گفتگو بنشینیم. این گفتگو در چند نوبت متوالی و ساعت ها ادامه یافت، ولی پایان نگرقت. اگرچه عقاید و خط مشی سیاسی خبرنگاران "مجاهد" به عنوان ارگان "سازمان مجاهدین خلق ایران" برهنگان آشکار است، ولی با اینهمه سعی کردیم به منظور روشن شدن اذهان عمومی نسبت به موضع گیریها و خطوط سیاسی - ایدئولوژیک "مجاهدین"، حتی المقدور در موضع یک سوال کننده ی بیطرف و کنجگاو قرار بگیریم و هر جا که لازم باشد، از برادرمان بیشتر توضیح بخواهیم. برخی سوالات نیز عینا همانهایی هستند که در گذشته یا حال از طرف شما خوانندگان عزیز "مجاهد"، به دست ما رسیده که سعی کردیم با یک گاسه کردن بسیاری از آنها، ضمن مصاحبه با برادرمان "مسعود رجوی" آنها را طرح کنیم. آنچه ذیلا می خوانید، حاصل این گفتگو در طی ساعت هائی است که گفتیم. البته استنادات و ارجاعات مورد نظر برادرمان را به طور دقیق تر از روی کتب مربوطه اضافه کرده ایم. امیدواریم در آینده ی نزدیک برای اتمام مصاحبه باز هم فرصت هایی پیدا بشود.

نکته ی قابل توجه در تنظیم این مصاحبه اینست که چون عملکرد دوساله ی آقایان مرتجعین کمتر نیازی به بیان مجدد دارد، سعی کردیم هرچه سریع تر وارد تحلیل سیاستها و گروه های مختلف سیاسی موجود در جامعه بشویم و از برادرمان هم بخواهیم که تا آنجا که ممکن است، تاکید مطالب را روی تحلیل و تئوری قضا و تجاری که از سر گذشته، بگذارد.

### قیام یا انقلاب؟

خود انقلابیون یا نیروهای که روی به کار بردن کلمه ی "قیام" تاکید خاصی دارند، شنیده ام که منظورشان از این تاکید مشخصا چیست، شاید به احتمال قوی، برهیز از به کار بردن کلمه ی "انقلاب"، نوعی اشاره یا تاکید بر ضعف تشکیلاتی و فقدان رهبری متشکل سازمان یافته و انقلابی در اوج گرفتن

س: برادر مسعود رجوی، در آستانه ی سومین سال انقلاب می خواهیم به تحلیل سیاستها و گروه های مختلف سیاسی بپردازیم. زیرا همانطور که خودتان می دانید، بعد از دو سال حالا ما با سیاست های شکل گرفته ی مواجه هستیم که روزهای اول، متفاوتان شاید زیاد معلوم نبود. ولی حالا باید آنقدر تجربه از سر گذشته باشد، که بتوان آنها را به اصطلاح به سطح تئوری ارتقا داد و این کاری است که می خواهیم تا آنجا که می شود، بکنیم. حالا سوال اولمان اینست: آیا اصولا می توان آنچه را که در ایران به وقوع پیوست، با همه ی معیارها و موازین انقلابی به معنی دقیق کلمه "انقلاب" نامید؟ چون گاهی اوقات تاکید های خاصی وجود دارد که به جای "انقلاب" از کلمه ی "قیام" استفاده کنند. ج: دقیقا نمی دانم، و از

قیام با هنرمندی انقلابی کامل، عمل کرد، یعنی با رعایت همه اصول اساسی تاکتیکی، یعنی با در آمیختن حداکثر نفوق روحی با حداکثر تهور و آمادگی، برای دادن همه گونه قربانی، بدون کمترین هراس از مرگ.

### ما موریت ژنرال هوپوزر

اهمیت ورود عنصر مسلحانه در اوج آن عصیان عظیم توده ای، به حدی است که اگر بگوئیم در کل روند

مطابق ما موریت ژنرال هوپوزر که در جوهر خود یک ما موریت سیاسی بود، قرار بود که لااقل ارتش و پادگان ها به هر قیمتی که شده، دست نخورد، همانند مردم را با به دست آوردن سلاح و از هم دریدن ماشین نظامی آریامهری کاری نباشد.

انقلاب اثر فوق العاده مهمی بجا گذاشت، نایجا نگفته ایم. برای اینکه، مطابق ما موریت ژنرال هوپوزر که در جوهر خود یک ما موریت سیاسی بود، قرار بود که لااقل ارتش و پادگانها به هر قیمتی که شده، دست نخورده بماند و مردم را با بدست آوردن سلاح و از هم دریدن ماشین نظامی آریامهری کاری نباشد. بخشی از این سناریو را سولیوان (آخرین سفیر امریکا در ایران) بعدها

مراکز سیاسی - استراتژیک دشمن را (البته در چند شهر مهم) از هم درید، بلکه حتی به نقطه ی ماکزیم، یعنی عالی ترین و متکامل ترین نوک پیکان یک قیام توده ای - انقلابی دست یافت که همانا "مجازات مستقیم عناصر خائن توسط توده ی مردم" در تعدادی از شهرها بود (اگر چه به فوریت هرچه تاملتر جلو این روند را گرفتند، تا مبادا سررشته ی کارها از دست برود و به دست انقلابیون بیفتد)، یعنی

# مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی (۱)

در باره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی

## انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت

که آیا می توان ترتیبی داد که نیروهای مسلح ایران دست نخورده بماند یا نه؟ ما معتقد بودیم که نیروهای مسلح ایران باید فرمانبردار دولتی باشند که از پشتیبانی گروههای پرور در انقلاب و مورد حمایت خمینی، برخوردار باشد.

من به راستی پیش بینی می کردم که نخستین دولت بعد از انقلاب، به ریاست مهدی بازرگان که یک سوسیال دمکرات نیکخواه است، تشکیل خواهد شد...

### ورود عنصر مسلحانه علیرغم عدم تجویز جهاد!

ملاحظه می کنید که کارها تا کجا توسط آقایان امپریالیستها "پیش بینی" می شده؟! اما حوسبخانه پتانسیل و استعداد عظیم انقلابی، کاری را که برغم آقایان نمی باید محقق می شد، محقق نمود. بله، اراده ای رزمنده و مسلح خلق در حرکت گروهی از فرزندان دلیرش تجلی کرد. بله، همافرها کبریت را کشیدند. جرقه ای در نیروی هوایی درخشید و سپس انفجار عظیم بوقوع پیوست، و از آن حریقها برخاست و به بسیاری جاهای دیگر نیز سرایت کرد. جالب است، هنوز هم از قول برخی کارشناسان امپریالیسم می شنویم که: "همافرها، کار را خراب کردند!" به هر حال ورود عنصر مسلحانه در قضایا، که وسیعاً از جانب سازمانهای انقلابی نیز دامن زده می شد، انرژی پتانسیل انقلابی بسیار عظیمی را که سالیان سال در دل خلق نهفته بود، آزاد کرد و چنانکه گفتم، دفتر حسابهای امپریالیستی را تا حدودی برهم زد. والا یقین بدانید که هیچ یک از اقدامات رادیکالی که مانند اقدامهای انقلابی، زمینه وقوع پیدا

کرد، محقق نمی شد و در "پیش بینیها" نبود. آخر می دانید که خلق سلاح برکت برای امپریالیستها، همچنانکه برای رفرمیستها و مرتجعین، "هیولای" عجیبی است، که "بی اجازه!" "ناموذب!" "حس!" "سرسخت!" و "رام" "تندنی!" مراکز دشمن را، پادگانهایش را، قرارگاههایش را و زندانها و سکنه گاههایش را... از هم می درد و حاکش را هم به توره می کند. اما افسوس که به سرعت این اراده ای عظیم و خروشان را مهار کردند و لگام زدند، والا امروز جامعه به طور بنیادی زبرور شده بود...

برگردیم به بحث قیام و انقلاب. "قیام" را خروج دسحمتی نودهی مردم برای انهدام دستگاههای حاکمیت، در شرایطی که دیگر مردم به تحمل ظلم و ستم آن حاضر نیستند و به اصطلاح کارد به استخوان سان رسیده، تعریف کرده اند. لیکن البته قیام بهمن ماه نه تنها از پیش طرح ریزی شده و آراسته به سلاح نبود، بلکه به سرعت عواملی وارد شدند و طرح موقوف کردن آنرا جیدند، اما انقلاب، به طور کلاسیک می گویند که:

گیر می شوند و نودهی مردم پایینی، تحت تاثیر ایر عوامل با زندگی آرام وداع نموده و برای ایجاد تغییرات بنیادین بهضت می کنند و به میدان می ریزند...

بله، وقتی این شرایط آماده باشد، با یک موقعیت عینی انقلابی روبرو هستیم، و از این پس دیگر بسرفت کارها بسنه

بعدا چه شد و چه مقدار از ریشهها و روابط رژیم قبلی حفظ شد و یا دست نخورده باقی ماند، و حتی اینکه در یک جریان نفی دبالکتیکی، چه مقدار از آن روابط بایسی جبرا باقی می ماند، مسحت دیگری است.

پس فی الواقع امواج آتشفشان سرکش انقلاب ایران، به تمام

**خلق سلاح برکت، برای امپریالیستها همچنانکه برای رفرمیستها و مرتجعین - "هیولای" عجیبی است که "بی اجازه!" "ناموذب!" "خشن!" "سرسخت!" و "رام" نشدنی! مراکز دشمن را، پادگانها پیش را، قرارگاههایش را و زندانها و سکنه گاههایش را... از هم می درد.**

به عامل دهنی، یعنی دستگاه رهبری کننده است که آن سیل خروشان را چگونه و به کجا هدایت کند.

### قیام و انقلابی کم نظیر

پس انقلاب اجتماعی را می توان به طور خیلی خلاصه "ذکرکونی جهش و روتکاملی جامعه از طریق سقوط طبقه حاکم و نهادها و روابط مربوط به آن، توسط نودهیهای مردم" تعریف نمود. این تعریف ولو که تعریف کاملاً بی نقص و جامعی نباشد، بهر حال می تواند مبنای

مجموعه ای رویدادها و قیام هائی که به طور سراسری در کل کشور به سقوط رژیم شاه در بهمن ماه سال ۵۷ منجر شد، هیچ چیز از یک "انقلاب" در جامع ترین مفهوم خود، کم ندارد. البته اینکه بعدا چه شد و چه مقدار از ریشهها و روابط رژیم قبلی حفظ شد و یا دست نخورده باقی ماند، مبحث دیگری است.

یک تعریف جامع قرار گیرد. لیکن نکته ای مهم اینست که مطابق هر تعریف جامع تری هم که متصور باشد، مجموعه ای رویدادها و قیام هائی که به طور سراسری در کل کشور به سقوط رژیم شاه در بهمن ماه سال ۵۷ منجر شد، هیچ چیز از یک "انقلاب" در جامع ترین مفهوم خود، کم ندارد. البته اینکه

معنی آنچنان خیره کننده است که در تمام نسلها و تاریخ آینده به یاد خواهد ماند. خلاصه، تا آنجا که به درون جامعه و بناسیل انقلابی آن برمی گردد، انقلاب مشروطیت در برابر انقلاب بهمن سخت کوچک می نماید و لذا ضعفهای تشکیلاتی - رهبری، هرگز نباید ما را به کوچک داشتن خود آن برانگیزد.

حتی بگذارید بگویم که این قیام و این انقلاب، در طول تاریخ انقلابات جهان نیز کم نظیر است. میلیونها مردمی که هر روز و هر شب در سراسر کشور برمی شوریدند، میلیونها زن و مرد از جان گذشته ای که پیوسته در راه پیمائی حضور می یافتند، میلیونها آدمی که تقریباً با دست خالی، یکی از بزرگترین ماشینهای جهنمی نظامی وابسته به امپریالیسم را واژگون کردند، میلیونها انسانی که متحد و متفق، حاضر بودند که چون تنی واحد بجنگند و بمیرند و... برآستی این را چه می شود نامید!؟

### زلزله ای عظیم

بنابراین، به نظر ما (مجاهدین) اگرچه این انقلاب حداقل نیازمندیهای مردمی را که بدان دست یازیدند، هرگز

ناکنون پاسخ تکفنه است. اگر چه ابعاد اجتماعی و اقتصادی آن هرگز حتی در همان حد ریشه کی روابط استبدادی و استعماری نیز محقق نشد، اما فی الواقع همچون زلزله ای عظیمی بود که هنوز نیز بعد از دو سال، به رغم تمام لگام زدنها، منحرف کردنها و خیانتها (به حدی که امروز تازه بعد از دو سال می بسویم که مولیان و دست اندرکاران از پر کردن زندانها دله شده و دوست دارد برای آرامش خیال، چندین کورستان ساخته شود!!) با این وصف ضما به خوبی می توان به اهمیت و ابعاد تغییرات ژرف انقلابی ای که می توانست حادث بشود ولی نگذاشتند که بشود، پی برد. الحق! که دیگر بهتر از این و بیشتر از این نمی شد آن تکان خروشان و عظیم را تا این تاریخ کم بهره و عقیم ساخت، والا چنانکه از نگرانیهای فوق الذکر آقای سولیوان مشهود است، "منافع جهانی آمریکا" و "صلح جهانی" مورد نظر آمریکا با خطری از هر لحاظ بی سابقه مواجه می شد که به یقین می توان گفت که به خاطر موقعیت استراتژیک ایران، انقلاب ویتنام در قیاس با خطر مربوط به ایران، بارها برای امپریالیسم پذیرفتنی تر می بود، چرا که به واقع دیگر کمر امپریالیسم به طور جهانی می شکست.

و اما چون قرارمان این بود که بحث مان بیشتر به تحلیل سیاستها و نیروهای شکل گرفته پس از انقلاب اختصاص داشته باشد، یک نکته ای دیگر را هم بگویم و پاسخ به سوال حاضر را تمام کنم. و آن اینست که انقلاب ایران آنچنان تاریخچه ای شورانگیز و تجارب غنی و درسهای آموزنده ای انقلابی ای دارد، که نه فقط حتی پس از دو سال هیچ فرد یا گروهی نتوانسته هسهی آنها را به رشته تحریر درآورد و به نظم و تدوین تئوریک بکشد، بلکه شاید تا سالها نیز این کار امکان نداشته بقیه در صفحه ۱۱



# مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی (۱)

## در باره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی

### انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت

باشد. پس اجازه بدهید در همین جا از استادان، دانشجویان تاریخنگاران و تحلیلگران و محققان ذیصلاح درخواست کنم که چه به طور دستجمعی و چه

جامعه‌ی غل و غش گرفته بایستی برای یک تغییر کیفی بنیادی، از کوره‌ی گدازان تحولات انقلابی عبور کند، والا انواع و اقسام وابستگی‌ها به قالب و نظام کهن، به صورت انحرافات، فرصت‌طلبی‌ها و مواضع ارتجاعی مختلف سیاسی و اجتماعی، مانع تکامل و صافی و صفای جامعه می‌شوند.

به طور انفرادی، همت کنند و به پاس خون شهیدان و به یاد آن روزهای تاریخ‌ساز، هریک تا آنجا که می‌توانند زاویه‌ای از زوایای این زلزله‌ی بزرگ تاریخی را که در ایران به وقوع پیوست، روشن و با دقت در دفتر ایام ثبت نمایند. انشاءالله که راهگشای نسل‌های آتی و راهنمای نسل امروزان، چه در ایران و چه در سایر کشورهای جهان باشد.

س: قبل از اینکه به طور مشخص وارد تحلیل تکتک نیروها و شخصیت‌های سیاسی بشویم، بهتر است کمی درباره جریان کلی تجزیه و ترکیب نیروها در دو سالی که گذشته توضیح بدهید، تا برای طرح سوالات بعدی زمینه‌ای فراهم شده باشد.

#### انقلاب، نمرده است

ج: بله، منتها مقدمات بگذارید این نکته را روشن کنم که "انقلاب" عظیم ما، نمرده و نه خاکستر شده. بعکس، جریان دائما عمیق‌شونده و روشن‌تر خود را، به رغم همه‌ی خاکسترهایی هم که بر سرش ریخته‌اند، هر روز و هر ساعت در هر کوی و برزن و در داخل هر کلاس و هر خیابان و هر خانه و خانواده، دارد ادامه می‌دهد. این راه‌های بحث‌های خانوادگی و خیابانی و همه‌ی درگیری‌ها و مناقشات مختلف، چه سیاسی و چه نظامی، گواهی می‌دهد. آخر هر انقلاب برای رسیدن به بلوغ خودش باید از

بهرحال با طریق قبلی مضمون واحدی دارد - سپری بشود. اگر غیر از این بود، در سراسر تاریخ بشر هیچ انقلاب واقعی به منصفی ظهور نمی‌رسید و پیوسته چون ایران امروز، رجاله‌گری و ابتذال و ریاکاری، تمام سطوح انقلاب را در بر می‌گرفت. و از قضا همین مطلب یعنی ادامه‌ی جریان خلاق، سازنده و شورانگیز و متکامل انقلاب، گلی‌ترین پاسخ به سوالی است که در ارتباط با روند عمومی جامعه طی دو سال گذشته، طرح کردید. یعنی می‌خواهم روی این نکته تأکید کنم که گرچه تاریخ سوگند نخورده است که الگوی تکامل جامعه‌ی ویتنام را عینا در ایران نیز تکرار کند، لیکن سر فصل‌ها و مضامینی هستند که هر جامعه‌ای از گذار از آنها ناگزیر است. درست همچنانکه طفل تازه متولد شده، برای رسیدن به بلوغ، خواهی‌خواهی باید از مراحل چندی بگذرد.

#### شرایط

#### دست‌یابی به استقلال

به عنوان مثال در دنیای معاصر ما، برای دست یافتن به استقلال پایدار ملی و خروج از مدار اسارت و وابستگی به امپریالیسم (که فرض کنیم نسبت

به حداقل برساند تا بتواند اصلی‌ترین بخش مولد خود یعنی کارگران و دهقانان را بسیج و آماده‌ی کارزار کند، باید ارتش کلاسیک را که ابزار قهر و حاکمیت طبقات بالائی بر طبقات پائینی است، به ارتش خلق تبدیل کند، باید شوراهای مردمی را در همه جا گسترش بدهد، باید حقوق انقلابی و آزادی‌های اساسی همه‌ی اعضا و جوارح خود را به رسمیت بشناسد، باید قوه‌ی رهبری‌کننده و اعتقادات شایسته برای انجام

همه‌ی این کارها را نیز در درون خودش رشد بدهد و باید... خود را از انواع آلودگی‌های فرمبستی، لیبرالی، اپورتونیستی ارتجاعی و امثالهم تصفیه کند

و... خوب، روشن شد که هر جامعه‌ای باید از این سرفصل‌ها عبور کند و این راه طولانی را هم، نه می‌شود جفت جفت پرید و نه می‌شود "لی‌لی" دوید. به عکس باید با متانت و استواری و ثبات قدم، ذره‌ذره‌ی راه را پیمود،

انقلاب ایران آنچنان تاریخی شورانگیز و تجارب غنی و ارزشمندی آموخته‌ی انقلابی‌ای دارد، که نه فقط غنی پس از برهمنی، بلکه برای گروه‌هایی که توانسته‌اند همین آثار ارزشمندی را در هر دو دوره به نظم و تدوین بخورند، بگردد، بلکه باید تا سال‌ها پس از آن کار امکان‌پذیر باشد.

و به تاریخ هم نمی‌شود کلک زد! و چنانکه گفتیم، در حالیکه شکل پیشرفت‌ها می‌تواند بسیار متنوع باشد، جوهر آنها در هر حال از آنجا که در تحلیل نهائی به انسان اجتماعی و جامعه‌ی انسانی مربوط است، واحد و یکی است. پس معلوم شد که روند و مضمون کل تحولات دو ساله، در متن تکاملی جامعه، در یک کلام و به کلی‌ترین بیان،

چیزی جز همان ادامه‌ی روند تعمیق و گسترش انقلاب نیست. به همین دلیل بطور مشخص‌تر می‌توان گفت که در رابطه با تجزیه و ترکیب‌ها و تحولات مختلف مربوط به نیروهای سیاسی، هر یک و با هر بخش از آنها، دارند به مواضع واقعی‌شان برمی‌گردند. مواضعی که ضمناً از یک طرف در ارتباط کامل و هم‌بسته با ازتاب عملکرد سیاسی‌شان روی خودشان، طی این دو ساله است و از طرف دیگر، مربوط به ماهیت حقیقی

بهرحال مجموعه‌ی اوضاع و احوال تاریخی و اجتماعی چنین اقتضای نمود که آیت‌الله خمینی، به قول یکی از دوستان، یک‌تنه، مسئولیت و نقش جبهه‌ی واحد را به عهده گرفته و در مقام پیشوا و "امام" توده‌های انقلابی، سررشته‌ی تمام کارها و تمام مسئولیت‌هایی را که از این پس در پیش بود، بدست گیرند.

آنها (از روز اول) می‌شود. آخر چنانکه می‌دانیم، انقلاب ما از آن نوع انقلابی‌ای نبود که در کانون آن یک حزب متشکل و سراسری انقلابی، مهار قضا را بدست داشته باشد (مثلاً مانند چین) و یا انقلابی نبود که اهرم‌های آن بدست جبهه‌های متحد از کلیه نیروها، احزاب و سازمان‌های شکل‌یافته‌ی خلق باشد. چرا که از یک طرف فشار طاقت‌فرسای دیکتاتوری پلیسی - نظامی آریامهری در طی سالیان دراز، چنین امکانی را برای احزاب معمولی به جا نگذاشت؛ و از طرف دیگر، انقلابیون پیش‌تاز نیز در زیر ضربات خردکننده‌ی یکی از وحشی‌ترین و هولناک‌ترین نظامات پلیسی عالم، توان معرفی خود به مردم و متشکل کردن آنها بطور گسترده را در صفوف‌شان نداشتند. بخصوص که عمده‌ترین سازمان سیاسی - نظامی یعنی مجاهدین خلق، هنوز از زیر ضرب‌های اپورتونیستی که در یک مقطع آن را از درون متلاشی نمود، گمراسته نکرده بود. لیکن شرایط جوشان عینی بقیه در صفحه ۱۲

# مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی (۱)

## در باره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی

# انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت

**مجاهدین که حزب جمهوری هستند، که بگوروز وقتی به کسی احتیاج داشتند، او را در موضع "دولت امام زمان" مورد تمجید قرار میدهند و هر کس را هم که با انقلاب سیاسی نبودن این دولت اعتراف کند، فی الفور زندیق و منافق بدانند ولی بعد که فرسایش احتیاج شد، برای از دور خارج کردن این فرد در هر دو پیرامی را انتشارش میکنند.**

اولین ارگان انقلاب که رسماً شکل گرفت و به مردم اعلام شد، دولت موقت به ریاست مهندس بازرگان بود و با توجه به نقش بسیار مهم شخص مهندس بازرگان در راس نخستین دولت انقلاب، ما هم نخستین سوال مربوط به نیروهای سیاسی را به ایشان اختصاص می‌دهیم: سوال این است که ما می‌بینیم فردای به قدرت رسیدن بازرگان (یعنی تقریباً یکی دو هفته بعد از ۲۲ بهمن) سازمان اولین نیروی انقلابی مسلمان است که فارغ از هرگونه مصلحت‌گرایی و ترس از واکنش عوام الناس و مرتجعین، خیلی سفت و سخت در برابر دولت بازرگان موضع می‌گیرد و به لحاظ لیبرالیسم حاکم بر این دولت (که به توده‌ی مردم دولت انقلابی معرفی شده بود) آن را زیر علامت سوال می‌برد (منظورمان همان سخنرانی خودتان در ۴/ اسفند ۵۸ در دانشگاه تهران است) که البته در شرایطی که این دولت به عنوان "دولت امام زمان" معرفی شده بود، این موضعگیری - آن هم از طرف یک نیروی مسلمان - واقعا جسارت می‌خواست ولی بعد در سرمقاله‌ی شماره ۱۷ "مجاهد"، یعنی بعد از سقوط دولت بازرگان و در شرایطی که حمله به مهندس بازرگان در هر جا مد روز شده بود، می‌خوانیم که "ارزشهای مثبت و ملی" نهضت آزادی در سالهای ۴۲-۴۰ و "عناصر و رهبران صدیق آن" نیابستی فراموش بشود. و اینکه "به نظر ما نهضت در فاصله‌ی سالهای ۴۲-۳۹ به عنوان یک نیروی اصلاح طلب که نخستین بار پرچم ضد شاه را بلند کرد، پلی بود میان روحانیت مبارز و دانشگاه که بنیانگذارانش در آن ایام پیشگامان شگفتن علمی برخی احکام و مسائل اسلامی بودند، حرکتی که ما نیز بدان لحاظ پیوسته خود را در گام نخست حرکتان مدیون آنان بقیه در صفحه ۱۳

اولیه خارج شده، و در راستای تکامل انقلابان، اکنون تفاوتها - تفاوتهای بسیار چشمگیر- میان احزاب و گروهها و نیروهای مختلف به خوبی بارز شده است. یک لحظه به صحنه‌ی جدید و آرایش جدید نیروها نگاه کنید، آیا بطور کلی ارتباط اجتناب ناپذیری - هر چند هنوز هم کم‌رنگ - میان آن سرشت‌های فردی و گروهی در دوران شاه و دوران جدید، نمی‌بینید؟

براستی صدیق‌ترین و پی‌گیرترین مجاهدان و مبارزان زمان شاه در چه وضعی هستند؟ بینابینی‌ها چطور؟ سست عنصرها و بگوشه‌خزیده‌ها چطور؟ ... این است مفهوم تکامل که در هر لباس و هر دورانی به هر حال مضمون و فحواي خودش را به طریقی مظاهر می‌سازد.

و طبقات و نیروهای خلق، تا لحظه‌ی قبل از سقوط بود) فعل و انفعالات درونی جبهه‌ی خلق با شدت تمام آغاز شده و خلاصه‌فاز "تجزیه و تخصیص"، جانشین دوران "وحدت و ترکیب" شود. به این ترتیب بلافاصله بعد از سقوط رژیم شاه، جریان بسیار سریع تخصیص و شکل‌پذیری آن جبهه‌ی بی‌شکل نخستین، آغاز شد و بخش‌های متفاوت آن - هر یک به طریقی - در مسیر آن سرنوشت کلی که در جوهرشان نهفته بود، به راه افتادند. پس آن جبهه که در بحبوحه‌ی جوش خود، همگان را نرم می‌کرد و همه چیز را به هم می‌پیوست، در هر قدم که شعله‌ی انقلاب را کمتر می‌کردند، به صلابت‌ها و جدائی‌ها و تخصیص‌های بیشتر دچار می‌گردید و باید هم می‌گردید!

اما افسوس! که به دلیل انحصارطلبی و سیاست "تفرقه و نفاق"، در زمینه‌ی از عقب ماندگی تاریخی آن طبقه و قشر اجتماعی که اکنون رو آمده و مسلط شده بود، ریشه‌های وحدت‌یکی پس از دیگری گسست.

و یمح الله الباطل و یحق الحق بکلماته انه علیم بذات الصدور" (سوری - ۲۴) (تا خدا باطل را محو نموده و حق را با کلمات خود محقق سازد، و همانا که او به آنچه در درون سینه‌هاست آگاه است) **و یمحی الله الذین امنوا و یمحق لکافرین** (آل عمران - ۱۴۱) (و خدا پاک و تصفه سازد ایمان‌آوردگان را و محو و نابود سازد حق‌یوسان و حق‌کشان را...)

به این ترتیب نیروهایی از جبهه‌ی خلق خارج شدند، نیروهایی به عیان مواضع ضد خلقی گرفتند، برخی به زیر کشیده شدند و برخی بالا رفتند و سنگینی‌ها نیز، مجدداً مثل همیشه بر دوش پائین‌ترین اقشار قرار گرفت. نیروهایی بیش از پیش شقه شدند (که می‌باید می‌شدند)، و نیروهایی بیش از پیش تصفیه شده و انسجام و قوام بیشتر یافتند. و چنین بود که خلاصه: ما امروز بعد از دو سال با شکل‌یافتن مجدد مرزبندیهای سیاسی مواجه می‌شویم، به نحوی که دیگر می‌توان گفت از بی‌شکلی

دلیل انحصارطلبی و سیاست "تفرقه و نفاق"، در زمینه‌ی از عقب‌ماندگی تاریخی آن طبقه و قشر اجتماعی که اکنون رو آمده و مسلط شده بود، ریشه‌های وحدت‌یکی از پس از دیگری گسست. به عبارت دیگر باید گفت طوفانی که پرچم انقلاب از آن در اهتزاز بود، فرو حفت. آنگاه پایبای سرکوب پیشروترین نیروهای متشکله‌ی انقلاب و پایبای "پنبه‌کردن" سایر "رشته‌ها" و پیوندها - به رغم قول قرآن که می‌گوید: لا تکتونوا کالتی نقضت غزلها... (نحل - ۹۲) - طمع دشمنان زیاد شد و بدانجا رسید که از یک سو بر اساس زمینه‌ها و واکنش‌های بسیار ناروا و ارتجاعي داخلی، از خارج به خاکمان و به مردمان تجاوز کردند و از سوی دیگر، آن پسرک هم (بچه‌ی شاه را می‌گویم) از هوس‌های پدر حاینکار و بی‌شرافتش پیدا کرده و خود را شاه نامید! و از این هم مهم‌تر، حتی می‌بینیم که فرهنگ طاغوتی نیز به جامعه بازگشتن آغاز کرده است. البته تکرار کنم که جبر تکامل و سنت، پیشرفت و ترقی، در مجموعه‌ی همان اوضاع و احوالی که گفتیم، طبعاً تا حدود بسیار زیادی اینها را اقتضا می‌کرد، چرا که قرار نیست جامعه به سهولت و بدون عبور از مراحل ضروری، به کمال برسد.

### تجزیه و ترکیب نیروها بعد از سقوط شاه

و اما در رابطه با بحث خودمان - بر اساس تمام آنچه که گفتیم، همچنین بسیار طبیعی بود که از فردای سقوط شاه (که هدف متحدکننده‌ی تمام اقشار

و حروش بی‌امان توده‌های طبقه‌ی مردم، لاجرم شرایط ذهنی یعنی همان عامل رهبری کننده‌ی خود را نیز به حد ظلت می‌نمود.

### نقش آیت‌الله خمینی

به هر حال مجموعه‌ی اوضاع و احوال تاریخی و اجتماعی چنین اقتضا نمود که آیت‌الله خمینی، به قول یکی از دوستان بگفته، مسئولیت و نقش جبهه‌ی واحد را به عهده گرفته و اکنون در مقام پیرو و "امام" توده‌های انقلابی، سررشته‌ی تمام کارها و تمام مسئولیت‌هایی که از این پسر در پیش بود، بدست‌گیرند. بدین ترتیب، در شب سقوط نهائی رژیم شاه، مایک جبهه‌ی واقعی و متحد خلق (اولی البته شکل ناگرفته) داشتیم، با یک بنیان‌ساز انقلابی عظیم توده‌ای که همچون سلی حروشان، می‌توانست تا برکندن تمامی حصارها و سیل‌بندهای استعماری هدایت شود، و یک روحیه و معنویات بسیار مقدس انقلابی، که فضای تمامی جامعه از آن موج می‌زد.

اردوی دشمنانمان سبز سحت برانگنده و گسسته بود. ضدانقلاب حداکثر اگر می‌توانست راه فراری پیدا کرده و جان سالم بدربرد. خیلی هم شکرگزار بود! نظام شاهنشاهی ارتش، براحتی با تکیه به پرسنل انقلابی ارتش، می‌توانست به یک نظام خلقی تبدیل شود. بوروکراسی فاسد دوران پهلوی می‌توانست به سرعت منکوب شده و دیگر بار هرگز در تاریخ ما، به آن نحو سر بلند نکند. مناسبات ارضی، همانند سایر مناسبات اقتصادی، قویاً آماده بود تا از بقایای نظام فتوالتی تصفیه و پاک گردیده و از هرگونه عنصر سرمایه‌داری و اسیسه نیز تهی گردد...

و برآستی که آن آتشفشان عظیم توده‌ای، چه کارها که می‌توانست نکند!

اما افسوس! افسوس! که به



# مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی (۱)

## درباره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی

# انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت

می دانیم. به ویژه که بسیاری از آنان به سنت سایر مبارزان آن دوره، رنج زندان و دربدری را نیز متحمل شده و در دروان بعدی هم دست از مبارزه نداشتند. حالا برای ما توضیح بدهید که نظرتان بطور جامع درباره ی مهندس بازرگان چیست؟

### فرومایگی مرتجعین

ج: مقدمتا این را بگویم که چون انسان موجود بی نهایت پیچیده ای است، واقعا قضاوت در مورد یک فرد تنها، در تمامیتش مشکل و فی الواقع فقط کار خداست. یعنی خدائی که به همه ی زوایای وجودی او و عملکردها و نبات و ابعاد جبری و اختیاری حرکت فرد واقف است. بنابراین در رابطه با یک فرد تنها، سعی ما باید این باشد که بیشتر کارها و حرفهای مشخص او را با توجه به تاثیرات مشخص سیاسی و خاستگاههای مشخص اجتماعی آنها، و اینکه در خدمت و به سود چه هدفی تمام می شوند، مورد ارزیابی و قضاوت قرار بدهیم. به عبارت دیگر ما در حالیکه اجتماعا می توانیم درباره ی اعمال و تاثیرات مشخص یک فرد مشخص، قضاوت های مشخص داشته باشیم، انصاف دادن درباره ی روان شناسی فردی آن هم در مورد همه ی زوایای هستی او، کار بسیار دشوار و شاید غیر ممکن است. با این همه من سعی می کنم استنباطات خودم را نسبت به آقای مهندس بازرگان، و با آنچنانکه در سازمان رسم بود که به اختصار و با صمیمیت ایشان را فقط "مهندس" بنامیم، با قید احتیاط کامل بیان کنم:

که آیا از این بیشتر می توان کسی را بالا برد، و آیا این تمجیدی نیست که بر سر بکار بردن آن دست و دل هر مسلمانی باید بلرزد؟ و هرکسی را هم که به انقلابی نبودن این دولت اعتراض کند، فی الفور زندیق و منافق بدانند. ولی بعد که رفع احتیاج شد، برای از دور خارج کردن این فرد هر بد و بیراهی را نثارش کنند.

خیر، این طور سفنکی ها و فرومایگی ها در شان انقلابیون و مسلمانان واقعی نیست. بنابراین ما چه در فردای انقلاب که علیه مهندس موضع گرفتیم و چه وقتی در سرمقاله ی "مجاهد" از خدمات گذشته ی مهندس بازرگان و نقش های مثبت و ملی او در سالهای ۴۲-۳۹ یاد کردیم (که البته در آن بحبوحه ی هجوم عمومی به مهندس، این هم شهامت می خواست). در حقیقت از یک اصل انقلابی "اخلاق اسلام و قرآن" پیروی می کردیم، که مبدا دوستی و دشمنی نسبت به افراد - با توجه به قدرت و ضعفشان در مراحل مختلف - ما را از جاده ی عدالت نسبت به آنها، خارج سازد. و از نظر

### اصلاح طلب و مبارز ضد استبداد

حالا از این نظرگاه، مهندس بازرگان به عنوان یک اصلاح طلب صدیق و یک مبارز ضد استبداد، برای مجاهدین از روز اول بسیار قابل احترام بوده و هست. لیکن از نقطه نظر انقلابی توحیدی، طبعاً مجاهدین از همان سال ۴۲ حسابشان را از نهضت آزادی و مهندس جدا

مهندس بازرگان در تاریخ معاصر ایران نخستین پرچمدار و روشنفکر نیست که رابطه ی علم و اسلام را مجددا کشف نمود، و به همین دلیل نیز مدتها ملعون و منفور بسیاری از حوزه نشینان واقع شد. اگرچه مهندس در رابطه ی علمی - اسلامی ای که فوقا گفتیم، هیچگاه از حدود علوم طبیعی فراتر نرفت و به علوم اجتماعی نرسید (و این رسالتی بود که بطور اخص بر عهده ی مجاهدین بود).

ما، نه معرفی مهندس به عنوان یک نخست وزیر انقلابی که بتواند نیازهای رهبری کننده ی انقلاب ایران را پاسخگو باشد عادلانه بود، و نه لجن مال کردن شخصیت او و ارزشها و خدمات مثبتش. پس عادلانه بود که در هر موردی وقتی می بینیم چه از لحاظ دوستی و چه از لحاظ دشمنی، درباره ی او از جاده ی

عدالت خارج می شوند، موضع خودمان را اعلام کنیم، مخصوصاً در آغاز نخست وزیری که ایشان در موضع سرنوشت سازی برای خلقمان قرار گرفته بود. و اما نکته ی مهم بعدی که باز هم بایستی تذکر بدهم، این است که استنباطات و ارزیابی های من نسبت به شخص مهندس، بر اساس موازین و معیارهای انقلابی و توحیدی است که در سازمان آموختام، یعنی از موضع یک انقلابی موجد ضدامپریالیست که در افاق تاریخ، چشم به پیروزی کارگروهقان و نفی استثمار و حلول جامعه ی بی طبقه ی توحیدی دوخته، به قضیه نگاه می کنم.

که مهندس بازرگان در تاریخ معاصر ایران نخستین پرچمدار و روشنفکر نیست که رابطه ی علم و اسلام را مجددا کشف نمود، و به همین دلیل نیز مدتها ملعون و منفور بسیاری از حوزه نشینان واقع شد. اگرچه مهندس در رابطه ی علمی - اسلامی ای که فوقا گفتیم، هیچگاه از حدود علوم طبیعی فراتر نرفت و به علوم اجتماعی نرسید (و این رسالتی بود که بطور اخص در عهده ی مجاهدین بود)، اما اینها هیچکدام از افتخار پیشگامی او کم نمی کند. چراکه تقریباً تمام کسانی که در ایران در آن رابطه ای که گفتیم قرار گرفتند، به ترتیبی مدیون و دنباله دار کار او هستند. اصلاً بهتر است بقیه ی مطلب را از زیر نویس صفحه ی ۵ کتاب تحلیل آموزشی بیانیه ی اپورتونیست های چپ نما " که در سال ۵۶ نوشته شده، برایتان بخوانم. ببینید: "... جوهر حملات ردیلانهای

اپورتونیستهای چپ نما به مهندس بازرگان (در حقیقت) لجن مال کردن مجاهدین است. در غیر این صورت از آنجا که هیچ مسأله ی جدیدی در رابطه با مهندس بازرگان در این سالها وجود نداشته که در گذشته از دید انتقادی سازمان پوشیده باشد، چنین حملاتی به مهندس بازرگان دیگر مورد نمی یافت. به اعتقاد ما حملات بیمارگونه و گاه سراسر دروغ و افتزائی که در بیانیه علیه تمامی شخصیت مهندس بازرگان عنوان شده، جز فرومایگی نویسنده نشان چیزی نیست. آنچه مسلم است، صرفنظر از تمام انتقاداتی که به مهندس و برداشتهای ایشان از اسلام وارد است، افتخار پیشگامی در مسیر شکافتن علمی تبیینات و احکام اسلامی در تاریخ معاصرما، از آن ایشان است (با کتاب راه طی شده) و مجاهدین نیز پیوسته از این لحاظ خود را مدیون مهندس بازرگان دانستند. بدیهی است که انتظار نداریم هر

کدامی که در رابطه با مهندس، همچنین نباید فراموش کرد که نخستین بار او و دوستانش بودند که رسماً خود شاه را در آن سالها مخاطب قرار دادند. یعنی در ایامی که هنوز خیلی ها یا جرات مخاطب قرار دادن شاهنشاه اسلام پناه! را نداشته یا اینکه او را برای دوام سلطنتش "خیرخواهانه" نصیحت و موعظه می کردند. بنا بر این چطور می شود این موضعگیری مهندس و مخالفت صریح او را با انقلاب کذائی شاه و ملت، از یاد برد. آن هم در زمانی که حتی بسیاری مارکسیستها و منجمله حزب توده، تلویحاً یا صریحاً طرح انقلاب سفید را به رنم مضمون امپریالیستی اش، در بخشی از

آغاز کنندمای، عاری از عیب و خطا، ادامه دهنده و به پایان برنده نیز باشد. بنابراین همین که مهندس بازرگان در برخی زمینهای علمی به شناساندن چهره ی واقعی اسلام به نسل جوان مسلمان آغاز کرده، امتیاز بزرگی است. و همچنین هرگز فراموش نمی کنیم که مهندس لااقل در سالهای ۴۲-۴۰ در راس چپ ترین و رادیکال ترین جناح نیروهای ملی آن دوران قرار داشت و نسبت به سایرین تمام رنجهای راهش را متحمل گردید. ...

### ماهیت طبقاتی نهضت و جدائی تاریخی مجاهدین

اما در رابطه با مهندس، همچنین نباید فراموش کرد که نخستین بار او و دوستانش بودند که رسماً خود شاه را در آن سالها مخاطب قرار دادند. یعنی در ایامی که هنوز خیلی ها یا جرات مخاطب قرار دادن شاهنشاه اسلام پناه! را نداشته یا اینکه او را برای دوام سلطنتش "خیرخواهانه" نصیحت و موعظه می کردند. بنا بر این چطور می شود این موضعگیری مهندس و مخالفت صریح او را با انقلاب کذائی شاه و ملت، از یاد برد. آن هم در زمانی که حتی بسیاری مارکسیستها و منجمله حزب توده، تلویحاً یا صریحاً طرح انقلاب سفید را به رنم مضمون امپریالیستی اش، در بخشی از

# مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی (۱)

## در باره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی

# انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت

آن و با در تمامیتش، مورد تأیید قرار می‌دادند (البته با عبارات و تعابیر خاص خودشان) بگذارید بگویم، حتی مهندس بازرگان در یک مقطع از زندگی خود به چنان اوجی رسید که در کتاب "اسلام"، مکتب مبارز و مولد "صراحتاً از امکان با لروم مبارزه‌ی مسلحانه سخن گفت.

اما در مجموع همانطور که در انتهای همان سرمقاله‌ی مجاهد شماره "۱۷" می‌خوانیم: "... نار هم به اعتقاد ما، از آنجا که نهضت (آزادی) بعداً نتوانست با تضادها و مسائل جدی جامعه به درستی تطابق نموده و نبرد درازمدت انقلابی مسلحانه بر علیه امپریالیسم و دست‌نشاندها را پیوسته سازد، در مجموع با معیارهای انقلابی، سیر نزولی پیمود. همان مسیری که رشد عناصر باخالی و وابسته را امکان‌پذیر کرده است."

و به نظر من این هم مربوط می‌شود به ماهیت طبقاتی نهضت، که اگر چه در آغاز باسین گاه نمایلات ترقیخواهان، زیادی نیز از خود نشان می‌داد، لیکن به هنگام در دست گرفتن دولت، در مجموع و در آخرین تحلیل، الزاماً سرمایه‌داری لبرال ایران را نمایندگی می‌کرد. و بخصوص با توجه به تغییر کیفی یافت اقتصادی - اجتماعی ایران نسبت به سال ۴۰ و در خارج از این چارچوب اصولاً زمینه‌ی حرکت برایش نمانده بود.

از قضا همین عدم تشخیص مرزهای اسلام واقعی با سرمایه‌داری و استثمار (در همه‌ی اشکال گوناگون کوچک و بزرگ) میانی اقتصادی - اجتماعی جدائی مجاهدین از مهندسی بود که یک جدائی سیاسی - سازمانی و طبعا تاریخی است.

به همین دلیل، در حالیکه کتاب راه طی شده، پیوسته یکی از کتب اولیه‌ی تعلیماتی

مجاهدین بوده است، ولی فصل چهارم آن را که گاه وارد مسائل اجتماعی می‌شود، پیوسته با دید انتقادی می‌خواندیم. کما اینکه نه فقط

اساس است که چه بسا شخص کار فی الواقع بسیار غلطی را هم صادقانه (به همان مفهوم جامعه‌شناسانه) درست بدانند و بالعکس، که در این صورت

**به اعتقاد ما باز آنجا که نهضت (آزادی) بعداً نتوانست با تضادها و مسائل جدی جامعه به درستی تطابق نموده و نبرد درازمدت انقلابی مسلحانه بر علیه امپریالیسم و دست‌نشاندها را پیوسته سازد، در مجموع با معیارهای انقلابی، سیر نزولی پیمود. همان مسیری که رشد عناصر باخالی و وابسته را امکان‌پذیر کرده است.**

کتاب راه طی شده، بلکه جزوه‌ی از خودپرستی تا خداپرستی نیز، بک مدرک تعلیماتی خوب محسوب می‌شد که البته دقیقاً مورد نقد و تحلیل و مخالفت قرار می‌گرفت.

### تفاوت مهندسی با ریاکاران "اسلام پناه"

اما برغم همه‌ی این جدائی‌ها و انتقادات، بگذارید یک نکته‌ی اخلاقی را در مورد مهندس تصریح کنم. و آن صداقت و سادگی، شهامت و یکدندگی‌ای است که در چارچوب بی‌ش خود دارد. منظورم از تأکید روی "صداقت در چارچوب بینش خود" این است که همانطوریکه می‌دانیم، غیر از صداقت انبیا و معصومین که صداقت مطلق است، و آئینه‌ی ضمیرشان آنقدر زلال و صاف است که نیک و بدی را چنانکه فی الواقع در جهان هست، منعکس می‌سازد، صداقت بقیه‌ی افراد بشر، نسبی و در کادر طبقه‌ی اجتماعی و بینش و فرهنگ و باورهای خاصی است که به آن تعلق دارند. به نحوی که هر کس دنیا و بدی‌ها و خوبی‌های آن را از پس عینک اجتماعی خاص خودش می‌بیند، و صداقت

(به مفهوم نسبی و طبقاتی آن) نیز در همین ابعاد برایش معنی پیدا می‌کند. بر این

توحیدی، یک موضع اجتماعی و سیاسی واحدی می‌بایست در قبال هر دوی آنها اتخاذ نمود. نتیجتاً در مورد مهندس می‌خواهم بگویم که به نظر من و صرفنظر از نوساناتی که در نفس هر فرد بشر متصور است، در چارچوب خیلی برداشتها و باورهای خودش عموماً صادق است. بنابراین در حالیکه ما بنیاداً با افکار و ایده‌های سیاسی - اجتماعی مهندس مخالف بوده هستیم، ولی لاقلاً این پوئن مثبت را برای او قائلیم که بر خلاف بسیاری سینه چاکان ریائی و سالوس‌پیشه اسلام و انقلاب، خودش به ایده‌هایی که دارد، معتقد

حرفها را نشنیدید؟ البته به نظر من آنها این حرفها را خوب شنیده بودند، ولی نهایتاً قصدی جز حفظ اساس همان نظام و روابط گذشته منتها بدون شاه نداشتند. این را از ضدیت شدیدشان با انقلابیون نیز می‌توان فهمید، و الا این طور مثل شاه، انقلابیون را نمی‌گویندند. یادتان هست که او قبل از انقلاب تا نخست‌وزیری و بعد از آن نیز، پیوسته در همه‌ی تحلیل‌هایش نه استعمار و امپریالیسم بلکه صرفاً استبداد رابلائی جان و به اصطلاح دشمن اصلی، می‌دانست و همه‌جا صراحتاً هم می‌گفت؟

می‌خواهم بگویم آدمی مثل مهندس که لاقلاً در خود آگاه خودش به آنچه می‌گوید، معتقد است، با کسی که به حرفها و ادعاهای خودش معتقد نیست و برای زورورز، به هر تزویری متوسل می‌شود، خیلی یلحاظ شخصیت فردی متفاوت است. اگر چه تاثیر اجتماعی عمل هر دوی آنها یکی باشد.

یادتان هست که او پیوسته از اعتقاد خود مبنی بر سیاست گام بگام، در هر شرایطی و فارغ از هر مصلحتی دفاع می‌کرد؟ و حتی موقع نخست‌وزیری در پاسخ به سوال اوریا نانا فالاجی صراحتاً گفت که هنوز هم فکر می‌کند که نظرش در این مورد از نظر آیت الله خمینی درست‌تر بوده؟

یادتان هست که با صدای رسا اعتراض کرد که چرا برای پیغمبر ۱ صلوات ولی برای امام خمینی ۳ صلوات می‌فرستند؟ یادتان هست که در مورد مجلس گفت که تا نمایندگانش را از "شیرامامت" نکیرند، مجلس نخواهد شد؟

و یادتان هست که همین اواخر مهندس در رابطه با به ابتدال کشاندن مفهوم شهید و شهادت و استفاده‌های عوام‌فریبانه‌ی که مرتجعین از

است و به همین دلیل هم از بیان آنها در اکثر مواقع ترسی ندارد. یادتان هست که حتی قبل از نخست‌وزیری گفت: آن چنان انقلابی و بولدورزی که فکر می‌کنید، نیست، و بیشتر به فولکس واگن شبیه است؟ یادتان هست که از روز اول تا آخر، بارها تکرار کرد:

**عدم تشخیص مرزهای اسلام واقعی با سرمایه‌داری و استثمار (در همه اشکال گوناگون کوچک و بزرگ) مبنای اقتصادی - اجتماعی جدائی مجاهدین از مهندس بود که یک جدائی سیاسی - سازمانی و طبعا تاریخی است.**

تا آنجا که به او مربوط می‌شود، او تا استقرار نظام جدید به همان نظام قبلی، منتها بدون شاه و سلطنت، عمل خواهد نمود و خارج از آن وظیفه‌ی برای خود قائل نیست؟ (که همین‌جا باید از آنهائی که اول با آن همه سلام و صلوات از او حمایت کردند و بعد آنطور زمینش زدند، پرسید: شما این

مثل مهندس که لاقلاً در خود آگاه خودش به آنچه می‌گوید، معتقد است، یا کسی که به حرفها و ادعاهای خودش معتقد نیست و برای زور و زر، به هر تزویری متوسل می‌شود، خیلی به لحاظ شخصیت فردی متفاوت است. اگر چه تاثیر اجتماعی عمل هر دوی آنها یکی باشد و اگر چه از نقطه نظر انقلابی و



# مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی (۱)

## درباره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی

# انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت

این مفهوم به عمل می‌آورد، در پاسخ به سوالی گفت: "تا وقتی که نوشیدن شربت شهادت مجانی است، اوضاع به همین ترتیب باقی خواهد ماند؟" و برآستی هم مهندس ازهر موضعی که گفته باشد، طنز جالبی را در مقابل کسانی که درمان همدی دردهای جامعه را در مبتدل کردن مفهوم والای "شهید" می‌جویند، خاطر نشان کرده‌است.

بعد از مجاهدین، هیچکس در این کشور به اندازه مهندس زیر باران تهمت ارتجاع واقع شده‌است.

### در آستانه ی نخست‌وزیری بازرگان

در رابطه با مهندس بازرگان بد نیست خاطره‌ای را تعریف کنم که ضمن آن با شخصیت او بیشتر آشنا می‌شویم: در روز مراجعت آیت الله خمینی از پاریس، بالاتفاق با اتوبوس برای استقبال به فرودگاه می‌رفتیم. اتوبوس اولی حسب‌المعمول به معممین اختصاصی داشت، و کارتهای ۱۰ نفر از نمایندگان مجاهدین،

پوست کنده برایم بیان کرد. الا اینکه من آن روز نمی‌دانستم که از همان پاریس، با قرار نخست‌وزیری به تهران برگشته و به احتمال قوی الان هم در آستانه‌ی تشکیل کابینه دارد. مرا ارزیابی می‌کند. من هم گفتم: "مهندس بازرگان نیز موقع برگشتن از فرودگاه نیز هنگام خداحافظی که صحبت از تجدید دیدارمان بود، صرفاً از روی حدسیات سیاسی به ایثار گفتم: "هفته‌ی آینده که شما در عمارت نخست‌وزیری خواهید بود!" و به شوخی اضافه کردم: "فقط امیدوارم که حکم دستگیری ما به وسیله‌ی شما امضاء نشود!" بعدها هم هر وقت برای

بدون اطلاع دولت، چنین و چنان کرده و بدنبال ما مورین سیا و شبکه‌هایشان و... بوده‌اند. در حالی که مسئله‌ی واقعی اصلاً اینطور نبود، و نه تنها پدر طالقانی از قبل، کم و بیش

بعضی وقتها شدیداً و حتی با عصبانیت از مواضع ما انتقاد می‌کرد و می‌گفت "کاری کرده‌اید که وقتی می‌روم قم، نمی‌توانم صحبت شما را بکنم" و من می‌گفتم که ما نمی‌توانیم غیر از آنچه هستیم و صادقانه می‌فهمیم، موضع بگیریم.

در جریان اینگونه فعالیت‌های سازمان ما قرار داشت، بلکه حتی ما پیشاپیش و بطور کلی مهندس را در مقام ریاست دولت، تا حدودی در جریان فعالیت‌های ضدامپریالیستی و ضدجاسوسی سازمان گذاشته بودیم. کما اینکه همانطور که سعادت‌ی در دادگاه گفت: "در روز رفتن به قم، مدارک بسیاری را همراه خودمان بردیم که حاج احمد آقا خمینی هم در جریان چندتا از آنها قرار گرفت.

در این موارد که گفتم، حتی یادم هست شبی را که پدر، به تازگی در اوایل فروردین ۵۸ از کردستان برگشته بود، که با برادرانم به خدمت‌ش رفتیم، مهندس حسین طالقانی (فرزند پدر) نیز آنجا حضور داشت. پدر به گرمی ما را

کسانی که امروز اینطور توی سر مهندس می‌زنند، انتقادی نمی‌کنند که آن روز (روز انتصاب مهندس به نخست‌وزیری) مثلاً مجاهدین حق می‌گفتند و ما نمی‌توانیم به آن‌ها حق می‌گفتیم؟

بیان مواضع سیاسی خودمان در برخی مسائل مبرم کشور و یا مسائل مربوط به مجاهدین در محل کارش و یا با تلفن تماس می‌گرفتم، بعضی وقتها شدیداً و حتی با عصبانیت از مواضع ما انتقاد می‌کرد و می‌گفت: "کاری کرده‌اید که وقتی می‌روم قم، نمی‌توانم صحبت شما را بکنم." و من می‌گفتم که ما نمی‌توانیم غیر

برای اتوبوس دومی شماره خورده بود. ما هم رفتیم در عقب اتوبوس نشستیم. بقیدی صندلیها نیز بعداً پر شد که یک وقت دیدیم پدر طالقانی نیز عازانان بالا آمد. چند نفر به پدر گفتند: "آقا، علما اتوبوس جلویی هستند، تشریف ببرید آنجا." پدر به خنده گفت: "ما با علما چکار؟ جای من پیش جهلاست!" و سپس جلوی مهندس بازرگان که یک جای خالی بود، جلوس فرمود. وقتی حرکت کردیم، مهندس مرا صدا زد و از آقای صدر که کنارش نشسته بود، خواهش کرد که اجازه بدهند تا قدری با من صحبت کند. وقتی نشستم، به من اشاره کرد و به شوخی به پدر گفت: "اینهارا که می‌شناسید، از ما (نهضت آزادی) هستند." پدر نیز به خنده جواب فرمود: "نه دیگر، مدتهاست که اینها از شما خروج کرده‌اند..." در ضمن راه مهندس به اختصار نظریات و تحلیلهای خودش را مثل همیشه صاف و

خوب، پس به این ترتیب مهندس در باره‌ی خود و عقاید واقعی‌اش کمتر چیزی را مخفی نموده‌است. ولذامی شود گفت که در کادر بینش خودش، عموماً صداقت دارد، کما اینکه امروز اول تا همین امروز نیز پیوسته رک و روشن و صریح در تضاد بین مدیریت و شورا، مدیریت را اصل دانسته و می‌داند، تقویت ارتش (فقط بدون شاه) را فریضه دانسته و می‌داند، با نفی استشار به معنی نفی مالکیت خصوصی ابزار تولید عمومی مخالف بوده و هست و الی آخر...

و حالا اینها را مقایسه کنید با دم‌زدن‌های شدید و غلیظ مرتجعین از ضدیت با امپریالیسم و استعمار و استبداد و استثمار!! که هر روز هم به مصلحت روز به نوعی رنگ عوض می‌کنند! آیا می‌توان گفت که آنها نسبت به هر آنچه هم که واقعا ابراز می‌دارند، صادق و یگانه‌اند؟ اگر اینطور است، چطور یک روز آدم را تا نخست‌وزیری امام زمان بالا می‌برند، و روز دیگر به لجن می‌نشانند؟! مگر در این کشور افکار و ایده‌ها و شخصیت‌ها و نظریات مهندس چیز ناشناخته‌ای بود؟

وانگهی چرا کسانی که امروز اینطور توی سر مهندس می‌زنند، از خود انتقاد نمی‌کنند که آن روز (روز انتصاب مهندس به نخست‌وزیری) مثلاً مجاهدین حق می‌گفتند و ما نمی‌فهمیدیم یا نمی‌خواستیم بفهمیم؟ حال اینکه می‌دانید،

هنگام خداحافظی که صحبت از تجدید دیدارمان بود، صرفاً از روی حدسیات سیاسی به ایشان (مهندس) گفتم "هفته‌ی آینده که شما در عمارت نخست‌وزیری خواهید بود!" و به شوخی اضافه کردم "فقط امیدوارم که حکم دستگیری ما به وسیله‌ی شما امضاء نشود!"

آنچه هستیم و صادقانه می‌فهمیم، موضع بگیریم، راستی الان در همین مورد، نکته‌ای هم در رابطه با دادگاه برادرم "سعادت‌ی" یادم آمد. اگر یادتان باشد، در بیدادگاه ارتجاع، حاکم ضدشرعی پیوسته به برادرمان سعادت‌ی ایراد می‌گرفت که چرا مجاهدین

آنچه هستیم و صادقانه می‌فهمیم، موضع بگیریم، راستی الان در همین مورد، نکته‌ای هم در رابطه با دادگاه برادرم "سعادت‌ی" یادم آمد. اگر یادتان باشد، در بیدادگاه ارتجاع، حاکم ضدشرعی پیوسته به برادرمان سعادت‌ی ایراد می‌گرفت که چرا مجاهدین

با عتاب گفت: "خوب، به جای در افتادن با این و آن، بیشتر از این کارها بکنید..." "کارها" ای که از قضا به برکت خصیصه‌ی ضدامپریالیستی! مرتجعین، بیش از هر چیز دیگر بعداً

پایچمان شد!

### امپریالیسم کجاست؟!

بهر حال در رابطه با مهندس، یادم هست که یکی دو هفته قبل از دستگیری سعادت‌ی، یک بار که در محل کار نخست‌وزیر با او ملاقات داشتم، موقعی که می‌خواستیم از اطاق بیرون بروم، مهندس با قدری عصبانیت گفت: راستی یک سوال هم دارم: هر وقت که اعلامیه‌ای از شما می‌خوانم، دائماً فریاد می‌زنید مبارزه با امپریالیسم، مبارزه با امپریالیسم. حالا بعد از انقلاب، در این مملکت امپریالیسم کجاست؟ "مچش را بگیرید، بگذارید توی دست من تا حسابش را برسم!" اگر هم نیست، که این دادو فریادها چیست؟

من گفتم آقای مهندس، اولاً که چطوری می‌توانیم مبارزه با امپریالیسم کنیم؟ ثانیاً، وقت بدهید بیائیم خدمتتان تا عرض کنیم. و او هم وقتی را معین کرد.

یکی دو روز بعد، در ساعتی که قرار بود، در منزل مهندس با یکی از برادران به دیدارش رفتیم و مدارکی را روی میز گذاشتیم. مدتی در آنها دقیق شد. بعد از چند لحظه سرش را بلند کرد و گفت: "عجب! من نمی‌دانستم که اینها این کارها را می‌کنند! باز هم اگر بقیه در صفحه ۱۶

# مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی (۱)

## در باره سیاستها و نیروهای مختلف سیاسی

### انقلاب ۲۲ بهمن و دولت موقت

بود، برای من از این چیزها بیاورید ببینم."

در سادگی مهندس هم همین بس که برغم همه اعتبار و نفوذی که در آغاز زمامداری داشت، مرتباً از ارتجاع کلک می خورد و هیچ وقت نتوانست در هیچ موردی، آنها را خنثی کرده و یا بر آنها پیشدستی بگیرد. به همین دلیل، هرگز امکان نداشت کسی او را متقاعد کند که برخی - و شاید هم بیشتر - اطرافیان به راستی خطرناک، و شاید هم فوق العاده خطرناک و دارای وابستگی های آگاهانه بسیار خطرناکتر، دارد. چرا که تا پای یکی از اطرافیان به میان می آمد، آنچنان دفاعی از او می کرد و یا آنچنان اعتمادی ابراز می نمود، که حد نداشت. این مطلب به قدری برای من گیج کننده بود که بارها به این فکر افتاده ام که به ظاهر خیلی ساده می نماید، از قضا بسیار هم پیچیده باشد، و حتی این مطلب را با یکی دو نفری هم که از قدیم یا او آشنائی نزدیک داشتند، مطرح کردم. ولی

#### یکدنگی بازرگان

و اما آخرین نمونه که می خواهم بگویم (مربوط به یکدنگی و شهامت مهندس در چارچوب آنچه بدان اعتقاد دارد)، متعلق به موقعی است که در دور دوم انتخابات کدائی مجلس شورای ملی، از کاندیدائی من حمایت کرد. این حمایت فی الواقع به لحاظ شخصی، خیلی در همان زمان به زبان ایشان تمام شد، صحنه های بچه ترسان زیادی از جانب حزب حاکم برایش درست کردند. حتی تهدید به ضرب و جرح و کشتن هم وجود داشت. مراجعات و تلفن ها و صحنه های فرمایشی اعتراض دستجمعی که دیگر چه عرض کنم! حتی گفته می شد که به این مناسبت، کرسی ریاست مجلس را از دست خواهد داد، که البته نمی دانم تا چه اندازه درست است. چرا که بدون حمایت از من هم، بعید بود انحصارطلبی، ناب تحمل او را در کرسی ریاست مجلس داشته باشد. اما مهندس نه تنها حرفش را پس نگرفت، بلکه اینطور که

مهندس از همان موقع، مجلس را روزی که بقول خودش هنوز بسیاری نمایندگان آن را از "شیر امامت" نگرفتند! در "خشت خام" می دید و می خواست که با راه یافتن امثال مجاهدین به مجلس، باز هم به قول خودشان از خطر انفجار آتی جامعه بکاهد و مرکز ثقل سیاسی جامعه را از خیابان به مجلس ببرد.

شنیدم حتی در سمینار دانشگاه ملی، در برابر تیر دهها سوال فرمایشی که با مضمون محکوم کردن حمایتش از کاندید مجاهدین به جانبش رها شده بود، بی خاسته و گویا چیزی با این مضمون گفته بود که که از میدان در نمی رود و عمری را با دیکتاتوری علیه همینگونه روشها مبارزه کرده است. حال اینکه اگر مهندس مثل بسیاری دیگر فرد بی دلت بود، برای قرار از عکس-

آنها می گفتند که وقتی خصلتهائی را که شدیداً دوست می دارد، یعنی نظم و توان مدیریت را در کسی ببیند، دیگر به سایر چیزها توجه ندارد. و خلاصه من امروز می فهمم که به دلیل همان عقاید و بینشها و مواضع اجتماعی و طبقاتی و سادگی شخصی ای که دارد، مسائل بسیار مهمتر در افراد، می تواند از چشمش مخفی بماند، و یا اینکه آن مسائل را بدندانسته و یا هم اصلاً به روی خودش نیاورد.

العمل های ارتجاعی حمایتش، به سادگی می توانست از پیش پرسوچو کند که آیا اصلاً اجازه می دهند که امثال من وارد مجلس شویم؟ که در این صورت اصلاً از من حمایت نمی کرد.

مهندس: هر وقت که اعلامیه ای از شما (مجاهدین) می خوانم، دائماً فریاد می زنید مبارزه با امپریالیسم، مبارزه با امپریالیسم، حالا بعد از انقلاب، در این مملکت امپریالیسم کجاست؟ "مچس را بگیرید، بگذارید توی دست من تا حسابش را برسم!" اگر هم نیست، که این داد و فریادها چیست؟

خوب، مثل اینکه صحبت های - مان در مورد آقای مهندس بازرگان به درازا کشید و من هم رفتم سر خاطرات تعریف کردن. خلاصه، نتیجه ای که می خواهم بگیرم اینست که ما در چارچوب

البته بدیهی است که مهندس از همان موقع، مجلس امروز را که به قول خودش هنوز بسیاری نمایندگان آن را از "شیر امامت" نگرفتند! در "خشت خام" می دید و می خواست که با راه یافتن امثال مجاهدین به مجلس، باز هم به قول خودش از خطر انفجار آتی جامعه بکاهد و مرکز ثقل سیاسی جامعه را از خیابان به مجلس ببرد که در این صورت ظبعا یقاً رژیم نیز بیشتر تأمین می شد. و البته در آینده باز هم ارتجاع بیشتر خواهد فهمید که از انحصارطلبی و آنهمه تقلب در انتخابات و آنهمه فشاری که آن موقع به مهندس بازرگان آورد، چه زیانهای استراتژیک حاصل نموده است!

اما بهر حال، با حمایت مهندس بازرگان و دوستانش از کاندیدای مجاهدین در تهران تاریخ سیاسی حاکمیت بعد از انقلاب به آهستگی یک ورق دیگر خورد، و ضمناً پیروزی دیگری در مسیر مبارزه ای انقلابی نصیب مجاهدین گردید که همانا ایزولاسیون و انفراد سیاسی کامل ارتجاع در مقابل مجاهدین بود. چرا که همه به روشنی دیدند اکثریت قریب به اتفاق نیروهای سیاسی جامعه - لاقلاً در تهران - خواستار نمایندگی مجاهدین بودند. لیکن این فقط اقلیتی ارتجاعی بود که مخالفت ورزیده و ناگزیر برای پیش بردن حرف خودش،

سازگار قلمداد کردن مجاهدین جسته بود. البته جوهر این مارکها و برجسبها را تاکنون سازمان در موارد مختلف و منجمله در مقالات "هشدار پیرامون چپ روی و چپ نمائی" و "در پاسخ انتقادات فدائیان" و "پیام آغاز شانزدهمین سال تاسیس سازمان" روشن نموده و به اثبات رسانده است که اصولاً اپورتونیسیم راست (یا خصایص ارتجاعی راست در برخی دیگر از نیروها) است که به اینگونه برجسب زدن ها منجر می شود. البته ما امروز درباره ای جناح اکثریت و حزب توده هم سوالاتی خواهیم داشت، ولی حالا اگر لازم می بینید، باز هم در این رابطه برایمان توضیح بدهید. ج: بله، من حتماً توضیحات

با حمایت مهندس بازرگان و دوستانش از کاندیدای مجاهدین در تهران، تاریخ سیاسی حاکمیت بعد از انقلاب به آهستگی یک ورق دیگر خورد، و ضمناً پیروزی دیگری در مسیر مبارزه ای انقلابی، نصیب مجاهدین گردید که همانا ایزولاسیون و انفراد سیاسی کامل ارتجاع در مقابل مجاهدین بود.

مفصلی را در مورد لازم می دانم، و بر اینکه تکراری و خسته کننده به نظر برسد، نه به خاطر پاک کردن یک برجسب یا مارک از روی مجاهدین! (چرا که فکر می کنم طی این مدت پاک حساب مجاهدین بر هر کس که می خواست واقعاً بفهمد و بداند روشن شده است)، بلکه به خاطر افشاء یک نوع عوام فریبی دیگر که این روزها مرتجعین به اصطلاح مکتبی! با شرکت برخی "رفقا" و "دوستان" دیگر قویا دارند به آن، تحت عنوان مساله ای "لیبرالها" دامن می زنند به طوری که ظاهراً بعد از جریان گروگان گیری حربهای بهتر از این برای مصارف داخلی پیدا شده پس حتماً این سوال را فراموش نکنید، تا ابتدا مسائلمان را با جناح راست منشعب از چریکهای فدائی و حزب توده روشن بکنیم و بعد بیائیم بر سر آن. (ادامه دارد)

عقاید انقلابی و توحیدی خودمان، فکر می کنم که با ایشان چه در امتیازات و چه در کاستیها و چه در مواضع طبقاتی اش، در هر مقطع عادلانه و درست برخورد کرده ایم.

#### دستاویز

#### اپورتونیسیم راست

س: برادر مسعود رجوی، در ضمن حرفهایتان به بهای حمایت مهندس از کاندیداتوری خودتان اشاره گردید و تأثیری که این امر، خواه ناخواه در ورق خوردن تاریخ سیاسی حاکمیت داشت. از قضا همین طور چیزهاست که زبان خیلیها، مثل حزب توده را علیه سازمان باز کرده تا به سازمان مارکهای از قبیل سازش با لیبرالها و امثالهم بزنند. حتی همان موقع یکی از شاخه های فدائی (اکثریت) از این مطلب، دستاویزی برای



تصویری از جنگ کردستان را رسم می‌کند.

تمام این جنایات به نام اسلام و بر علیه مردم مسلمانی ارتکاب می‌شود که تنها گناه

ناخوشودنی‌شان، خواستن دموکراسی و حقوق ملیشان در چهارچوب حکومت ایران است خواهشهای مردم ما در مقالات آقای رولو قلب و تحریف شده است. مثلا ما هرگز حدود کردستان ایران را بطور یکطرفه تعیین نکرده‌ایم و هرگز خواهشهای کنترل نیروهای مسلح را در دست گیریم، برعکس به دفعات زیادی تکرار کرده‌ایم که ارتش در کردستان خودمختار، منحصر از حکومت مرکزی تبعیت می‌کند...

ما گفته‌ایم و باز هم می‌گوئیم که مسأله‌ی کرد در ایران راه حل نظامی ندارد و

بقیه از صفحه آخر

## نامه دکتر قاسملوبه "لوموند"...

آقای رولو این چنین تهمت‌هایی را چاپ کند، بدون اینکه بخواهد مدارکی را که هم - صحبت‌های توده‌ایش اعلام کرده‌اند در دست دارند، ببیند، و بدون اینکه نگران حقیقی بودن آنها و حتی وجود آنها باشد و بدون اینکه برای بررسی موضع مخالف، نقطه نظر حزب ما در مورد این اتهامات به این سنگینی بخواهد، لطف می‌کند و پیشنهاد یک دادگاه بین‌المللی را می‌نماید. آیا ممکن است که یک نفر با شناخت دقیق از محافل سیاسی تهران مثل آقای "رولو" نداند که آیا حزب توده کوچکترین مدرکی دال بر ارتباطات ادعائی جنبش کردبا "ناتو"، "اسرائیل"، آمریکا و غیره ندارد؟ چنانچه می‌داشت، از خیلی وقت پیش منتشر می‌کرد؟...

محرکین جنگ و قاتل شناخته شده‌اند، بیرون ببرد... اگر "اریک رولو" جای کمی برای سخنگویان خلق کرد قائل می‌شود، در عوض تهمت‌های شرم‌آوری را که به جنبش ما زده، سخاوتمندانه به دفعات فراوان تکرار می‌کند! بر طبق این اتهامات، من میلیونها دلار از "ناتو" دریافت کرده‌ام، با شاپور یخچار و طاها یاسین رمضان (معاون ریاست جمهوری عراق) ملاقات کرده‌ام، و از عراق اسلحه دریافت کرده‌ام و غیره!!

من نمی‌توانم جلوی خشم و نفرت خود را بگیرم از اینکه

را به تسمخر می‌گیرد، حتی اگر تدابیر تاکتیکی ضدامپریالیستی اتخاذ کند، نمی‌تواند روی حمایت ما حساب کند. اول اکتبر ۱۹۸۰ به حکومت اولتیماتوم دادیم و از تهران نخواستیم که نیروهای مسلحش را از کردستان فراخواند (آنچنانکه در لوموند ۱۳ دسامبر نوشته شده‌است). ما اعلام کرده‌ایم که آماده‌ایم تا علیه تجاوزگران خارجی در کنار ارتش ایران وارد مبارزه شویم در صورتی که حکومت طرح خودمختاری ۶ ماده‌ای را که توسط حزب دموکرات پیشنهاد شده‌است بپذیرد و پاسداران را که در کردستان به عنوان

باید از طریق مسالمت‌آمیز حل شود. به همین ترتیب ما می‌گوئیم که تأکید کردن این موضوع که رژیم ایران ضدامپریالیست است، خنده‌دار می‌باشد، نه فقط به این دلیل که حقوق ملی خلق کرد را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه به خاطر اینکه تدابیر جدی برای ریشه‌کن کردن نفوذ سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی امپریالیسم اتخاذ نمی‌کند و به این دلیل که رعایت آزادیهای دموکراتیک را نمی‌کند، خواهشهای اقتصادی اجتماعی کارگران را رد می‌کند و غیره... تا موقعی که این رژیم آزادیها و دموکراسی

صورت می‌گیرد و آنها را دقیقا به خاطر همان جنبه‌ی مترقی آن یعنی توجه به دانش و دست‌آوردهای علمی و نفی فلسفه و کلام اسکولاستیکی رایج، به باد حمله و تکفیر می‌گیرند، اشتباه کرد. این حملات از جانب کسانی صورت گرفته که با وابستگی و وفاداری به همان شیوه‌های کهنه و افکار ارتجاعی و ستیز با هرگونه نوآوری، بر تداوم فاجعه‌ای که در طول تاریخ بر اسلام وارد شده، اصرار می‌ورزند. کسانی که به دور از حرکت اجتماعی و علمی انسان، با حاشیه‌گزینی و حجره‌نشینی به فلسفه‌سازی و ردیه‌نویسی می‌پردازند و در برابر هر جریان و حرکت نوینی، علم مخالفت بر می‌افرازند و در نهایت نیز وقتی که سلاحهای "ایدئولوژیک" خویش را کند و بی‌اثر می‌یابند، "چماق تکفیر" شان را به کار می‌گیرند.

(ادامه دارد)

است. لذا در زمان خود و در حد خویش بسیار مترقی و گامی بزرگ به پیش بوده‌است، ولی درنگ و توقف در محدوده‌ی آن، به نوعی ساده‌سازی در برخورد با جهان هستی منجر می‌شود که به انکار پیچیدگی جهان و خلاقیت ذهن انسان انجامیده و دانش و معرفت بشری را به رکود می‌کشاند.

۵ - البته منظور فلسفه‌ی علمی سازگار و بر آن متکی باشد. یعنی از عینیت هستی طبیعی و اجتماعی الهام بگیرد، و نه فلسفه‌ای که صرفا بر ذهن اتکا داشته باشد که البته چنین فلسفه‌ای، جز یک سری لفاظی و خیالی‌بافی‌های سفسطه‌آمیز نخواهد بود.

لوٹ شدن اعتقادات و اموری بشود که فلسفه‌ی درخشان در ورای آنها وجود دارد. مضافا بر این که مکانیسم برخی از این مسائل و اعتقادات را به راحتی نمی‌توان تشریح کرد، و برخی اساسا به قلمرو فلسفه تعلق دارند و تشریح‌پذیر نیستند، و بالاخره برای دریافت و تشریح مکانیسم پاره‌ای دیگر، احتیاج به حدود و درجات بسیار پیشرفته‌تری از علم و دانش می‌باشد، که دست‌یابی بدان چه بسا احتیاج به زمانهای طولانی داشته باشد.

نکته‌ای را که در اینجا بلافاصله بایستی خاطر نشان کنیم این است که انتقادات ما به این دریافتها تحت عنوان علم‌زدگی مکانیسیسم و یا نداشتن بینش دیالکتیکی، نبایستی با انتقاداتی که از موضع راست و ارتجاعی و به وسیله‌ی نمایندگان تفکر اسلام بی‌محتوای خرده‌بورژوازی سنتی، نسبت به این برداشتها

وجود به مسئولیت انسان است). لوٹ می‌سازد. در مواردی از این کوششها هم دیده شده که سانسفانه الگوها و نظریات بورژوازی با نقطه‌نظرهای علمی منسب گرفته شده، و اسلام را بر اساس آنها تفسیر نموده‌اند. مثلا می‌توان به برداشتهایی اشاره کرد که طی آنها سعی شده بر اگمانیسم بورژوازی آمریکائی را در اسلام وارد کنند و از این طریق در مقابل مارک ایدئالیستی بودن مذهب، موضع بگیرند. کوششهای

انتقادات ما به این برداشتها (علم‌زدگی، مکانیسیسم و یا نداشتن بینش دیالکتیکی)، را با انتقاداتی که از موضع راست و ارتجاعی و به وسیله‌ی فلسفه‌سازان به دور از حرکت اجتماعی و ردیه‌نویسان حجره‌نشین اسلام بی‌محتوای خرده‌بورژوازی سنتی، نسبت به این دریافتها صورت می‌گیرد، و آنها را به خاطر همان جنبه‌ی مترقی آن یعنی توجه به علم و نفی فلسفه و کلام اسکولاستیک به باد حمله و تکفیر می‌گیرند، نبایستی اشتباه کرد.

بسیار ناشایسته‌ای که پیش از آن که مبین واقع‌گرائی اسلام - که بر یک نگرش دینامیک نسبت به امور عینی استوار است - باشد، این ایدئولوژی را در غشائی از ایزکتیویسم (عین‌گرائی) مبتدل و عامیانه فرو می‌برد. البته نباید ناگفته گذاشت که به میزانی که ما بتوانیم، و حد پیشرفت علم و دانش اجازه دهد، فهمیدن مکانیسم‌ها، امری مثبت و مفید خواهد بود ولی تأکید ما در اینجا بر این است که آنچه مهم‌تر است، تبیین آنها است. فراموش کردن این ضرورت و جایگزینی آن با تشریح مکانیسم‌ها، نشانگر همان علم‌زدگی بورژوازیستی است که حتی ممکن است باعث

بقیه از صفحه ۸

### ورسکسکی تاریخی درک خرده‌بورژوازی از اسلام

## ب- بررسی محتوای ادراکات به اصطلاح اسلامی خرده‌بورژوازی غیرسنتی

نفی فلسفه‌ی مذکور، در حد تشریحات علمی متوقف نشده، و آن را با یک فلسفه‌ی

واقع‌گرایانه جایگزین کنیم، چون همانطور که می‌دانیم فلسفه خود کارکردها و ضرورتی دارد، که از عهده‌ی علم خارج است. (۵)

به عنوان نمونه می‌توان از نویسندگانی نام برد که سعی می‌کنند مسأله‌ی قیامت را (که یک تبیین فلسفی و خارج از قلمرو علم است) صرفا بطور علمی (و در حد فرضیاتی) تشریح نموده و بیشترین تلاش خود را صرف پاسخگویی به مکانیزم و چگونگی تحقق قیامت می‌نمایند. روشن است که چنین تلاشی صرفنظر از نتایج غیرعلمی احتمالی مفهوم واقعی و شگوهمند قیامت را نیز (که در یک نگرش عمیق و تبیین فلسفی توحیدی مبین پاشح

مختلف آنها را نادیده می‌گیرند. به عنوان مثال می‌توان به برداشتهایی اشاره کرد که طی آنها به منظور اثبات و تشریح علمی برخی ایده‌های مذهبی، قوانین ترمودینامیک (که تنها کارکردهای قلمرو معینی از طبیعت بی‌جان را می‌تواند توضیح دهد)، نه تنها به پدیده‌ی حیات، بلکه به قلمرو روانشناسی و جامعه و اقتصاد نیز بسط داده می‌شود، و حتی تلاش می‌گردد تا قیامت و فاز بعد از حیات انسان نیز کاملا با اصول آن توضیح داده شود! در نتیجه معمولا چنین کوششهایی به ساده سازی واقعیت‌های پیچیده‌ی جهان خارجی و سرانجام غلطیدن در وادی ایده‌آلیسم منجر خواهد شد.

جنبه‌ی منفی دیگری که کم و بیش در ادراکات و برداشتهای فوق‌به‌چشمی خورد، "علم‌زدگی" و جایگزین کردن تبیینات فلسفی به وسیله‌ی تشریحات علمی است (۴)، که نتیجه‌ی جبری آن توجه یکجانبه به تشریح مکانیزم مفاهیم مذهبی و گریز از تبیین فلسفی آنها می‌باشد البته این امر تا آنجا که متضمن نفی فلسفه‌ی اسکولاستیک سنتی و انتقاد از بی‌اعتنائی به علم بوده‌است، امری مترقی و قابل تأیید می‌باشد، اما حرکت درست‌تر این است که ضمن

### پاورقی:

۴ - "علم زدگی" (ساینسیسم) گرایشی است که بر طبق آن کوشش می‌شود تمام پدیده‌ها، مفاهیم و مقولات به طور علمی تشریح شود. چنین کوششی لزوما متوجه‌ی تشریح مکانیسم پدیده‌ها می‌گردد و به تبیین فلسفی آنها به دیدی تحقیر و بی‌اعتنائی می‌نگرد. این گرایش که فرجامی جز پوزیتویسم ندارد، همزمان با پیشرفت و جهش علوم در اروپای بعد از رنسانس پیدا شد، و واکنشی در برابر کلیسا و فلسفه‌ی اسکولاستیک قرون وسطی بوده

# شهادت يك افسر هوادار در جبهه های جنگ



فضل الله المجاهدین علی القادریین احرار العظمیاء

برادر مجاهد "محمد مقصودی" یکی از هواداران صدیق سازمان مجاهدین خلق در جبهه های نبرد با دشمن تجاوزگر عراق، عاشقانه شهادت در راه خدا و خلق را یدرآید.

"محمد" در سال ۱۳۳۰ در محله مولوی به دنیا آمد. وی تحصیلات خود را در دانشکده اقتصاد قزوین در سال ۱۳۵۴ به پایان رساند. او هیچگاه مسئولیت خود را در راه آزادی نوده های مجرورم، از زیر بار ستم و استثمار فراموش نگرد.

در دوران انقلاب همراه با سایر دوستانش در تظاهرات ضد رژیم شرکت جست و در راه آگاهی و بسیج مردم فعالانه کوشش می کرد. در قیام بهمن

ماه در تسخیر پادگانها، بدویزه پادگان عسرت آباد، فعالانه شرکت داشت. مجید به نوبه های رحمنکس و تحت ستم عشق می ورزید و در همین رابطه بود که به اتفاق چندتن از دوستان خود شورای عالی اسکان گود سنجان را تاسیس نمودند. کار این شورا رسیدگی به مشکل کودکان و انتقال آنها به اماکن بهتری بود. وی در این شورا با تمام وجود کار می کرد. به طوری که در بین کارکنان به عنوان فردی فعال و پرکار معروف بود. کودکان محروم و تحت ستم که از نزدیک با او تماس داشتند، هرگز روحیه فداکاری و مردم دوستی او را فراموش نخواهند کرد. از آنجائی که افراد این شورا هوادار مجاهدین بودند، انحصار طلبان عوام فریب نتوانستند فعالیت بی گیر آنها را در جهت کمک و ناری مردم گود تحمل نمایند. به همین دلیل شروع به سنگ اندازی نموده و سعی کردند با نهمت و دروغ واقفان کار شورا را به تعطیل بکشانند.

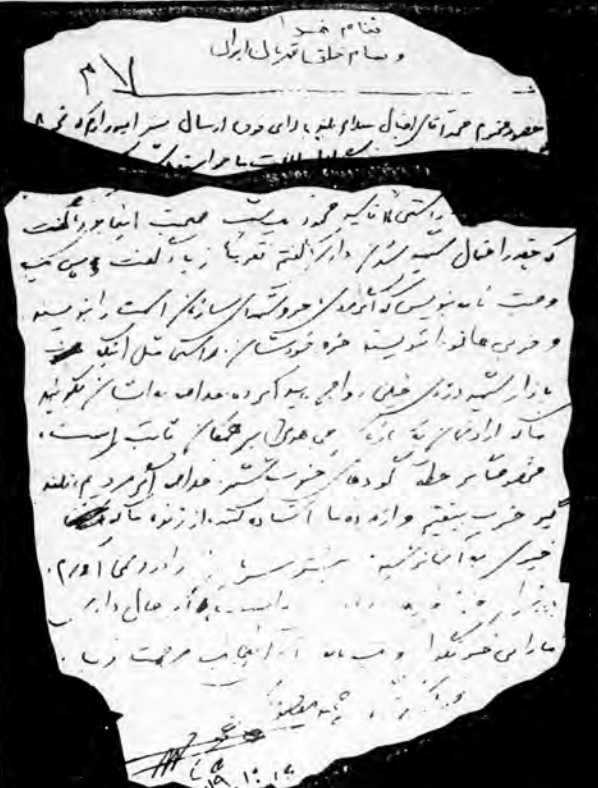
به دنبال این جریان، کارکنان شورا، از جمله مجید با دادن استعفا و روشنگری برای مردم چهره های ارتجاعی و ضد مردمی جناح انحصار طلب را افشاء نمودند.

به دنبال حمله تجاوزگرانه عراق به خاک میهن ما، مجید به عنوان افسر منقضي خدمت ۵۶ عازم جبهه های جنگ شده و قهرمانانه به نبرد با دشمن پرداخت. وی که عمیقاً به آرمان و ایدئولوژی رهایی بخش مجاهدین ایمان داشت، در جبهه نیز لحظه ای از فعالیت های انقلابی باز نماند. وی اقدام به تشکیل شورا در میان سربازان نمود، رفتار انسانی و انقلابی او باعث شده بود که سربازان او را از صمیم قلب دوست داشته و با او به عنوان برادر و همرزم وفادار خود برخورد می کردند. مجید در جبهه مانند سایر سربازها نگرهائی می داد و همدوش آنها با دشمن تجاوزگر مبارزه می کرد، و بالاخره در راه نجات مردم و میهن شهید شد.

مجید قبل از شهادت در نامه هایی که برای دوستان خود می نوشت، تنفر شدید خود را از عملکردهای ارتجاع و حزب حاکم ابراز می نمود.

ما شهادت مجید را به همرزمان، خانواده و دوستانش تهنیت و تسلیت می گوئیم.

در اینجا قسمتی از یکی از نامه های مجید را که برای یکی از دوستانش از جبهه نوشته بود می خوانید:



... راستی با آقا سید محمود یک شب صحبت اینجا بود، گفت که چقدر احتمال شهید شدن داری؟ گفتم تقریباً زیاد. گفت پس یک وصیت نامه بنویس که اگر مردی، جزو شهدای سازمان است را بنویسند و حزبی ها تو را بنویسند جزو خودشان. راستی مثل اینکه بازار شهیددزدی خیلی رواج پیدا کرده خلاصه به ایشان بگوئید ما که ارادتان به سازمان مجاهدین بر همگان ثابت است، مخصوصاً بر خطه های جنوب شهر. خلاصه اگر فردیم، ننگد گیر حزب بیفتمیم و از مردهای ما استفاده کنند، از زنده های ما که خیری به آنها نرسید. بیشتر سرتان را درد نمی آورم در تهران حتماً خبرهای زیادی شده است اگر حال داری ما را بی خبر نگذار و یک نامه برای اینجانب مرحمت فرما.

قربان شما - مجید مقصودی

۵۹/۱۰/۱۶

## اطلاعیه مجاهدین خلق ایران در رابطه با

### دستگیری "ماشاءاله قصاب"

از مسئولین این قوه می پرسند که چه کسی پاسخگوی این مسامحه و بی توجهی فاحش و بی آذغای فجیع و تلخ آن خواهد بود؟ آیا وقتی مسئولین قوه قضائیه که موظف به تامین امنیت قضایی جامعه هستند، اینگونه عمل می نمایند، چه اعتباری برای این دستگاه در نزد مردم باقی خواهد ماند؟ آیا معنای دعاوی مقامات حکومتی در تبعیت از اسلام و امام علی علیه السلام، همین است؟

ما لازم می دانیم که به مسئولین امر هشدار داده و تاکید کنیم که پرونده ای متشکله در مورد ماشاءالله قصاب، بایستی بدون هیچگونه پرده پوشی، دقیقاً مورد رسیدگی علنی قرار بگیرد و بویژه روشن شود که او از ناحیه ای، چه کسانی حمایت می شده؟ و از کجا و از چه مراجعی دستور می گرفته است؟ همچنین لازم است چگونگی شرکت او در توطئه های دستگیری برادر مجاهد "محمد رضا سعادتسی" و بازجویی و شکنجه ای برادر مجاهد مان در خانه ای امن مجاور جاسوسخانه ای آمریکا مورد رسیدگی دقیق قرار بگیرد. و معلوم شود که بازجویی که سابقه ای ۲۰ ساله تخصصی داشته و به نام "جناب سرهننگ" مورد خطاب قرار می گرفته و در بازجویی و شکنجه ای "سعادتسی" با ماشاءالله قصاب همکاری می کرده است، چه کسی بوده و از طریق چه روابط و فعل و انفعالاتی به ماشاءالله قصاب مرتبط گردیده است؟

مجاهدین خلق ایران

۵۹/ بهمن / ۶

## توطئه جدید با اصطلاح دادستانی ...

مجاهدین خلق براه اندازد. لکن به دادستانی قول می دهیم که این توطئه نیز به جهت هوشیاری و آگاهی مردم، همانند توطئه قبلی نقش بر آب گشته و مشت این یه اصطلاح دادستانی، هر چه بیشتر نزد مردم ایران و جهان باز خواهد شد.

در ضمن لازم به یادآوری است که برادرمان سعادتسی ضمن اعتراض به حکم به اصطلاح دادگاه قبلی و رد آن خواستار دادگاه و محاکمه ای بر طبق قانون اساسی و موازین عدل اسلامی و بیطرفی قضائی شده است، که بر حسب آن، بایستی دادگاه مطابق قانون اساسی بطور کاملاً علنی و در شرایطی کاملاً بیطرفانه در محاکم دادگستری و با حضور وکیل مدافع و هیئت منصفه تشکیل گردد. در حالیکه دادستانی دغلبازانه و فریادگرانه صرفاً اعلام کرده است که سعادتسی خواستار تجدید محاکمه شده، و باز هم از تشکیل دادگاه به اصطلاح انقلاب

مجاهدین خلق ایران

۵۹/ بهمن / ۸



# گرامی باد خاطره پیشتازان رهایی خلق

## مجاهد شهید احمد احمدی

سازمان آشنا شد. در سال ۵۰ محمود دستگیر شد. شرکت در بی‌دادگاه‌های نظامی و مشاهده‌ی دفاعیات مجاهدین انگیزه‌های سیاسی او را بارورتر کرد.

یک بار در سال ۵۲ احمد را همراه برادران و خواهرانش دستگیر می‌کنند ولی بعد از مدتی آزاد می‌شود.

دستگیری و شکنجه هم چون کوره‌ی گدازانی احمد را می‌سوزاند و می‌ساخت و بدین ترتیب باعث ارتقاء فعالیت‌های احمد شد. تا جایی که به عنوان رابط تهران - مشهد انجام وظیفه می‌کرد.

مجاهد شهید احمد احمدی در سال ۱۳۲۵ در یکی از محله‌های خیابان سیروس تهران به دنیا آمد.

رنج و بیماری‌های گوناگون دوران کودکی که بعدها با زندگی پر تلاطم مبارزاتی درهم آمیخت از او فردی مقاوم و پر تحمل ساخت. در سال‌های ۵۰ بود که در دبیرستان موسوی به کار مشغول شد. روابط انسانی و محبت‌آمیز احمد در خاطر بسیاری از دانش‌آموزان هنوز باقیست.

احمد توسط برادرش محمود که عضو سازمان بود با

بسم الله الرحمن الرحیم علی‌القابین اجر علیها



به دنبال ضربتی اپورتونیست‌های چپ‌نما و خیانت

علاوه بر عوارض شکنجه، خونریزی معده هم پیدا کرد. او را به بیمارستان بردند و پس از معالجه دوباره به شکنجه‌گاه آوردند. دیگر پاهایش کاملاً خونین و زخمی شده بود و اسنخوان استخوان پایش نیز زیر دستگاه شکنجه موسوم به "آپولو" شکست

با پیمه ساواک از او دست بردار نبود.

معالجه دوباره به شکنجه‌گاه آوردند. پاهایش کاملاً خونین و زخمی شده بود و اسنخوان پایش زیر دستگاه شکنجه موسوم به "آپولو" شکست و با این همه ساواک از او دست بردار نبود.

چرک زخم‌ها ابتدا باها و بعد از آن تمامی بدن را فرا گرفت؛ به طوری که مجبور شدند مجدداً او را به بیمارستان منتقل کنند.

تا بهمن‌ماه احمد بین کمیته و بیمارستان در آمد و شد بود. دیگر پاهایش کاملاً فلج شده بود و ساواک هم می‌دانست که مرگ احمد ناگزیر است. او را به سلول انفرادی بردند و بعد هم سریعاً به بهداری زندان قصر منتقل کردند تا وانمود کنند به علت مریضی در زندان قصر فوت شده است.

چند روز بعد هم در ۱۶ بهمن ۵۴ ساواک طی نامدای به اصطلاح دادرسی ارتش خبر شهادت احمد را اعلام می‌کند. با شهادت احمد برگ دیگری بر پرونده‌ی جنایات رژیم وابستی شاه خائن افزوده شد و در همان حال بر کارنامه‌ی خونبار مجاهدین خلق برگ زرینی افزوده گشت. یاد و راهش گرامی باد

سردمداران این جریان در ۲۸ مرداد ۵۴ احمد هنگام رفتن به مشهد در فرودگاه مهرآباد دستگیر و از همانجا روانه‌ی شکنجه‌گاه می‌شود. و بدین ترتیب ۶ ماه زجر و شکنجه آغاز می‌شود.

در زندان علاوه بر عوارض شکنجه، خونریزی معده هم پیدا کرد. او را به بیمارستان بردند و پس از

سیدجوادی، علی بابائی، دکتر ملکی، نعمت میرزازاده، مهندس منصوریان، هادی موتمنی، دکتر نظیری، دکتر منوچهر هزارخانی و ... نیز حضور داشتند.

در این مراسم مادر رضائی‌های شهید و خواهر مجاهد فاطمه رضائی و هم‌چنین برادر مجاهد منصور بازرگان سخنانی ایراد نمودند.

به همین مناسبت پیام - هائی از جانب "مادران شهدای مجاهدین خلق"، "جمعیت مادران مسلمان"، "انجمن زنان مسلمان خزانة"، مادر استاد شهید نجات‌اللهمی و ... فرستاده شده بود. هم‌چنین در خلال برنامه پیام "بخش کارگری سازمان مجاهدین خلق" به مناسبت سالگرد شهادت کارگر مجاهد عباس‌عمانی قرائت شد.

پس از پایان مراسم هزاران نفر از مردم شرکت کننده در حالی که عکس‌هایی از مجاهد کبیر احمد رضائی و کارگر مجاهد شهید عباس‌عمانی در دست داشتند و شعارهایی در رابطه با محکوم کردن شکنجه و نحوه‌ی آزادی‌گروگانها میدادند و خواستار آزادی زندانیان سیاسی منجمله مجاهد اسیر محمد رضا سعادت‌ی بودند، از طریق خیابان ملک و دکتر شریعتی تا خیابان انقلاب دست به یک راه‌پیمائی زدند.

برخی شعارهایی که در این راه‌پیمائی داده می‌شد عبارت بود از:

"جاسوسان آزادند، مجاهدین زندانند" - "زندانی سیاسی آزاد باید گردد." - "شکنجه محکوم است، شکنجه‌گر نابود است."



پروانه وار برگرد کانون قهرمان پرور رضائی‌ها

صحنه‌ای از انبوه مشتاقانی که علاوه بر منزل، در کوچه‌ها و خیابانهای اطراف منزل رضائی‌های شهید گرد آمده‌اند.

## مراسم بزرگداشت مجاهد شهید احمد رضایی

روز جمعه گذسند (دهم بهمن) مراسمی به مناسبت بزرگداشت دهمین سالگرد شهادت مجاهد شهید احمد رضائی در منزل رضائی‌های شهید برگزار شد.

دهها هزار جمعیت شرکت کننده، از ساعت‌ها قبل از شروع مراسم از نقاط مختلف به سوی خانه‌ی رضائی‌های شهید روانه بودند. حدود ساعت ۳ بعد از ظهر یعنی شروع مراسم کوچه‌ها و خیابان - های اطراف خانه مملو از جمعیت گردیده بود. مردم گرداگرد کانون قهرمان پرور رضائی‌ها حلقه زده بودند و با شعارهایی از قبیل "مجاهد، مجاهد - حامی پیکار خلق"، "آمریکا، ارتجاع - دشمن عدار خلق"، "رجوی قهرمان - امید خلق ایران" و ... ابراز احساسات خویش را نسبت به خانواده‌ی مجاهد پرور رضائی‌ها نشان می‌دادند و با رهروان صدیق راه احمد و رضا و مهدی و ... مجاهدین خلق ایران - تجدید پیمان می‌نمودند و عزم راسخ خویش را در پاسداری از دست‌آوردهای انقلاب و راه شهدای مجاهد و هزاران شهید دیگر خلق در مقابل دسائس امپریالیسم و ارتجاع به نمایش می‌گذاشتند.

## یاد شهید مجاهد خلق گرامی باد

و من یخرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله و کان اللد غفوراً رحیم (نساء - ۱۰۵)

هرگاه کسی از خانه و دیار خویش در جهت راه خدا و رسول بیرون آید و در سفر دچار مرگ شود به یقین خدا بر او رحمت و تفضل خواهد کرد و خدا غفور و رحیم است. بقیه در صفحه ۲

هم‌چنین در میان دهها هزار نفر مردم شرکت کننده در مراسم، جمعی از شخصیت‌های سیاسی مانند استاد رضا اصفهانی، ابراهیم احمدی (وزیر مستعفی دادگستری)، مهندس بازرگان، عبدالعلی بازرگان، مهندس حریری، دکتر تیدالله سحابی، دکتر سامی، حاج محمد شانه‌چی، آقای شاه‌حسینی، خانم پوران شریعت رضوی، احمد صدر حاج

## نظر استاد علی تهرانی در باره جنایات چماقداران و موضوعی مسئولین

جمعی از هواداران سازمان نامهای به استاد علی تهرانی نوشته و از ایشان درباره برخی مسائل سوال کرده اند، استاد نیز طی نامه ای به پرسش های آنان پاسخ گفته اند. متن هر دو نامه چنین است:

حضرت استاد تهرانی:  
چنان که اطلاع دارید، در چند هفته ای اخیر موج فشار و عملیات ایدئاتی مرتجعین و عوامل چماق دارشان مجدداً در شهرستان های گوناگون علیه هواداران سازمان مجاهدین خلق اوج گرفته است. تنها در چند شهرستان شمال، خون چسبیدن شهید که آخرین آن ها حسن فرحناک (۱) در رشت بود، مظلومانه توسط قداربندان و اوپاش به زمین ریخته شد. حتی در مناطق جنگ زده، دادگاه های به اصطلاح انقلاب ماهشهر و آبادان ضمن سه دادگاه، ۳۰ نفر از هواداران سازمان را که طبق اسناد موجود در جبهه های مقاومت حضور داشتند، پس از مدت ها شکنجه و ایداء مجموعاً به ۳۱۸ سال زندان محکوم نمودند.

مسأله ای بسیار قابل تأمل، موضع مقامات قضائی کشور در برابر این پدیده ای شوم چماق داری می باشد. اغلب دست بسیاری از ارگان های اجرائی مسلح در این جریانات مشاهده می شود و تاکنون حتی یک مورد از هزاران مورد شکایت که علیه این عوامل قتل و ضرب و جرح به مقامات گوناگون شده است، پی گیری نشده و چشم و گوش تمام مقامات بر روی این همه جنایت بسته می باشد، کوچکترین اطلاعی به انجام وظایف حتی قانونیشان ندارند تا جایی که آقای موسوی اردبیلی و دکتر بهشتی این قداربندان را "مردم" می نامند و به این ترتیب نه تنها آن ها را محکوم نمی کنند که مهر تایید بسیار مشروعی نیز روی آن می گذارند.

از حضور آن استاد سوال داریم که:  
آیا به لحاظ قانون اساسی این برخورد مقامات قضائی مملکت با انواع قتل ها و ضرب و جرح ها و محکومیت های دراز مدت، چه معنی و مضمونی دارد؟

جمعی از هواداران مجاهدین

## پاسخ استاد علی تهرانی

بسمه تعالی شانه

این ها برخلاف شریعت مقدس و قانون اساسی و موازین انسانی است و حتی اقدام به رفتارهای ناشایسته دیگری نموده اند که انسان از یادآوری آن شرم دارد و اخیراً اموال مردم را آتش می زنند. حتی حمله به مساجد می نمایند و مردم نمازگزار را مجروح و درها و شیشه های آن ها را می شکنند. برای توده ای مردم جز ایستادن در مقابل آن ها، سرکوبی شان چاره ای باقی نمانده. مگر آن که مقام رهبری تمام این نهادها که شکل ها و ترتیب و اجزاء موجودش برخلاف قانون اساسی است و حقیر در اطلاعیها و مصاحبه های گذشته اشاره بدان نموده ام، منحل اعلام نمایند و سپس بر طبق قانون اساسی ایجاد شود.

۵۹/۱۱/۸

مشهد مقدس - علی تهرانی

(۱) از زمان نوشتن نامه تاکنون، سه نفر دیگر نیز شهید شده اند: بهرام کردستانی در خرم آباد و ۲ نفر از زنان شرکت کننده در مراسم هفتمین روز شهادت بهرام کردستانی، به اسمی "مهری صارمی" و "گبری ایازی".

همانند ابن ملجم با گاردها به جان نمازگزاران مسلمان افتاد و آنان را مضروب کرد؟ مسئولیت فجایع انجام شده به عهده ای کیست؟ آیا این مدعیان دروغین اسلام از معاد و قیامت و محکمی عدل الهی نمی ترسند آیا این عینیات هم، مانند شکنجه است که به عنوان شایعه بی تفاوت از کنار آن بگذرند؟

چنین اعمال بی شرمانه و وقیحانه ای چه برهه ای اسلام و انقلاب مقدس ما را لگه دار می کند. وظیفه ای آنها که قلبشان به خاطر اسلام واقعی و انقلاب مردم ستم کشیده ای این میهن می تپد اعتراض به این اعمال ننگین و ضد اسلامی است.

همانطوریکه در جریان هستید حمله وحشیانه ای اوپاش با نقشی حساب شده قبلی و با تضمین حمایت مقامات رسمی از آنان به "مسجد میرزاداد" و شکستن شیشه های مسجد با مهرهای تربت امام حسین (ع) و زخمی نمودن عده ای از نمازگزاران با گارد و چاقو، تجدید خاطرات رژیم قبل که در جلوی همین مسجد به من حمله کردند به وسیله پرتاب گازاشک آور و مشت گره کرده ای که یکی از مزدوران به صورتم نواخت و مانع رفتنم به مسجد گردیدند، اینک در حکومت جمهوری اسلامی تجدید گردید.

اکنون به اطلاع همه ای مقامات شرعی که هیچ یک کوچکترین اقدامی به عمل نمی آورند، اینجانب به عنوان اعتراض و محکوم نمودن عمل ددمنشان و توجه نکردن مقامات تا اطلاع ثانوی از رفتن به مسجد مزبور که تولیت رسمی آن با اینجانب می باشد خودداری می ورزم و در انتظار انتقام خدای منتقم از مسببین فاجعه و عمال فریب خورده ای آنان می نشینم.

همدان - محمد عالمی

۵۹/۱۰/۳

## اطلاعیه آیت اله عالمی

در رابطه با

## حمله اخیر چماقداران در همدان

حمله و هجوم عده ای اوپاش چماق دار به مسجد "میرزاداد" همدان که تحت نظارت عناصر حزبی که بعضی از مقامات شهر همدان نیز می باشند، در هفته پیش، بار دیگر نشان داد که انحصارطلبان و ایادی حزب حاکم که زیاد هم شعار دفاع از روحانیت و تحکیم مساجد و... را می دهند، آنجا که منافع انحصارطلبانه شان در معرض خطر قرار گیرد، نه مسجدی را تحمل می کنند و نه روحانی را به رسمیت می شناسند. جالب اینکه پس از حمله ای اوپاش به مسجدی که آیت الله عالمی در آن اقامه نماز می نماید و مجروح و زخمی کردن عده ای از مردم، آقای موسوی تبریزی در سخنرانی قبل از نماز جمعه خود در همدان ضمن تحریکات فراوان به جمعیت دستور می دهد: "بزنید، بکشید، بکوبید و از آنها نترسید" وی همچنین حملات زیادی به باصطلاح "آخوندهای کثیفی که منافقین را پناه داده اند!" کرده و می گوید: "ما در تبریز ۳ روحانی نما را خلع لباس کردیم، شاهم همین کار را بکنید". هم چنین گفته می شود که آقای موسوی تبریزی از ۳ روز قبل از روز حادثه در شهر همدان بوده و نقش رهبری کننده ای چماقداران را به عهده داشته اند. در رابطه با حمله ای مذکور اعلامیه ای از جانب آیت الله عالمی منتشر شده که در زیر می خوانید:

بسمه تعالی

هان ای مردم غیور و با ایمان، حمله ای وقیحانه ای اوپاش از خدایی خبر، به نمازگزاران مسجد "میرزاداد" در شب جمعه ۵۹/۱۱/۲ خاطره ای هجوم وحشیانه ای چماقداران آریامهری به مسجد جامع کرمان را تداعی نمود. در این حمله که از طرف چماقداران با طرح و نقشی قبلی با اطمینان کامل از حمایت عناصر مسلح به وقوع پیوست عده ای از نمازگزاران بی گناه به شدت زخمی شدند و به بیمارستان انتقال یافتند شیشه های چندین در مسجد از روی عناد و دشمنی بکلی شکسته شد. مهاجمین ناآگاه و فریب خورده که آلت دست چهره های پشت پرده هستند با شکستن

شاخه های درختان خیابان وحشیگری و رذالت را به اوج خود رساندند.

گستاخی و بی شرمی اینان بدانجا رسید که حرمت مسجد و خانه ای خدا را نیز ننگه نمی دارند تا سفاک و تر اینک عدم دخالت ارگانهای مسئول انتظامی که از قبل کاملاً در جریان این طرح خائنانه قرار گرفته بودند سئوالاتی را در اذهان مردم آگاه و مسلمان مطرح می کند آیا مقامات حکومت اسلامی به این اعمال ضد اسلامی و ضد انسانی صحنه می گذارند و عاملین و مسببین شناسایی شده ای واقعاً تا سفاک آور را از گیر و مواخذه مصون و بری می دانند؟ آیا می توان به نام اسلام و انقلاب به خانه ای خدا حمله ور شد و مسجد را تخریب کرد و

## یاد ۵ شهید مجاهد خلق گرامی باد

بقیه از صفحه ۱۹

این عزیزان که همگی عضو یا وابسته به مجاهدین خلق بودند اگر چه در میدان نبرد با دشمن به شهادت نرسیدند اما زندگی سراسر مبارزه شان حاکی از آن بود که آن ها مرگ سرخ را در سرنوشت خویش انتخاب کرده بودند. یادشان گرامی باد

\*\*\*

شرکت داشتند به استقبال اتومبیل حامل زندانیان سیاسی از بند رسته می روند که ناگهان یکی از اتومبیل ها دچار سانحه شده و ۵ تن از فرزندان پاک و دلیر خلق یعنی برادران مجاهد محمد حسن خیابانی، محمد رهنمای شهسوار، محمدرضا زنجیره فروش، عباس زنجیره فروش، و مقصود جعفری زاده به شهادت می رسند.

در آخرین روزهای رژیم دیکتاتوری که زندانیان سیاسی به آغوش ملت باز می گشتند، برادران مجاهد موسی خیابانی و احمد حنیف نژاد نیز در ۱۶ بهمن ۵۷ بعد از ۷ سال زندان به شهر مجاهد پرور تبریز و به آغوش مردم دلیر و انقلابی شهر خود باز می گشتند. عده ای از جوانان که فعالانه در مراسم استقبال



### "مردان حق زندانند" یا کشته در میدانند

زندانی سیاسی همواره در ذهن مردم ما از اعتبار و قداست خاصی برخوردار بوده و برای آنان عنصر مقاومت در برابر ظلم و نابرابری و غارتگری را تداعی کرده است. به همین دلیل وجود زندانی سیاسی برای مردم همیشه مترادف با وجود بیداد و ستم و شلاق و شکنجه بوده و تلاش برای آزادی زندانی سیاسی در حقیقت فریادی بر علیه اختناق و خودکامگی به حساب آمده است.

از سالیان پیش از این، مردم در هر موقعیت مناسب، آزادی فرزندان اسیرشان را فریاد زده‌اند. خانواده‌های زندانیان سیاسی و دانشجویان مبارز در رساندن پیام زندانیان به مردم و سردادن صلابت آزادی آنان نقش ویژه‌ای داشته‌اند. در دوران پیرشکوه قیام نیز در کمتر تظاهرات راهپیمایی بود که شعار و خواسته‌ی آزادی زندانیان سیاسی مطرح نگردد.

رژیم جنایتکار شاه در مقابل این فریاد یکصدنی توده‌ها، مجبور شد درهای زندان را به تدریج بگشاید و فرزندان اسیر خلق را در دامان مردم رها سازد. آخرین سری زندانیان سیاسی در آذرماه ۵۷ آزاد شدند و به سیل خروشان توده بیوستند.

پس از انقلاب متأسفانه دیری نپائید که بهمت! انحصارطلبان، با زهم زندانی سیاسی موضوعیت پیدا کرد و جوانان انقلابی به اتهام اعتقاداتشان به زندان کشیده شدند. تفتیش عقاید به شکل سخیفی رواج پیدا کرد و انسان‌ها به صرف عقیده‌شان تکبیر و به فسق متهم شدند. "دادگاه‌های انقلاب" در همان حال که روند اغماض از عمال و سردمداران رژیم سابق را طی می‌کردند نسبت به محدود کردن و محکوم کردن افراد و نیروهای انقلابی، سرسخت‌تر و جسورتر شدند و "دادستان انقلاب" حکم دستگیری همان کسانی را صادر کرد که به فرمان انقلاب از زندان آزاد شده بودند.

ضدیت کور بانبروهای انقلابی سراز شیوه‌های مشغوم آریامهری چون ضرب و شتم و شکنجه در آورد و "شایعه!" شکنجه آن‌چنان قوت گرفت که بالاترین مقامات مملکتی را هم به فریاد در آورد. شکستن حرمت حقوق انسان نه تنها گریبان زندانی

## شعارهای انقلاب، عملکردهای بعد از انقلاب

سیاسی را گرفت بلکه شامل خانواده و وابستگان زندانی نیز شد و از آزار و اسارت و ضرب و شتم مادران پیر نیز کوتاهی نکرد.

### "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی"

بدیل و جایگزین سلطنت در باور مردم "جمهوری اسلامی" بود. مردم که با نام "جمهوری اسلامی"، آشنا شده بودند، آرمان و ایده‌آل اجتماعی خود را در آن می‌جستند. نظامی که در آن از فقر و بیداد و فساد و تاهی خوری نیست و قسط و برابری بر آن حاکم است. در واقع امر نیز جمهوری اسلامی بایستی به طور تمام و تمام تجلی‌گاه استقلال و آزادی باشد. "آزادی"

انگیزه‌ی مقدسی بود که سالیان دراز روشنفکران انقلابی و توده‌های اسیر خلق در پای آن جان باخته بودند. مردمی که همواره از فضای مسموم اختناق و سرکوب، رنج برده بودند. در آرزوی آزادی، فریاد می‌زدند و به استقبال گلوله و آتش می‌رفتند. متأسفانه پس از انقلاب، این نیاز تاریخی مردم همچون بسیاری دیگر از حقوق طبیعی‌شان، به فراموشی سپرده شد. با تثبیت تدریجی حاکمیت انحصارطلبان آزادی‌هایی که مردم نیز با تحمل رنج و ایثار خون به دست آورده بودند به وسیله‌ی ابزارهای رسمی و غیر رسمی حاکمیت پایمال گردید. افراد و جریانات و نشریات مترقی و مخالف، به آسانی و با بسج نیروهای چماق‌دار سرکوب شدند. "آزادی" آن چنان ممنوع و نامبارک شد که حتی یاد کردن از آن نیز نشانه‌ی نفاق و لیبرال منشی و توطئه‌ی ضد انقلاب گردید! سخن در باره‌ی سرنوشت دردناک آزادی آن‌چنان فراوان است که در این مقال نمی‌گنجد.

مفهوم واقعی "استقلال" نیز، پس از انقلاب، درهاله‌م ای از شعارهای پرآب و رنگ، و معمولاً بی‌محتوی، پوشیده ماند. خلق ما که در تاریخ خونبار چند صد ساله‌ی اخیرش دائماً تحت سلطه‌ی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قدرت‌های استعماری زندگی کرده بود، همواره یکی از پایه‌های اصلی

مبارزاتش بر قطع وابستگی از این قدرت‌ها قرار داشت. حاکمیت پس از انقلاب اگرچه به لحاظ فرهنگی و سیاسی بسیار و انمود کرد که دوران شوم وابستگی سپری شده است ولی در زمینه‌ی اقتصادی، خود نیز نمی‌تواند منکر این سخن شود که قدمی جدی در جهت نعی وابستگی‌های امپریالیستی برداشته است. و چه کسی است، که نداند این نوع وابستگی، علی‌رغم هر شعار و ادعائی، انواع دیگر وابستگی را به دنبال خواهد داشت.

برخورد ضعیف‌آلود و حتی زبونانی‌حضرات با امپریالیسم آمریکا در جریان حل مساله‌ی گروگان‌ها نیز به خوبی نشان داد که شعار "نه شرقی، نه غربی" عملاً تا چه حد تحریف و مسخ شده است.

### "بعد از شاه" نوبت آمریکاست

مردم در طول سالیان دراز تحمل رنج و محرومیت و اسارت و با تجربه‌ی عینی و خونبارشان، امپریالیسم جهان‌خوار آمریکا را به عنوان دشمن اصلی خود و خلق‌های جهان شناخته بودند. مبارزات مردم در این دوره نیز عمدتاً محتوایی ضد امپریالیستی - ضد آمریکائی داشت. اعدام مکرر مستشاران نظامی آمریکا و حمله به مراکز اقتصادی و فرهنگی آنان در جریان مبارزات مسلحانه‌ی پس از سال ۵۵ عمق نفرت خلق را از این‌ست جهان‌خوار به خوبی نشان می‌داد. در جریان قیام نیز عملیات و حرکات ضد آمریکائی جای ویژه‌ای داشتند. مردم که شاه را آمریکائی و مزدور کارتر می‌دانستند یکمدا فریاد می‌زدند: "شاه جنایت می‌کند کارتر حمایت می‌کند" و "پیروزی نهایی" را در "خراج آمریکائی" طلب می‌کردند.

با پیروزی انقلاب، اگر چه آمریکا متحمل ضربه‌ای سخت شد اما رهبران حاکم بر انقلاب هرگز نتوانستند مبارزه‌ی خلق را با امپریالیسم، عمق و غنا بخسند و حتی آن را از کانال اصلی خودش به مجاری فرعی منحرف کردند.

مبارزه‌ی ضد امپریالیستی که با قطع کامل وابستگی‌های اقتصادی - سیاسی و افشای کامل قراردادهای تنگین استعماری و مصادره و ملی

کردن سرمایه‌های امپریالیستی و اقصاء مجازات عوامل سیا و ساواک و... امکان می‌یافت، در شعر و شعار و در اوج خودش در گروگان‌گیری خلاصه شد و در جهت تصفیه حساب‌های گروهی به کار رفت. پرده‌ی آخر تراژدی این نوع "مبارزه" هم با آزادی گروگان‌های جاسوس به نمایش گذاشته شد و از عمق دعاوی چپ‌نمایانه‌ی حضرات برده برداشت!

در حقیقت سرنوشت "ضد امپریالیست‌هائی" که به الزامات و قوانین یک مبارزه‌ی اصل ضد امپریالیستی گردن نمی‌نهند چیزی جز این نمی‌توانست باشد. ما در زیر به پاره‌ای از این الزامات، که در شعارها و خواسته‌های مردم در دوران قیام نیز منعکس بود، اشاره می‌کنیم:

### "اتحاد اتحاد" ضرورت انقلاب

در اوج قیام و در غوغای گلوله و خون، مردم ضرورت وحدت را با تمام رگ و پوستشان لمس می‌کردند. گلوله‌ی دژخیمان شاه سینه‌ی هر آزاده‌ای را با هر عقیده و مرام، دین و مذهب، نژاد و ملیت از هم می‌درید و فرقی بین این سینه‌ها قائل نبود. رژیم شاه برای عقیم گذاردن مبارزات مردم، از هیچ توطئه‌ای برای ایجاد تفرقه و شکاف در صفوف

کوچکترین صداقتی داشتند، حداقل در مواردی که به مبارزه علیه دشمن اشتغالگر و برخورد با مشکلات و نارسائی‌های جنگ مربوط می‌شود به‌ویژه در این مورد که بسی مشکلات را حتی از پیش‌بای خودشان برمی‌دارد، به اعمالی اینچنین ننگین دست نمی‌زدند. بی‌تردید برای کسانی که بدین ترتیب کساری جز خلع سلاح مردم نمی‌کنند، آنچه کترین اهمیتی ندارد، مردم و منافع خلق و انقلاب است. حال بگذار تا کارنامه‌ی سیاه مرتجعین، هرچه قطورتر گردد.

سخنی هم داریم با مسئولین کمیته‌هائی که منجمله کتاب "رهنمودهائی درباره‌ی مقاومت مردمی و..." را ضبط کرده و برده‌اند:

خلق کوتاهی نکرد، اما مردم به تجربه دریافته بودند که برای درهم شکستن این رژیم و اربابان آمریکائی‌اش باید یک تن واحد باشند و اختلافات درونی را در برابر تضاد اصلی عمده نکنند. با همین وحدت و اتفاق ملی بود که مردم توانستند بر این رژیم پیروز شوند.

پس از انقلاب، علی‌رغم این که بسیاری از حضرات اقل در سخن می‌پذیرفتند که مبارزه‌ی ما با "شیطان بزرگ" نه تنها تمام نشده بلکه تازه در اولین گام‌های خویش است، ولی در عمل به الزام اصلی این مبارزه، یعنی وحدت خلق، تن ندادند و با عملکردهای تنگ‌نظرانه و انحصارگرانه‌ی خود روز به روز خلق یکپارچه را تکه پاره کردند. هر فرد و جریانی را با وسواس تمام زیر ذره‌بین ارزش‌های شکلی و قشری خود قرار دادند و هر کس را که کوچک‌ترین انتقاد یا مخالفتی با عملکردهای آنان ابراز می‌داشت، با هزاران مارک و تهمت به زعم خود از میدان به در کردند. یک نگاه مختصر به صف بندی تیروها در بحبوحه‌ی انقلاب و در شرایط فعلی نشان خواهد داد که الحاق حضرات، علی‌رغم تاکید کلامی بر "وحدت کلمه" در امر ایجاد تفرقه و شکاف در بین صفوف مردم موفق بوده‌اند!

بقیه در صفحه ۲۳

### غارت ۲۰ هزار نسخه از کتاب...

بیائید برای یکبار هم که شده، قدری عاقلانه‌تر ببینید! به‌جای اینکه این کتابها را به کارتن سازی بدهید یا آنها را خمیر کنید و از آن برای روزنامه‌هایتان کاغذ فراهم کنید، و در آن به لجن‌پراکنی بر علیه نیروهای انقلابی بپردازید، این کتابها را (حتی به اسم خودتان) در اختیار مردم گذارید و بفروشید بدون شک از این رهگذر بر آمادگی مردم و میهن در قبال تجاوز دشمنان افزوده خواهد شد. و ما هم خوشحال خواهیم شد که کتابهائی که باخون دل و رنج بسیار و با امکانات این خلق محروم چاپ و آماده شده، ثمره‌ی خود را که همان منافع خلق و انقلاب است، به بار آورده است.

"مجاهد مجاهد  
طلایه دار خلق است"

یکی دیگر از الزامات مبارزه ضد امپریالیستی حضور فعال نیروهای انقلابی و ضد استعماری در میدان این نبرد است. مردم قهرمان ما در دوران پرشکوه قیام یاد فرزندان پیشناتزان را که در ناریکترین دوران اختناق به مبارزه با رژیم واسعه و خونخوار پهلوی برخاستند بودند، پاس می‌داشتند و حضور آنان را، که خاطره‌ی ایثار و جانفشانی‌شان در ذهن بوده‌ها باقی مانده بود، شرط تداوم و پیروزی انقلاب می‌دانستند. از میان این پیشناتزان، مجاهدین خلق در بین مردم مقام و اعتبار ویردای داشتند و تصویر سیدای مجاهد زینت بخش سیاری از تظاهرات مردم بود.

اما پس از انقلاب، این نیاز و الزام انقلابی خلق نیز همانند بسیاری دیگر از الزامات مبارزه در این شرایط، تا حد انحصارطلبی میراث‌خواران انقلاب روبرو گردید.

نیروهای انقلابی هنوز از اسارت و آوارگی دوران طاغوت نفسی تازه نگرفته بودند که با موج جدید و نازدای ارفشار و سرکوب روبرو شدند. به همت دستگاه‌های تبلیغاتی رسمی و غیر رسمی حاکمیت، رگبار موبطنه و نهمه، برعلیه آنان تارپیدن گرفت. میدان این مبارزه‌ی سخیف و نامقدس بر علیه ترفی‌خواهی به هر محراب و منبر و عید و عزائی کشیده شد.

شعار "مرگ بر منافق" که در توجیه بر علیه مجاهدین آن‌را علم کردند، جای کلام مقدس "مرگ بر آمریکا" را گرفت و خون فرزندان انقلابی خلق دوباره حاکم‌این‌میهن ستم‌دیده را رنگین ساخت. کدام انسان آزاده‌ای است که اکنون اوج این فاجعه‌ی دردناک را با تمام وجود لمس نکرده باشد؟!

شعارهای انقلاب، عملکردهای بعد از انقلاب



می‌زدند "رهبران رهبران ما را مسلح کنید". آنان به راستی اعتقاد داشتند که "تنها رهائی جنگ مسلحانه است" و خود نیز با ابتدائی‌ترین سلاح‌های دست ساخت به چنین جنگی برخاسته بودند. سنت مبارزه‌ی مسلحانه، به خوبی خود را در عملیات قهرآمیز مردم نشان داد. "رهبران" که در هراس خارج شدن کنترل مردم از دستشان بودند دائماً هشدار می‌دادند که هنوز دستور "جهاد" صادر نشده است. اما مردم در آخرین روزهای عمر رژیم یعنی همان زمانی که "رهبران" در کار سداگره با بقایای رژیم بودند با توافق آنان "انتقال آرام قدرت" را عملی سازند، با فریاد "ارزش خلقی نیا می‌کنیم، میهن خود را رها می‌کنیم" درهای پادگان‌های رژیم را گشودند و به سلاح مجهز شدند. آنان دیگر منتظر "دستور جهاد"ی که هرگز صادر نشد نماندند و مبارزه‌ی قهرآمیز را بر "رهبران" تحمل کردند.

پس از انقلاب، در حالی که قایان ادعای کرده‌اند که هنوز نبرد با آمریکا ادامه دارد ولی به زودی به فکر خلع سلاح مردم افتادند و تجارب خونبار گذشته را یکجا به زیر پا نهادند. آنان در واقع اعتقاد داشتند که انقلاب تمام شده است و دیگر نیازی به مسلح بودن مردم نیست.

گیوین "خلع سلاح" نیز طبق معمول، اول بار به گردن نیروهای انقلابی فرود آمد و دولت‌مردان حاکم برای این کار به هزاران توجیه و توطئه متوسل شدند.

البته جریان‌های بعدی و توطئه‌های مکرر آمریکا نشان داد که خلق برای نجات و پیشبرد انقلاب باید مسلح باشد و در اینجا بود که سخن از تشکیل ارتش بیست میلیونی و بسیج مردم به میان آمد. اما این ارتش و بسیج نیز بیش و پیش از آن که در برابر توطئه‌های امپریالیستی شکل گیرد، در خدمت مطامع انحصارطلبانه درآمد و در رابطه با امپریالیسم کمتر از حد نمایش و شعار فراتر رفت!

تهاجم رژیم تجاوزگر عراق به میهن و خلق ما و عدم حداقل آمادگی دفاعی و رزمی نشان داد که حاکمیت در امر سازماندهی مسلح خلق کمترین

موفقیتی نداشته است. سهل انگاری حضرات در کار بسیج و آماده سازی خلق در زمانی صورت می‌گرفت که ارتش رسمی هم به دلیل برخورداری از بافت شاهنشاهی و عدم پاکسازی و بازسازی و آموزش انقلابی و رزمی در آن و نیز به دلیل تصفیه پرسنل انقلابی از آن، دارای انسجام و قدرت و توان رزمی و توده‌ای در مقابل تجاوزات و توطئه‌های امپریالیستی نبود.

مجموعه‌ی این عوامل باعث شد که میهن ما بدون برخورداری از هیچ مانع و رادعی، میدان جولان توطئه‌چینان و تجاوزگران گردد و متحمل خسارات انسانی و اقتصادی هولناکی شود که هنوز عواقب کمرشکنش به‌طور کامل آشکار نشده است.

درود بر خمینی

یکی از شعارهایی که در دوران قیام و به خصوص پس از حوادث خونین شهریورماه ۵۷ و حذف طبیعی سران و رهبران سازشکار جنیش، به کرات از طرف مردم بیان می‌شد تاکید بر امام خمینی بود. این شعار در واقع زبان حال توده‌ی برخاسته‌ای بود که در جریان تجربه‌ی خونین و تلخ، خطوط سازشکار و سلطنت‌خواه مدعی رهبری را شناخته و به دنبال رهبری می‌گشت که بیانگر خشم و قهر و سازش ناپذیری مردم بر علیه رژیم شاه باشد. و در حقیقت اوج نفرت خود را از معامله‌گران با رژیم شاه بدین وسیله نشان می‌داد و راه را بر سازشکاران سیاسی و مذهبی

از آنچه که گذشت عجز و عدول سیستم حاکم از پاسخ‌گویی به نیازها و شعارهائی که توده‌ی مردم در جریان انقلاب به خاطر آن ده‌ها هزار شهید و

معلول دادند، به خوبی نمایان است.

نمی‌خواهیم از این مساله چنین نتیجه‌گیری کنیم که پس هیچ تغییری صورت نگرفته است و فقط مهره‌ها عوض شده‌اند. خیر چنین نیست. رژیم منحوس شاهنشاهی سقوط کرده و رژیم سیاسی دیگری جایگزین آن شده است. امپریالیزم آمریکا اگر چه از میدان بیرون رفته ولی به یکی از پایگاه‌های مهمش در منطقه ضربه وارد آمده و... اما سخن بر سر اینست که حاکمیت نتوانسته است انقلاب را در راستای ضد امپریالیستی - ضد استعماری خودش تعمیق و تداوم بخشد و به دلیل همین ضعف ماهیتی، بر پتانسیل انقلابی توده‌ی چهار زده و حتی آن‌را در مجاری انحرافی سوق داده است. سخن بر سر اینست که این حاکمیت فاقد توان و پیچیدگی لازم برای پاسخ‌گویی به نیازهای تاریخی و انقلابی خلقی است که می‌توانست و می‌تواند راهگشای تغییرات عظیمی در سرنوشت میهن خود و کل منطقه باشد.

سخن بر سر رد این سفسطه‌ی زورواکه است که انتقاد به حاکمیت و مخالفت با آن را مترادف مخالفت با انقلاب می‌گیرد! خیر چنین نیست. هیچ کس نمی‌تواند منکر اصالت انقلابی شود که با شور و فریاد و خون و ایمان انقلابی توده‌های میلیونی شعله‌ور گردید و عظیم‌ترین حماسه‌های تاریخ ایران را بوجود آورد.

اتفاقا سخن بر سر اینست که ایستادگی در برابر ضعف‌ها و کجروی‌های سیستم حاکم درست به معنای بها دادن به اصالت انقلاب و تلاش در جهت حفظ و استمرار آن است و سکوت در برابر این انحرافات و عقب‌ماندگی‌ها خیانت به انقلاب و خلق است. بی شک زمانی که حاکمیت، توان تحمل و تداوم این انقلاب را ندارد، نیروی لایزال خلق راه خودش را از این حاکمیت جدا می‌کند و بی آن که منتظر وامانده‌ها و پسرمانده‌های راه شود، به سوی قلده‌های رفیع رهائی راه می‌گشاید. این هم سنت خدا و هم ضرورت تاریخ و هم نیاز مبرم و واقعی خلق ماست و ما با خون خود، بر پیروزی این انقلاب و رهائی این خلق امید و پیمان بستیم.

نتیجه

از آنچه که گذشت عجز و عدول سیستم حاکم از پاسخ‌گویی به نیازها و شعارهائی که توده‌ی مردم در جریان انقلاب به خاطر آن ده‌ها هزار شهید و



بقیاز صفحه ۲

# چماقداری، وجهی از حاکمیت انحصار طلبان



دهد. بلکه این خود مردم هستند که باید این وظیفه مهم را به عهده بگیرند. گمان این که اخیراً در موارد زیادی دیده یا شنیده ایم که مردم ما در مقابل هجوم های آزادی گش چماق داران مقاومت کرده و به مقابله با آنان پرداخته اند و این واقعیتی است که ما از یک سال پیش تاکنون بارها و بارها پیش بینی کرده بودیم که بالاخره اگر دست اندر کاران نخواهند جلو این جریان ضد انقلابی را بگیرند بالاخره گامی صبر مردم لبریز خواهد شد و چنین است که رئیس جمهور می گوید: "این درسی که مردم اصفهان به چماق داران دادند اگر از همان ابتدای انقلاب در همه جا اعمال می شد چماق داری در این کشور رسم نمی شد که اول به جان دیگران بیفتند و حالا به جان خودمان" و در همین رابطه است که از مردم می خواهد که خود را با تنبیه چماق دارها اقدام کنند. بنابراین فقط با حضور فعال مردم در این صحنه است که می توان امیدوار بود که چماق دارها، چاقوکشها و قداربندهای اوباش سرچای خود بنشینند و این رجاله گری جنایت بار پایان پذیرد.

تاکنون هم به کرات دیده شده است که وقتی مردم در برابر چماق دارها ایستاده و احیاناً آن ها را تنبیه کرده اند، چماق دارها مجالی برای عرض اندام نیافتند. بدیهی است که در این مسیر باید بر بی تفاوتی و انفعال و احیاناً جوترس نازی که چماق دارها ایجاد می کنند غلبه نمود. این مردم همان مردمی هستند که چماق دارهای آریامهری و حامیان ساواکی آن ها را سر جای خود نشانند و بدیهی است که چنین مردمی به راحتی می توانند از پس چماق دارهای ارتجاع نیز برآیند، و امنیت و سلامت اجتماع را تامین و تضمین کنند و گرنه چماق دارها در مسیر رشد و پیشرفت خود، حتی به خانه های مردم وارد خواهند شد و هیچ چیزی از گزند آن ها در امان نخواهد بود.

در دو سال گذشته چماق داری صحنه سیاسی و اجتماعی این مملکت را به شدت آلوده و تیره کرده است اما امیدواریم که در سال سوم انقلاب شاهد زوال این پدیده ی شوم همراه با دیگر اشکال رجاله گری و زور و قلدری و فریب باشیم...

## حمله وحشیانه اوباش به همراهی پاسداران مسلح به خوابگاه دختران

خواهیم کرد.

روز جمعه ۱۱/۳ ساعت ۲ بعد از ظهر ستاد برگزاری نماز جمعه! با بلندگو اعلام می کند که برای پاکسازی منطقه اجتماع کنید.

به دنبال این جریان چماق داران برای تکمیل ثواب و اضافه نمودن برگ سیاه دیگری بر کارنامه اعمال ننگین شان، به خوابگاه حمله می برند. آنان در این حمله اعمال کثیف و رذیلانه ی بسیاری را انجام می دهند. زورسری را از سر خواهند می کشند، لباس خواهران را به بهانه ی بازرسی

بر تن آن ها می درند و کارهایی انجام می دهند که حتی ساواک از انجام آن ها در پیش روی مردم واهمه داشت.

در این حمله ۳۰ نفر از خواهران مجروح می شوند و دو نفر از آن ها در اثر شدت جراحات وارده بیهوش می شوند. سرانجام پس از اشغال خوابگاه توسط چماق داران و... عناصر مسلح رسمی با ارائه حکم رسمی و با تشکر خوابگاه را از پیشقراولان چماق دارشان تحویل می گیرند! و بدین ترتیب خوابگاه های شماره ۴ و ۵ دانشجویان نیز به اشغال چماق داران متجاوز درآید.

بقیاز صفحه آخر

## یورش يك هفته ای چماق داران در بابل

بهمین)، ۷۰ نفر از دانش آموزان اخراجی دبیرستان متحدین قصد ورود به دبیرستان را داشتند که توسط نورچشمی ها جلوی آن ها گرفتند می شود. این عمل مورد اعتراض سایر دانش آموزان قرار گرفته و با تجمع جلوی در دبیرستان ششبار می دهند "اخراج، اخراج، شیوهی امپریالیسم" که در این هنگام حدود ۶۰ نفر از همان چماق داران تحت حمایت افراد سپاه و کمیته به دانش آموزان حمله می کنند و مانع ورود دانش آموزان به کلاس می شوند در این درگیری عده ای مجروح می شوند از جمله ۲ نفر آن ها که یکی از ناحیه ی سر و دیگری از ناحیه ی شکم بد شدت مجروح شده بودند به بیمارستان منتقل می شوند. اوضاع شهر و مدارس آن هم چنان متشنج باقی مانده است.

کلیه ی مدارس شهر، دانش آموزان انقلابی این حملات وحشیانه را محکوم کردند، اما اوباش از مساله خبردار شده و در ساعت ۱ بعد از ظهر با ۲ وانت چماق دار به دبیرستان های "حریت" و "پروین" اعتصابی "یورش می برند. یکی از دانش آموزان که در اثر این تهاجم دچار گرفتگی قلب شد، به بیمارستان منتقل می شود. دبیرستان پروین اعتصابی ابتدا توسط کمیته و افراد سپاه محاصره می شود و چماق داران تحت حمایت رسمی آن ها، بسیاری از دانش آموزان را مورد ضرب و شتم قرار می دهند که همگی به بیمارستان منتقل می شوند. کلیه ی پزشکان بیمارستان "یحیی نژاد" بابل عمل چماق داران را تقبیح کرده و حتی تعدادی از آن ها تهدید به استعفا کرده اند.

صبح روز شنبه (۱۱/۹)

### حمله به

### خوابگاه شماره ۵

#### عصر روز یکشنبه

عده ای چماق دار با حمایت عناصر مسلح به خوابگاه شماره ۵ پنج دختران حمله می برند، و با چماق، چاقو، زنجیر و شیشه های خرد شده به خواهران دانشجویان می کنند در اثر مقاومت دانشجویان و با زخمی شدن آن ها و تعدادی از اهالی محل چماق داران منطقه را ترک گفته و تهدید می کنند که جمعی آینده قیمه قیمه تان

مهاجمین که مسلح به سنگ و چوب و زنجیر و اسلحه نیز بودند. با شلیک تیر هوایی از در و دیوار خوابگاه، وارد ساختمان شده و وحشیانه دانشجویان را مضروب و مجروح کردند. آن ها در حالی که با عمل وحشیانه ی خود خاطره ی حملات گارد به دانشجویان در دوران رژیم شاه را زنده می کردند، از انجام هیچ گونه عمل وقیحانه و سنگینی فروگذار نکردند. به طرف خواهران تیراندازی کردند، آن ها را با مشت و لگد مضروب کردند، زورسری از سر آن ها کشیدند و بسیاری اعمال وقیحانه ی دیگر که قلم از بازگویی آن ها شرم دارد. سرانجام در حالی که اجازه ی سرگردن چادر هم به آن ها نمی دادند، گنگان گنگان آن ها را به داخل مینی بوس انداخته و به ستاد عملیاتی منطقه ی ۶ واقع در خیابان وصال بردند. در داخل مینی بوس نیز، در مقابل فریاد اعتراض دانشجویان، کمیته ای ها مشت و لگد نثار آن ها می کردند و در یک مورد یکی از مامورین کمیته با تفنگ خود شیشه ی پنجره ی مینی بوس را شکسته و به طرف دانشجویان تف می انداخت.

در تمام این مدت و در مقابل تمام این هجوم های ناجوانمردانه و هتک حرمت ها، دانشجویان با مقاومت قهرمانانه و با شعارهای اللاکبر خود، فریاد دادخواهی خود را به گوش مردم می رساندند. در حالی که مردمی که به حمایت از دانشجویان برخاسته بودند نیز از ضرب و جرح فالانژها در امان نماندند.

در دو هفته ی گذشته شاهد حملات سازمان یافته ی چماق داران و اوباش به خوابگاه های دختران دانشجویان بودیم. حملات که با حمایت و تایید برخی مقامات و نهادهای رسمی صورت گرفته و تاکنون علی رغم پی گیری دانشجویان هیچ گونه نتیجه ی نداده است. منجر به زخمی شدن بسیاری از دانشجویان و یا دستگیری آنان شده است.

### حمله به

### خوابگاه شماره ۴

ساعت ۱۱ صبح روز جمعه ۵۹/۱۱/۱۰. عده ای پاسدار مسلح که بعداً گروهی فالانژ چماق دار نیز به آن ها افزوده شدند به خوابگاه دختران شماره ۴ واقع در خیابان فریمان مراجعه کرده و اظهار می دارند که طبق حکم دادستانی باید خوابگاه را هرچه زودتر خالی کنید. و الا بار شدن از روی جنازه های تان، خودمان شما را بیرون خواهیم کرد. آن ها در مقابل این استدلال دانشجویان که خوابگاه متعلق به دانشگاه است و هرگونه تصمیمی در این مورد می باید از جانب دانشگاه اتخاذ گردد، حتی حاضر نمی شوند حکم تخلیه ی خوابگاه را به دانشجویان نشان دهند (ظاهراً حکمی در کار نبوده است). خواهرانی که بعضاً به علت از دست دادن خانواده های خود در جریان جنگ با عراق بی خانمان شده و اکثراً محل دیگری برای زندگی نداشتند و علی رغم قطع آب و برق و سوخت در خوابگاه زندگی می کردند، حاضر به ترک خوابگاه نشدند. ولی

روز پنج شنبه ۱۱/۹ در

### یورش يك هفته‌ای

## چماقداران در بابل

مزدوران تحریک شده ارتجاع سراسر هفته گذشته، به طور حساب شده‌ای بابل را به آشوب کشاندند. ابتدا بعد از ظهر روز یکشنبه پنجم بهمن، عده‌ای از افراد سپاه به خانه‌ی ۹ تن از هواداران مجاهدین حمله می‌کنند و سپس در روز بعد، خانه‌ی یکی دیگر از هواداران مورد تهاجم واقع می‌شود. به دنبال این تهاجمات گسترده، هواداران در سطح شهر دست به افتخاری می‌زنند که مورد استقبال مردم واقع می‌شود، سه دنبال آن در ساعت ۱۲ و ۲۰ دقیقه صبح همان روز (دوشنبه) اوپاش به همراهی عده‌ای از پاسداران به آن‌ها هجوم برده و چند نفر را دستگیر می‌کنند. این حملات تا عصر آن روز ادامه می‌یابد. روز سه شنبه ۱۱/۷ مهاجمین متشکل‌تر از روز قبل، به طرف فرزندکان "مجاهد" یورش برده و قصد دستگیری آن‌ها را داشتند که در اثر مقاومت آن‌ها و اعتراض مردم، موفق نمی‌شوند. اما در ساعت بعد از ظهر همان روز، حدود ۷۰ الی ۸۰ نفر از مهاجمین، حمله به محل جنبش معلمین مسلمان بابل را تدارک می‌یابند. آن‌ها برای این کار از تعدادی از روستائیان اطراف نیز استفاده می‌کنند. اوپاش ابتدا در محل سپاه اجتماع کرده و سپس در ساعت ۴ بعد از ظهر از مسجد شهر به طرف شهربانی حرکت می‌کنند. در این موقع عده‌ای از هواداران گروه‌های سیاسی دیگر مشغول تظاهرات بودند. اوپاش ابتدا به طرف آن‌ها هجوم برده و سپس به قصد اشغال جنبش معلمین، در "سه راه سنگیل" با هواداران درگیر می‌شوند.

## نامه دکتر قاسملو

### به "لوموند" در رابطه با

### تحریف نظریاتش

بدنبال درج مصاحبه با آقای قاسملو که در شماره ۱۰۷ "مجاهد" از نظرتان گذشت، و از آنجا که این کار در نهایت، قدم و کوششی بود در جهت پایان دادن به جنگ برادرکشی در کردستان و هموار ساختن راه حل مسالمت‌آمیز و تفاهم‌بار مسأله‌ی کردستان، چنانکه قابل پیش‌بینی هم بود ماشینهای لجن‌پراکنی محافل ارتجاعی حزب حاکم به راه افتاده و کوشیدند تا ما را هر چه بی‌مها پاتر مورد تهمت و حمله قرار بدهند. بلی، چنین تلاش‌های مفتضحانه‌ی از سوی آتش‌افروزان و جنگ‌طلبان انحصارطلب و مرتجع که حاضرند حتی تمام مردم را در پای قدرت‌طلبی‌های خود قربانی کنند، کاملاً قابل درک و پیش‌بینی بود. برای آنها چه اهمیتی دارد که اینک بیش از یکسال است که در کردستان آتش یک جنگ بی‌حاصل برادرکشی شعله می‌کشد و ضمن آن، از یک طرف مردم محروم و مستمیده‌ی کرد و از طرف دیگر پاسداران و سربازان در آتش و خون می‌غلطند؟ آنها فقط به فکر قدرت و حاکمیت و مافع انحصارطلبانه و ارتجاعی خود هستند و نه چیز دیگر! اما از آنجا که تبلیغات اخیر مرتجعین، اساساً متکی بر دو مقاله‌ی نشریه‌ی "لوموند" و همچنین اتهامات حزب توده بود، قسمت‌هایی از متن تکذیبیه‌ی را که دکتر قاسملو برای لوموند فرستاده و به این بخش از دعاوی مرتجعین مربوط است، درج می‌نمائیم:

درباره‌ی جنگ مخفیانه‌ی کردستان، مجدداً این "بدبختی" را احساس می‌کنم! این دو مقاله‌ی مشحون از اشتباهات و تفسیرهای غرض‌آلود و اتهامات نادرست، به‌من احساس سردرد آلود یک‌قامه‌ی دعوی علیه جنبش خود-مختاری کردستان ایران را می‌دهد...

۰۰۰ در پاریس به بازدید آقای رولو رفتیم. در حالیکه او در مقالاتش از کشتار بی‌دربی مردم کرد توسط پاسداران سخنی نمی‌گوید. او رنج ده‌ها هزار کرد رانده شده بوسیله‌ی مبارزان شهرها و دهاتشان را مسکوت می‌گذارد. او از محاصره‌ی اقتصادی کردستان ایران که از بیش از یکسال پیش به منظور گرسنه کردن مردم کرد به عمل آمده، صحبت نمی‌کند. و بالاخره او بیان نمی‌کند که در کردستان ایران یک جنگ خانمان برانداز توسط گروه‌های حاکم هدایت می‌شود. سی هزار سرباز، مصافا بر پاسداران (که به ده‌ها هزار نفر بالغ می‌شوند)، بر علیه مردمی که تنها جرمشان دفاع از آزادی و موجودیتشان است، بی‌جنگند.

شهرها و دهات خراب شده به وسیله‌ی فانتوم‌ها و هلی‌کوپترها و تانکها و توپها، مردمی وحشت‌زده و محکوم به قحطی و گرسنگی، هزاران کشته و مجروح، بقیه در صفحه ۱۷

آقای مدیر  
میش از ۵ سال پیش، در مارس ۱۹۷۵ درست پس از واژگونی جمیش کردها در عراق، یک مقاله‌ی عالی به قلم "آندره فونن" در لوموند چاپ شد تحت عنوان "بدبختی کرد بودن". اخیراً، با خواندن دو مقاله در روزنامه‌ی شما به تاریخ ۱۲ و ۱۳ دسامبر از "اریک رولو"

اطلاعیه  
مجاهدین خلق ایران  
در رابطه با  
**دستگیری**  
ماشاء اله قصاب  
در صفحه ۵

توضیح:  
در این هفته به علت کمبود جا، موفق به درج بعضی مطالب و هم چنین بقیه‌ی مقالات دنباله‌دار نشدیم در شماره‌های آینده مقالات مذکور ادامه خواهند یافت.

از علاقمندان تقاضا می‌شود که کمک‌های مالی خود برای "سازمان مجاهدین خلق ایران" را به حساب جاری شماره "۱۳۰۰۰" بانک صادرات واقع در پوچ شیراز واریز نمایند.

"مجاهد" نشریه مجاهدین خلق ایران  
سال دوم  
آدرس: تهران ۱۶  
شماره پستی شماره ۶۴/۸۵۱۱

## دوران انقلاب، روزهای قدسی اینار

فرو نشاندن خشم مردم، با شیوه‌های کهنه شده‌ی ارتجاعی تبلیغ می‌کنند که از این مرکز، سیشه‌های مشروب، عکس شاه، قرص‌های ضد بارداری و ... پیدا کرده‌اند. بعد از ظهر همان روز حدود ۷۰-۶۰ نفر از اوپاش تحت حمایت افراد بسیج مجدداً به هواداران حمله نمودند. در طی این یورش‌ها، قرونشاندن خشم مردم، با شیوه‌های کهنه شده‌ی ارتجاعی تبلیغ می‌کنند که از این مرکز، سیشه‌های مشروب، عکس شاه، قرص‌های ضد بارداری و ... پیدا کرده‌اند. بعد از ظهر همان روز حدود ۷۰-۶۰ نفر از اوپاش تحت حمایت افراد بسیج مجدداً به هواداران حمله نمودند. در طی این یورش‌ها،

چاپ و نشر تمام نشریات و اعلامیه‌های مجاهدین را ممنوع کرده‌بود، تا بدینوسیله صدای مجاهدین را چه در رابطه با گروه‌گانه و چه در رابطه با محاکمه‌ی سعادت، خاموش کند. لکن برای همه روشن است توطئه‌ی قبلی دادستانی علیرغم حکم غیرعادلانه‌ی محکومیت سعادت، اساساً به جهت حقانیت و مظلومیت سعادت و مجاهدین و مواضع باطل و مغرضانه و ناحق دادستانی، و به جهت آگاهی یک روز قبل از آن نیز

## توطئه جدید با اصطلاح دادستانی انقلاب

### علیه سازمان مجاهدین خلق و برادر مجاهد سعادت

ضمن یک محاکمه‌ی غیرقانونی و نمایشی که از طرف تمامی عناصر و نیروهای آزادمش و ترقیخواه و انقلابی - چه در داخل کشور و چه در خارج - مورد اعتراض قرار گرفت، سرانجام برادر مجاهدان را به ده‌سال زندان محکوم نمود. خصوصیات و موارد نقض قانون و بی‌طرفی در آن به اصطلاح دادگاه و محاکمه، قبلاً چه توسط مجاهدین خلق و وکیل سعادت، و چه توسط دیگر

به نام خدا  
و  
به نام خلق قهرمان ایران بطوریکه هموطنان مبارز و آگاه‌مان اطلاع دارند. قریب سه ماه پیش همزمان با تصویب و اعلام شرایط آزادی گروه‌گانه‌ی جاسوس آمریکائی توسط مجلس، دادستانی انقلاب، به اصطلاح دادگاه برادر مجاهدان "سعادت" را پس از یکسال و نیم اسارت غیرقانونی به راه انداخت و